



نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۵، مجلات شاهد
صندوق پستی: ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸ - دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: Yaran@NavideShahed.com
www.NavideShahed.com
WWW.NAVIDESHAHED.IR



- شاهد یاران از پژوهش‌های محققان درباره موضوعات نشریه استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه‌شوندگان الزاماً موضع مجله نیست.

۲ بیانات مقام معظم رهبری

۳ پاکسازی قومی در بوسنی و هرزگوین فراموش نخواهد شد / سعید اوحدی معاون رئیس جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران

۴ بزرگترین نسل کشی قرن / یعقوب سلیمانی معاون فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران

۵ تحلیل سید حسن نصر الله از دلایل حضور رزمندگان حزب الله در دفاع از مسلمانان بوسنی و هرزگوین

۷ ریشه‌های آغاز بحران در بالکان

۱۰ بازخوانی روزهای حماسه و مقاومت در بوسنی و هرزگوین / در گفت و گو با دکتر کاوه ذاکری از رزمندگان ایرانی در بوسنی و هرزگوین

۱۶ نسل کشی مسلمانان بوسنی و هرزگوین فاجعه آمیز بود / نگاهی به تحولات معاصر بلوک شرق در گفت و گو با محمد جواد آسایش زارچی سفیر سابق کشورمان در بلغراد و زاگرب

۲۱ همیشه در آرزوی شهادت بود / مروری بر زندگی یک طلبه انقلابی در گفت و گو با دکتر سید احمد نواب برادر شهید

۲۷ شهید نواب از اوضاع زمان خود شناخت کامل داشت / بازیابی شخصیت علمی شهید سید محمد حسین نواب در گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین مصطفی فرهودی عضو هیئت علمی دانشگاه

۳۲ جمهوری اسلامی در کمک به مسلمانان بوسنی و هرزگوین کم نگذاشت / گفت و گو با استاد عباس حیدر فعال فرهنگی و دبیر انجمن دوستی ایران و بوسنی و هرزگوین

۳۶ مقام معظم رهبری: سلام مرا به اصحاب سیدالشهدا برسانید / در گفت و گو با حسن خامه یار روزنامه نگار

۴۰ روحیه بسیجی داشت و خدمتگذار صدیق سید الشهداء (ع) بود / نگاهی به تأثیر گذاری جلسات عزاداری سید الشهداء (ع) بر اندیشه شهید بهنام نیکنام در گفت و گو با بهناز نیکنام خواهر شهید

۴۴ بهنام... حسینی زیست و حسین وار به شهادت رسید / بررسی شاخصه‌های ماندگار و ارزشمند شهید بهنام نیکنام در گفت و گو با علی امانی دوست صمیمی شهید

۴۷ استقلال مسلمانان بوسنی و هرزگوین با توطئه آمریکا از بین رفت / ریشه یابی بحران بوسنی و هرزگوین در گفت و گو با جواد حسن پور کارشناس سیاسی اسبق سفارت جمهوری اسلامی ایران در سارایوو

۵۰ رسول حیدری روحیه حماسی، انقلابی و سلحشوری داشت / ویژگی‌های شهید سرافراز بوسنی و هرزگوین رسول حیدری در گفت و گو با عباس حیدری برادر شهید

۵۳ زندگی‌نامه شهید بوسنی و هرزگوین رسول حیدری

۶۱ روایت مادر و دوستان شهید بهنام نیکنام

۶۵ وصیت نامه شهید بهنام نیکنام که یک شب قبل از شهادت نگاشته بود

۶۶ عبد الله کلاشک در آزمون زندگی سربلند بیرون آمد

۶۷ نگاهی به مبارزات سیاسی علی عزت بیگوویچ

۷۱ نگاهی به سرگذشت یک دیکتاتور / میلوسویچ؛ هیتلر کوچک

۷۳ روزی که بار سفر به سوی سارایوو بستند / جنگ ناشناخته سپاه پاسداران و حزب الله در بوسنی و هرزگوین

۷۷ مسلمانان بوسنی و هرزگوین، قربانی تمدن غرب

۸۱ موافقتنامه دیتون... تحمیل «سازش آمریکایی» بر مسلمانان بوسنی و هرزگوین

۸۴ کتابشناسی شهدای بوسنی و هرزگوین

۹۴ تولد سوخته: مرثیه سینا واحد برای شهدای بوسنی و هرزگوین

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مرحوم علی عزت بیگوویچ رهبر مسلمانان بوسنی و هرزگوین در تهران

قدرت‌های مستبد جهانی مجرم هستند

آیت الله خامنه‌ای به بیان آمادگی ملت‌های مسلمان برای اعزام نیرو به بوسنی و هرزگوین پرداختند و در پایان سخنان‌شان ضمن تقدیر و تشکر از مردم و ارگان‌های دست‌اندرکار حمایت از ملت بوسنی فرمودند: ما حمله به اسلام و احساس خطر از ناحیه استبداد جهانی را مسئله‌ای جدی می‌دانیم و تا سرحد امکان حمایت از ملت مسلمان بوسنی را به عنوان وظیفه‌ای سنگین مورد توجه قرار داده‌ایم. پیش از بیانات مقام معظم رهبری، آیت الله احمد جنتی نماینده ولی فقیه و رئیس ستاد حمایت از مظلومین بوسنی و هرزگوین گزارشی از فعالیت‌های این ستاد را در زمینه مسائل سیاسی، فرهنگی و امداد و پشتیبانی ارائه کرد و طی آن ضمن تمجید از نقش مردم در تأمین اقلام مورد نیاز مردم بوسنی و هرزگوین، همکاری دستگاه‌های ذیربط را نیز در این زمینه برجسته و سازنده خواند. ایشان همچنین کمک‌هایی را که آماده ارسال برای مسلمانان بوسنیایی است برشمرد و این کمک‌ها را شامل اقلام متنابهی از مواد دارویی و غذایی، پتو و پوشاک عنوان کرد. ■

جهانی با اسلام و ملتی که پرچم اسلام را در دست گرفته است حکایت دارد و چنین بنظر می‌رسد که یک جنگ صلیبی علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین به راه افتاده است.

آیت الله خامنه‌ای ضرورت همت و تلاش مسلمین را در انجام یک حرکت عمومی اسلامی در جهت مقابله به مثل با استبداد جهانی یادآور شدند و فرمودند: ملت انقلابی و مسلمان ایران در پیروی از احکام اسلام و قرآن کریم مسئله بوسنی و هرزگوین را رها و فراموش نخواهد کرد و گذشت زمان نمی‌تواند موضع نظام اسلامی را نسبت به حقانیت مردم مسلمان و مظلوم بوسنی تغییر دهد.

رهبر انقلاب اسلامی بر لزوم ادامه کمک‌های ممکن به مردم بوسنی و هرزگوین تأکید کردند و فرمودند: به اعتقاد ما دولت‌های اروپایی باید وارد صحنه جنگ شوند و از قتل عام ملت برادر ما در بوسنی و هرزگوین ممانعت کنند و اگر نمی‌توانند و یا تمایلی به انجام این کار ندارند، مانع رفتن جوانان داوطلب مسلمان نشوند.

حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی ظهر روز ۱۳۷۱/۷/۲۰ در دیدار اعضای ستاد حمایت از مظلومین بوسنی و هرزگوین بر لزوم ادامه ارسال انواع کمک‌های ممکن به مردم آن سامان تأکید کردند. معظم له در سخنان مبسوطی قدرت‌های مستبد جهانی را به دلیل بی‌تفاوتی در برابر کشتار مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین و تشویق صرب‌ها به ادامه جنایات‌شان مجرم دانستند و لزوم مقابله به مثل مسلمانان جهان در برابر جنگ صلیبی و حرکت عمومی استبدادی علیه یک ملت مسلمان را مورد تأکید قرار دادند.

مقام معظم رهبری در بیانات‌شان از حوادث بوسنی و هرزگوین به عنوان یک مسئله تلخ و غم‌انگیز برای بشریت به ویژه جهان اسلام یاد کردند و فرمودند: ملت بوسنی تنها به جرم مسلمان بودن و پایبندی به اسلام هدف تهاجم و قساوت بی‌رحمانه صرب‌ها قرار گرفته‌اند و نگاه بی‌تفاوت دولت‌های اروپایی و غربی به جنایات تکان‌دهنده صرب‌ها همراه با تشویق مستقیم و غیرمستقیم مهاجمین از دشمنی استبداد



مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین



پاکسازی قومی در بوسنی و هرزگوین فراموش نخواهد شد

در پی فروپاشی یوگسلاوی سابق و بروز بحران خونین در منطقه شبه جزیره بالکان و نسل کشی مسلمانان آن سامان، توجه جهانیان به حوادث خونین مرکز اروپا معطوف شد. دیری نپایید که با اعلام استقلال جمهوری بوسنی و هرزگوین در آوریل ۱۹۹۲ جمهوری اسلامی یکی از اولین کشورهای جهان بود که این کشور تازه استقلال یافته را در تاریخ ۱۳۷۰/۱۲/۲۱ به رسمیت شناخت و همواره بر لزوم حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی این کشور نوپای اسلامی تأکید کرد. همزمان تعداد زیادی از دولت‌های جهان، مجامع و محافل بین‌المللی، دولت مستقر در بوسنی و هرزگوین را به رسمیت شناختند و در سارایوو پایتخت اولین کشور اسلامی اروپا در عصر جدید دفاتر نمایندگی سیاسی دایر کردند. دیری نپایید که متجاوزان صرب و موته‌نگرو که همسایگان بوسنی و هرزگوین بودند، این کشور نوپا را با چراغ سبز محافل کلیسایی جهان و سایر دولت‌های غربی مورد تجاوز قرار دادند و جنگ و کشتار بیرحمانه‌ای را با هدف از بین بردن جمعیت هویت مسلمانان آن سامان شروع کردند، تا جایی که دردها و رنج‌های ملت زجر دیده بوسنی زبانه‌زد افکار عمومی جهانیان گردید.

بوسنی و هرزگوین در هفتم آوریل ۱۹۹۲ به عنوان کشوری مستقل و مورد تأیید ظاهری مجامع و محافل بین‌المللی به رسمیت شناخته شد، و در عین حال مورد تجاوز وحشیانه صرب‌های ارتودکس از سمت شرق و کروات‌های کاتولیک از سمت شمال و غرب قرار گرفت و مردم مسلمان این سرزمین در کوهستان‌ها آواره شدند. در این یورش وحشیانه صدها تن از شهروندان ساکن

سارایوو برای فرار از بمباران‌های هوایی و توپخانه‌ای صرب‌ها به پناهگاه‌های زیر زمینی پناه بردند. صرب‌ها در این تجاوز به پاکسازی قومی، از قبیل آدم کشی، تجاوز، آوارگی اجباری و انهدام تأسیسات زیر بنایی و اقتصادی مسلمانان مبادرت کردند و بزرگترین فاجعه انسانی را پس از جنگ دوم جهانی در اروپا به وجود آوردند. جنایات بی‌سابقه و نفرت انگیزی که صرب‌های لجام گسیخته علیه بخشی از فرزندان امت اسلامی در بوسنی به وجود آوردند، تا ده‌ها سال از اذهان افکار عمومی فراموش نخواهد شد.

با محاصره در آمدن شهر سارایوو، جنگ سرنوشت ساز و تعیین کننده‌ای میان نیروهای مدافع مسلمان و سربازان مهاجم صرب در اطراف پایتخت آغاز شد. پس از بمباران و کشتار مردم در بازار سارایوو که به کشته شدن حدود ۳۰۰ شهروند بی‌دفاع گردید، این جنایت بازتاب وسیعی در افکار عمومی جهان بر جای گذاشت. در پی این جنایت هولناک، هزاران تن از شهروندان شبانه کوشش کردند از مناطق تحت کنترل نیروهای سازمان ملل مستقر در اطراف فرودگاه فرار نمایند. ولی نیروهای هلندی حافظ صلح، از خروج مردم جلوگیری به عمل آوردند و زنان و کودکان وحشت زده را گردآوری و به شهر سربرنیتسا در نزدیکی پایتخت انتقال دادند که در آن گرسنگی، بیماری و ناامیدی بیداد می‌کرد. به آوارگان اجازه تردد ندادند و در واقع آنان را به کشتارگاه مخفی انسانی بردند تا صرب‌ها پس از تصرف کامل پایتخت بوسنی و هرزگوین اسیران را قتل عام کنند. افزون بر قتل عام مردم شهر سربرنیتسا، شاید کشتار آوارگان سارایوو بزرگترین جنایت تاریخی صرب‌ها علیه

مسلمانان اروپا باشد.

شهر زیبای موستار، یکی دیگر از شهرهای تاریخی و با اهمیت مرکز بوسنی و هرزگوین به شمار می‌رود که در طول دوران جنگ همواره آماج حملات همزمان نیروهای متجاوز صرب و کروات قرار داشت. ساختمان‌های شهر منهدم شد و خدمات عمومی شهری از بین رفته است. شهری که قبل از جنگ حدود ۱۵۰ هزار تن جمعیت داشت، از جمعیت خالی شد و تنها زنان، کودکان و بزرگسالان سالم مانده از جنگ در ویرانه‌های آن زندگی می‌کردند. تنها رزمندگان مسلمان بودند که در سنگرهای غربی شهر با کروات‌های متجاوز می‌جنگیدند. افزون بر آن تعداد ۲۵ مسجد و اماکن اقامت آنمه جمعه و جماعات، دارالافتاء، بیمارستان‌ها و مراکز درمانی بکلی نابود شدند. کروات‌ها همه پل‌های ارتباطی تاریخی شهر را منهدم کرده و آن را به شهر اشباح تبدیل کردند.

آخرین آمار منتشر شده از سوی وزارت کشور بوسنی و هرزگوین حاکی است که از مجموع چهار میلیون جمعیت مسلمان این کشور قبل از فروپاشی یوگسلاوی سابق و پس از امضای موافقتنامه دیتون و توقف جنگ و شروع بازسازی به ۲ میلیون تن کاهش یافته است. امید می‌رود سایر ملت‌های بالکان از تجربیات دردناک دوران گذشته عبرت گیرند و در صلح و آسایش زندگی نمایند.

سعید اوحدی
معاون رئیس جمهور
و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران



بزرگترین نسل کشی قرن

از جنگ و نسل کشی مسلمانان بوسنی و هرزگوین در اروپای مرکزی ۲۵ سال گذشت. جنگی که در آن حدود ۲۰۰ هزار زن و مرد مسلمان در راه دفاع از موجودیت خویش و هویت دینی شان به شهادت رسیدند و بیش از ۵۰ هزار زن و دختر نوجوان ربوده شدند و به اردوگاه‌های کار اجباری انتقال یافتند. همچنین حدود ۲ میلیون تن آواره و بی‌خانمان شدند و این جنایت برای همیشه لکه ننگی بر پیشانی مسیحیت اروپا و کشورهای غربی مدعی دمکراسی و مدافع دروغین حقوق بشر خواهد بود. در تفسیر جزئیات این هولوکاست مسلمانان، می‌توان گفت که جنگ و نسل کشی مسلمانان بوسنیایی، به نوعی جنگ قرون وسطایی بود که مسیحیت شرق و غرب اروپا به تساوی آن را تغذیه کردند و از دخالت برای توقف آن امتناع ورزیدند. در این تراژدی همچنین هزاران مسلمان در اردوگاه‌ها زندانی شدند و بر اثر شکنجه و گرسنگی جان باختند. صرب‌های ارتدوکس در طول چهار سال جنگ، افزون بر کشتار و نسل کشی مسلمانان بوسنی و هرزگوین، حدود ۸۰۰ مسجد و تکیه متصوفه و کتابخانه تاریخی سارایوو را به آتش کشیدند و آثار نفیس آن‌ها را به یغما بردند. این تراژدی وحشتناک زیر نظر هزاران تن از نیروی مداخله‌گر سازمان ملل متحد ادامه یافت و سرانجام به مسلمانان فشار آوردند سلاح‌های خود را بر زمین بگذارند و تسلیم متجاوزان شوند. تنها در جنایت شهر سربرینیتسا که در برابر چشمان نیروهای مداخله‌گر هلندی صورت گرفت بیش از هشت هزار نوجوان، زن و کودک قتل عام شدند و کسی هم به ابرو نیاورد. این کشتار و نسل کشی فقط

به جرم مسلمان بودن اهالی شهر اتفاق افتاد. وقتی جریان این کشتار را به رؤسای جمهوری وقت آمریکا و فرانسه گزارش دادند، آن‌ها گفتند اجازه دهید صرب‌ها مأموریت‌شان را تکمیل کنند. فرانسوا میتران رئیس جمهوری وقت فرانسه وقتی خبر پاکسازی نژادی دینی در بوسنی و هرزگوین را شنید، گفت: «ما نمی‌خواهیم یک مسلمان در اروپا زندگی کند». درگیری‌های خونین در سال ۱۹۹۱ در بوسنی و هرزگوین شروع شد. صرب‌های بوسنی با الهام از رهبرشان اسلوبودان میلوسویچ که قومیت‌گرایی را جایگزین کمونیسم کرده بود، سعی کردند بوسنی و هرزگوین را ضمیمه صربستان کنند. ولی مسلمانان مقاومت کرده و همچون ملت‌های اسلونی و کرواسی خواستار استقلال کامل کشورشان شدند. در چنین وضعیتی صرب‌های بوسنی با این اقدام مخالفت کرده و به سرکوب مسلمانان پرداختند. این حادثه یکی از فجیع‌ترین حوادث تاریخ معاصر به‌شمار می‌رود که به نسل‌کشی، قتل‌عام و کشتار دسته‌جمعی اقوام مختلف بوسنی و هرزگوین انجامید و فقط در سارایوو ده‌ها هزاران مسلمان به شهادت رسیدند. ترتیبات سیاسی به‌جا مانده از توافق صلح دیتون در سال ۱۹۹۵ به درگیری‌ها خاتمه داد. اما اختلافات ناشی از ایدئولوژی ملی‌گرایانه مسلمانان را که جنگ به خاطر استقلال آن‌ها آغاز شده بود، تاکنون التیام نبخشیده است. شاید این توافق کنترل‌نیمی از کشور و امکان وتوی سیاست‌های ملی در بوسنی و هرزگوین را در اختیارشان گذاشت، که این امر جلوی توسعه اقتصادی را گرفته و زمینه را برای رواج فساد مالی

و اداری فراهم کرده است. سرانجام دادگاه بین‌المللی رسیدگی به جنایات جنگی یوگسلاوی سابق در لاهه پایتخت هلند با صلاح‌دید سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ شکل گرفت و به موارد متعدد نسل‌کشی صورت گرفته در بوسنی و هرزگوین در جریان چهار سال جنگ رسیدگی کرد و ده‌ها تن از جنایتکاران را به مجازات رساند. در این جنگ حدود پنجاه هزار زن و دختر مسلمانان مورد تجاوز جنسی قرار گرفتند که این کار یک «تجاوز جمعی» خوانده شده که نیروهای صرب بوسنی از آن به عنوان یک سلاح در جنگ استفاده کردند. برای اولین بار در تاریخ حقوق قضایی دادگاه بین‌المللی اعلام شد «تجاوز سیستماتیک» و «بردگی جنسی» در زمان جنگ بوسنی و هرزگوین از موارد جنایت علیه بشریت بوده که بیشتر در مناطق شرق بوسنی به خصوص در سربرینیتسا اتفاق افتاده است. تاریخ همیشه این مظلومیت مسلمانان و نسل‌کشی که با حمایت غرب اتفاق افتاد را به عنوان لکه سیاه و ننگی برای منادیان حقوق بشر در دنیا ثبت و به یاد خواهد داشت.

یعقوب سلیمانی
معاون فرهنگی و آموزشی
بنیاد شهید و امور ایثارگران



تحلیل سید حسن نصر الله از دلایل حضور رزمندگان حزب الله در دفاع از مسلمانان بوسنی و هرزگوین

درآمد

نام فرمانده شهید علی احمد فیاض مشهور به «علاء البوسنه» از آن جاشکل گرفت که ایشان چند سال از عمر گران خود را در دفاع از ناموس مسلمانان بوسنیایی در برابر تجاوزگری صربها و کرواتها گذراند. علاء پس از بازگشت از بوسنی و هرزگوین در چند مأموریت عملیاتی در برابر گروه تروریستی داعش در عراق و سوریه شرکت کرد و سرانجام در روز جمعه ۲۶ فوریه سال ۲۰۱۶ در شهر حلب عروج یافت و به لقاء الله پیوست. سید حسن نصر الله دبیر کل حزب الله در سخنانی در مراسم سالگرد شهادت ایشان، دلایل اعزام تعداد زیادی از رزمندگان حزب الله به سرزمین بالکان را تشریح کرده که با هم می خوانیم:



تا در بوسنی و هرزگوین از ناموس برادران اهل سنت دفاع کند. با این وصف آیا منصفانه است که حزب الله را فرقه‌گرا و طایفه‌گرا عنوان کنید؟

هنگامی که داعش شهرهای موصل و الانبار و بخش‌هایی از استان‌های صلاح‌الدین و کرکوک را اشغال کرد و به دورازه‌های بغداد رسید و سرتاسر کشور عراق را مورد تهدید جدی قرار داد، حاج علاء چند سال پس از بازگشت از بوسنی و هرزگوین به اتفاق تعدادی از برادران هم‌رمز خود به عراق اعزام شد. چون جنایات داعش در برگیرنده همه اقشار مردم عراق بود، پیروان اهل سنت، شیعیان، مسیحیان و یزیدی‌ها را قتل عام کرد. هیچ شهروند عراقی از کشتارهای داعش در امان نبود. جنایاتی که بر سر اهل سنت عراق وارد آورد، خطرناکتر و گسترده‌تر از آنچه بر سر شیعیان وارد آورد. این بود ماهیت داعش... تا جایی که برخی از دولت‌های عربی دست پرورده داعش هم احساس نگرانی جدی کردند. چون جادو بر جادوگر غلبه کرده بود.

در آن مرحله دولتمردان، احزاب و علمای عراق در برابر این خطر خانمانسوز یکپارچه ایستادگی کردند. ولی صدای مرجعیت دینی از همه صداها رساتر بود. در پی دعوت مرجعیت به جهاد، هزاران جوان عراقی به جبهه‌های جنگ با داعش پیوستند. در آن مرحله از حزب الله لبنان تقاضای کمک شد. برای آموزش نیروهای داوطلب حشد الشعبی، فرماندهان عملیاتی و کادرهای کارشناسی به منظور استقرار در مناطق حساس تقاضا کرده بودند. چون همه ملت‌های منطقه به خصوص مردم و عتبات عالیات عراق در معرض تهدید جدی قرار گرفته بود. در آن شرایط سرنوشت ساز هیچ کسی از جریان در حال احتضار اتحادیه عرب انتظار واکنش نداشت. به هر حال در یک شبانه‌گاه و به صورت سری تعداد زیادی از کادرهای خویش را از جبهه جنوب لبنان فراخواندیم و بدون سر و صدای تبلیغاتی و بهره برداری سیاسی و غیر سیاسی به جبهه‌های جنگ علیه داعش در عراق اعزام کردیم. رزمندگان حزب الله زیر نظر فرماندهان عراقی جنگیدند. چون آن‌ها برای نجات مردم عراق و نه برای دخالت در امور آن کشور اعزام شده بودند. این یک وظیفه ملی، اخلاقی و دینی بود. هنوز هم تعدادی از مستشاران حزب الله در عراق حضور فعال دارند. البته نه آنگونه که عربستان سعودی در برخی از کشورهای عربی عمل می‌کند. ■

علیه مسلمانان بوسنیایی مرتکب شدند. در این جنایات‌ها شهرها و روستاهای زیادی ویران شدند و به ناموس زنان و دختران بوسنیایی تجاوز شد. در لبنان در آن برهه در برخورد با تحولات بوسنی دو دیدگاه وجود داشت. یک دیدگاه با اندیشه‌های صادراتی و هابیت سعودی به جهان همسو بود. طرفداران این دیدگاه معتقد بودند که مسیحیان لبنان شریک و همدست صرب‌ها هستند و باید به منافع آنان حمله شود. عملاً تعداد اندکی از جوانان افراطی که هیچ ارتباطی با اهل سنت و جماعت ندارند و برادران اهل سنت را تکفیر می‌کنند، زیر برخی از پل‌ها بمب کار گذاشتند و به اموال عمومی تجاوز کردند. ولی زود هنگام به این مسئله رسیدگی شد و پایان یافت. طرفداران دیدگاه دوم که حزب الله بخشی از آنان بود، مسیحیان لبنان را مسئول جنایات صرب‌ها در بوسنی و هرزگوین نمی‌دانست و معتقد بود اگر کسی خواسته باشد به مسلمانان بالکان کمک کند، شایسته است به آن‌جا برود. با وجودی که حزب الله یک جنبش نوجوان و امکانات محدودی در اختیار داشت، تعدادی از رزمندگان خود از جمله حاج علاء البوسنه را به آن سرزمین ناشناخته اعزام کرد. در حقیقت بچه‌های حزب الله هیچ شناختی از کشور بوسنی و هرزگوین نداشتند و فقط به لحاظ انسانی و اخلاقی و کسب رضایت خداوند آفریدگار به آن‌جا اعزام شدند. تنها با دولت مستقل و نوپای بوسنی ارتباط داشتند. گاهی که می‌نشینم و درباره آن مرحله فکر می‌کنم، احساس می‌کنم که حزب الله به اندازه توان خود به این وظیفه انسانی عمل کرده است. واقعا امکان نداشت که هزاران رزمنده مجهز به انواع اسلحه را برای همیاری از مسلمانان بوسنیایی اعزام کنیم. به هر حال بچه‌های حزب الله مدت‌های طولانی در کنار رزمندگان بوسنیایی جنگیدند و یک تن از آنان به نام رمزی مهدی در آن سرزمین به شهادت رسید.

آیا این اقدامات انساندوستانه تروریسم است؟ ما به بوسنی و هرزگوین نرفتم تا در تصمیم‌گیری‌های مقام‌های آن کشور دخالت کنیم. بلکه برای دفاع از مردمی که روزانه سربریده می‌شدند به آنجا رفتیم. از کسانی که حزب الله را به فرقه‌گرایی و مقاومت مذهبی متهم می‌کنند می‌پرسم آیا در بوسنی و هرزگوین شیعه وجود داشت تا از آنان دفاع کنیم؟ مسلمانان بوسنیایی یکدست از برادران اهل سنت هستند. علاء البوسنه که امروز در مراسم گرامی داشت یاد و نام او شرکت کرده‌ایم خانواده و سرزمین اشغالی جنوب و مقاومت خود را رها کرد

بسم الله الرحمن الرحيم: در محضر شهید علاء البوسنه می‌خواهم بگویم که تنها مدافعان راستین لبنان در برابر تجاوزگری دشمن صهیونیستی، همین نیروهای خودجوش ملی هستند. این نیروها ثابت کردند که تنها قدرت بازدارنده دشمن می‌باشند که همه روزه در باره توانمندی و امکانات مقاومت لبنان یاهو گویی می‌کند. در پرتو بحث مقاومت و سخن درباره کرامت و هویت امت عربی و حقوق اعراب می‌خواهم پرسیم بجز اسرائیل چه کسی امت عربی، ارتش‌های عرب و حاکمان عرب را توهین و تحقیر کرده است؟ اسرائیل با ادامه اشغال سرزمین‌های اعراب و کشتار مردم فلسطین، همه روزه آنان را تحقیر می‌کند. امروز نیز شاهد هتک حرمت جدید مسجد الاقصی هستیم. شما رژیم سعودی از ۶۷ سال پیش تاکنون چه کار مثبتی کرده‌اید؟ بالعکس اگر یک ارتش، یا یک رژیم عرب مانند مصر و سوریه، یا یک گروه مقاومت روزی به جنگ با اسرائیل اقدام کردند و برای بازستانی اماکن مقدس تلاش به عمل آوردند، شما در توطئه علیه رژیم‌ها و ارتش‌های عرب و گروه‌های مقاومت پیشتان بوده‌اید. آیا آن‌ها شیعه هستند؟ بحث شیعه و سنی دروغی بیش نیست که شما به آن دامن می‌زنید! آیا جمال عبدالناصر شیعه بود؟ آیا جنبش‌های مقاومت فلسطین شیعه هستند؟ سؤال برانگیز است که چگونه و چرا رژیم‌های مرتجع عرب علیه نظام‌های مترقی و جنبش‌های مقاومت توطئه کردند؟ چون به درستی که حمایت از اسرائیل و تلاش برای بقای اسرائیل تنها ضامن بقای رژیم‌های مرتجع عرب است. به همین دلیل همیشه بر ضد نظام‌ها و جنبش‌های محور مقاومت صف آرایی می‌کرده‌اند. بنا بر این رفتار کنونی رژیم‌های مرتجع عرب با نیروهای مقاومت در منطقه به خصوص مقاومت لبنان در ادامه همان راهبرد کهنه است. مقاومت لبنان که آن را تروریسم عنوان می‌کنید، شکی نیست که بخشی از عزت و کرامت و سربلندی اعراب را به آنان بازگردانده است.

تجلیل و قدردانی از فداکاری‌ها و دستاوردهای شهید لبنانی مشهور به علاء البوسنه بهانه‌ای است تا درباره دلایل استقرار رزمندگان حزب الله در بوسنی و هرزگوین بحث کنیم. در سال‌های نخست دهه نهم از قرن گذشته جنگ وحشیانه‌ای در کشور بوسنی و هرزگوین آغاز شد و مسلمانان آن‌جا در استضعاف بسر می‌بردند و نیروهای صرب جنایات هولناکی

بچه‌های حزب الله فقط به لحاظ انسانی و اخلاقی و کسب رضایت خداوند آفریدگار به بوسنی و هرزگوین اعزام شدند. در آن مرحله امکان نداشت که هزاران رزمنده مجهز به انواع اسلحه را برای همیاری مسلمانان بوسنیایی اعزام کنیم. آنان مدت‌های طولانی در کنار رزمندگان بوسنیایی جنگیدند و یک تن از آنان به نام رمزی مهدی در آن سرزمین به شهادت رسید



ریشه‌های آغاز بحران در بالکان

درآمد

جنگ خونین و تراژدی انسانی بوسنی و هرزگوین، جنگی بین‌المللی بود که از روز ششم آوریل سال ۱۹۹۲ تا ۱۴ دسامبر ۱۹۹۵ علیه مسلمانان آزادی خواه و استقلال طلب به وسیله سران وقت صربستان و مدتی هم به وسیله کروات‌های یوگسلاوی سابق به‌مورد اجرا گذاشته شد. باور عمده این است که عدم بروز اختلافات نژادی، قومی و دینی در شبه جزیره بالکان تا پیش از سال ۱۹۹۰ به دلیل یکپارچگی یوگسلاوی و حاکمیت نظام‌های دیکتاتور در بلوک کمونیسم مؤثر بوده است. شاید بتوان گفت که این جنگ در ادامه جنگ‌های استقلال طلبانه پیشین در این منطقه بوده است. ولی نسل‌کشی و تجاوز به ده‌ها زن و کودک مسلمانان در دید مجامع مدافع حقوق بشر اروپایی یک پدیده بی‌سابقه بوده که جنایتکاران جنگی به مجازات اعمالشان رسیدند.

از دوره جنگ استقلال یونان (۱۸۲۰-۱۸۳۰) تا مراحل نهایی جنگ دوم جهانی، اروپای مرکزی و کشورهای شبه جزیره بالکان شامل آلبانی، بلغارستان، یونان و یوگسلاوی سابق همواره صحنه درگیری‌ها و جنگ‌های قومی و مذهبی بوده و ملیت‌های مختلف آن منطقه به عنوان اقلیت‌های مستقل می‌کوشیدند اراده‌شان را بر دیگران تحمیل نمایند. سیاستمداران متنفذ و دولتمردان پیروز در جنگ جهانی دوم هدف‌شان این بود که نقشه اروپای مرکزی و مناطق شبه جزیره بالکان را بر اساس معیارهای جدید و بر مبنای نتایج حاصله از جنگ‌های اول و دوم جهانی ترسیم کنند. اما پس از فروپاشی شوروی و بلوک شرق، مشخص شد که تقسیمات جغرافیایی سال ۱۹۴۹ و ترسیم مرزهای موجود کارساز نبوده و نتوانست مشکلات قومی، نژادی و فرقه‌ای منطقه را حل کند.

در اواخر قرن نوزدهم، استقلال و قد برافراشتن قومیت‌های مختلف همچون یونانی، صرب، رومانی، بلغار، مجار و جدایی آن‌ها از امپراتوری‌های عثمانی، اتریش و آلمان و به رسمیت شناختن آن‌ها به عنوان کشورهای مستقل و جدایی لهستان و جمهوری‌های دریای بالئیک از امپراتوری روسیه باعث شد مشکلات قومی، نژادی و مذهبی در منطقه بیش از پیش به صورت حاد جلوه‌گر شود. به موجب توافقنامه‌ها و معاهداتی که به منظور پایان بخشیدن به جنگ جهانی اول به امضا رسید. هر چند موجودیت قومیت‌های یاد شده به رسمیت شناخته شد. ولی مشکل جمع‌بندی و مرزبندی هر یک از قومیت‌های رهایی یافته تا کنون لاینحل باقی مانده است. مانند آن‌چه که امروز در اوکراین و جزیره کریمه، قره باغ و استان‌های تشکیل دهنده کشور گرجستان شاهد آن هستیم. زیرا قومیت‌های یاد شده در چهارچوب مرزهای به خصوصی متمرکز نبوده و نیستند و یک یا چند قومیت در سرزمین‌های چند کشور پراکنده هستند. افزون بر آن در درون هر مجموعه منسجم، اقلیت‌های کوچکتری نیز وجود داشتند و دارند.

مانند قوم کرد که در کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه پراکنده هستند و قدرت‌های سلطه‌گر جهانی هرچند مدت یک بار از وجود آن‌ها سوء استفاده می‌کنند. مانند آن‌چه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در استان کردستان رخ داد و اکنون در شمال شرقی سوریه رخ می‌دهد.

در دوره پس از جنگ‌های جهانی اول و دوم، زمامداران کشورهای اروپایی می‌کوشیدند از وجود نیروی انسانی کار در مجموعه‌های بزرگ نژادی، قومی و اقتصادی بهره‌کشی نمایند و آن‌ها را به پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ صنعتی رهنمون کنند. این جا به جایی جمعیت قبل از نشأت گرفتن دولت‌های نوین که هدف از پیدایش آن‌ها ایجاد کشورها و جوامع بزرگ صنعتی و کشاورزی منسجم بود، نتوانست مشکلات جوامع یاد شده را حل کند. تاریخ شبه جزیره بالکان هم به داشتن اختلافات فرقه‌ای و تعصبات نژادی و درگیری‌های سیاسی شهرت داشت و قدرت‌های بزرگ پیرامون آن می‌کوشیدند اقلیت‌های ضعیف و ناتوان را تحت سلطه و نفوذ خود در بیاورند. کشور یونان که از بلوک غرب به شمار می‌رود و در اتحادیه اروپا عضویت دارد، دارای اقلیت کوچکی است که از نظر قومی بلغار و از نظر دینی مسلمان می‌باشند و کشورهای ترکیه و بلغارستان حقوق آن‌ها را مطالبه می‌کنند. این در حالی است که دیگر مناطق شبه جزیره بالکان همچون یوگسلاوی سابق، بلغارستان، آلبانی، اسلونی و بوسنی و هرزگوین در مجموعه بلوک شرق قرار داشتند و هر کدام از آن جوامع با سیستم سوسیالیستی خاصی اداره می‌شده است. در حال حاضر که یوگسلاوی سابق فروپاشیده و به زباله دانی تاریخ سپرده شده، کشور بلغارستان هر چند مدت یکبار منطقه مقدونیه (مونتینی نگو) را مطالبه می‌کند. قسمتی از مقدونیه در یونان و قسمتی دیگر در سرزمین‌های یوگسلاوی واقع است.

بدون شک تاریخ معاصر شبه جزیره بالکان و تقسیمات جغرافیایی آن سرشار از تضادها و تناقضات قومی، نژادی، مذهبی و فرهنگی است. زمانی که ایتالیایی‌ها سعی می‌کردند اقلیت‌های کوچک منطقه

را در جوامع امپراتوری روم ذوب کنند، یونانی‌ها برخلاف همسایه شمالی‌شان با آغوش باز پذیرای فرهنگ‌های مختلف بودند. در این میان، بین اروپا و روسیه بر سر جذب و توسعه و تشکیل دولت نوین یونانی رقابت شدیدی وجود داشته است. با وجودی که مردم دو کشور یونان و روسیه از مذهب و آیین ارتودوکس پیروی می‌کنند، روسیه نتوانست از این عامل استفاده کند و یونان را به سوی خود جذب کند. بنابراین یونان ارتودوکس، به سوی اروپا گرایید و روسیه مسئله نژاد اسلاو را برای خلق‌های بالکان مطرح ساخت و تا حدودی نتوانست این خلق‌ها را زیر پرچم کمونیسم یکپارچه کند.

در حقیقت ترسیم مرزهای جغرافیایی کشورهای بریده و جدا شده از امپراتوری عثمانی و اتریش کار ساده‌ای نبوده است. زیرا نه فرهنگ‌ها و گویش‌های مختلف منطقه می‌توانستند عامل اتحاد ملت‌های منطقه باشد و نه اختلافات نژادی و مذهبی. بنابراین وجود چند قومیت و چند زبان در یک محدوده تنگ جغرافیایی پیوسته باعث بروز تنش و تنش‌های خونین می‌شده است. مانند آن‌چه در اواخر قرن بیستم در مناطق مختلف شبه جزیره بالکان به خصوص در بوسنی و هرزگوین روی داد.

البته همه این مسائل و مشکلات به معنی عدم وجود تفاهم و انسجام میان خلق‌های شبه جزیره بالکان نمی‌باشد. نباید آرامشی که در طول ۴۰ سال و قبل از فروپاشی کمونیسم بر منطقه در سایه حکومت‌های دیکتاتور وجود داشت از یاد برد. چون حاکمیت یافتن نظام‌های مستبد و دیکتاتور عاملی بود که ملل و اقوام منطقه را قهرا و از روی ناچاری آرام ساخته بود و از بروز هرگونه تمایلات مذهبی و گرایش‌های استقلال طلبانه قومی جلوگیری می‌کرد. ترور و لیبهد امپراتوری اتریش توسط یک دانشجوی صرب در سال ۱۹۱۴ در ساریوو که منجر به بروز جنگ اول جهانی شد و امپراتوری ششصد ساله اتریش را متلاشی کرد نه تنها نتوانست مشکلات مرزی و قومی خلق‌های شبه جزیره را برطرف کند، بلکه دامنه منازعات، مخاصمات و رقابت‌های قومی و مذهبی را بیش از



هر چند موجودیت قومیت‌های شبه جزیره بالکان به رسمیت شناخته شد. ولی مشکل مرزبندی هر یک از قومیت‌های رهایی یافته در اروپا تا کنون لاینحل باقی مانده است. مانند آن‌چه که امروز در اوکراین و جزیره کریمه، قره باغ و استان‌های تشکیل دهنده کشور گرجستان شاهد آن هستیم



شدند حقوق فرهنگی و تاریخی اقلیت‌های یکدیگر را در کشور مقابل به رسمیت بشناسند. از سوی دیگر حاکمیت بر سر جزیره قبرس در دریای مدیترانه یکی دیگر از عوامل منازعات دیرینه میان ترکیه و یونان است که از صد سال پیش تاکنون ادامه دارد. نجم الدین اربکان رئیس جمهوری وقت ترکیه به منظور پایان دادن به تمایلات استقلال طلبانه یونانی‌ها، در سال ۱۹۷۴ به ارتش ترکیه دستور داد بخش ترک نشین قبرس را به تصرف خود درآورد که همین طور هم شد. اما در کشور یوگسلاوی سابق و صربستان فعلی اقلیت‌ها و ملیت‌های دیگری در مناطق غربی و جنوبی این کشور متمرکز می‌باشند، که اختلافات آن‌ها مانند آتش زیر خاکستر همچنان روشن مانده است. ■

در حقیقت ترسیم مرزهای جغرافیایی کشورهای بریده و جدا شده از امپراتوری عثمانی و اتریش کار ساده‌ای نبوده است. زیرانه فرهنگ‌ها و گویش‌های مختلف منطقه می‌توانستند عامل اختلافات نژادی و مذهبی

پیچیدگی اوضاع منطقه شبه جزیره بالکان قادر نبودند به این مسئله رسیدگی کنند و مشکلات منطقه را حل نمایند. لذا کشورهای بالکان ناچار بودند با واقعیت‌های ژئوپولوتیکی و پراکندگی‌های قومی برخورد مستقیم داشته باشند و از طریق توسل به زور و جا به جایی و کوچ دادن مردم، یا استفاده از شیوه‌های عدم تمرکز و پیاده کردن سیستم‌های فدرالیت، آرمان‌ها و آرزوهای اقوام و ملل منطقه را خنثی نمایند.

هر کدام از اقوام و ملیت‌های بزرگ حوزه بالکان اقلیتی در کشورهای همسایه خود دارند. این امر همواره موجب بروز تنش‌های خونین و تشنج‌های سیاسی می‌شده است. به طور مثال در کشور بلغارستان اقلیت قابل توجهی مجاری و حدود ۶۰۰ هزار مسلمان ترک تبار در منطقه کرجالی زندگی می‌کنند که از سال ۱۹۸۵ با فشار و ارباب مجبور شدند نام و مشخصات اسلامی‌شان را کنار بگذارند و اسامی بلغاری انتخاب کنند. کشور آلبانی که ۹۶٪ جمعیت آن بومی است، ۸۰٪ آنان را مسلمانان تشکیل می‌دهند و ۲۰٪ آنان کاتولیک و ارتودکس می‌باشند. علاوه بر این حدود ۱/۵ میلیون نفر از دیگر مسلمانان آلبانیایی به صورت خودمختار در ایالت کوزوو به سر می‌برند.

بروز جنگ‌های منطقه‌ای میان ترکیه و یونان در سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ و سرانجام پیروزی ترکیه، موجب شد حدود ۱/۲ میلیون مسلمان ترک تبار یونانی به ترکیه تبعید شوند. این در حالی است که حدود یک میلیون ارتودکس یونانی تبار در ترکیه به سر می‌برند. به موجب معاهده لوزان که میان ترکیه و یونان به امضا رسید، دولت‌های دو کشور موظف

پیش گسترش داد. پس از فروپاشی امپراتوری اتریش در اروپا و پیدایش امپراتوری نوپای دیگری در قالب اتحاد جماهیر شوروی، مبارزه برای کسب مناطق نفوذ جدید در شبه جزیره بالکان ابعاد تازه‌تری به خود گرفت. زمامداران جدید مسکو اهداف دیرینه و فزون خواهانه حکام سابق روسیه تزاری را ادامه دادند و با چشم پوشی از عامل مذهب کوشیدند افکار و گرایش‌های جنبش کمونیستی را در منطقه بالکان جایگزین و توسعه دهند. این حرکت در جریان جنگ جهانی دوم ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. به طوری که رومانی و بلغارستان به اردوگاه کمونیستی وارسو پیوستند و ارکان دولت عثمانی که از هم پاشیده شده بود از محور آلمان - ایتالیا خارج شد و به سوی غرب و مشخصاً پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) روی آورد. اما جمهوری فدرال سابق یوگسلاوی که تا سال ۱۹۴۸ در منظومه اردوگاه شوروی سابق قرار داشت، به صورت تدریجی خط مستقل و بی‌طرفانه میان دو بلوک شرق و غرب به خود گرفت، و پس از مرگ مارشال جوزف تیتو به تدریج به غرب نزدیک شد.

هنگام تاسیس جمهوری فدرال یوگسلاوی، این کشور با مشکلات و معضلات پیچیده‌ای مواجه بوده است. اقلیت‌های بزرگ قومی که به این کشور ادغام شدند هیچ وقت حاضر نبودند زیر سلطه و حاکمیت نژاد صرب قرار گیرند. به همین خاطر جنگ‌های خونین میان صرب‌ها، مسلمانان و کروات‌ها روی داد که ده‌ها هزار قربانی برجای گذاشت. قوای متفقین و کشورهای پیروز در جنگ جهانی دوم و حتی سازمان‌ها و محافل بین‌المللی به علت تداخل و



در گفت و گو با دکتر کاوه ذاکری از رزمندگان سابق ایرانی در بوسنی و هرزگوین

بازخوانی روزهای حماسه و مقاومت در بوسنی و هرزگوین

درآمد

در کند و کاو ماجرای جنگ بوسنی و هرزگوین و نفوذ برخی کشورهای اروپایی و آمریکا به عنوان عاملان دامن زدن به جنگ و خونریزی و کشتار مسلمانان بی گناه و موشکافی نقش چند جانبه و ارزنده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در حمایت از مردم داغ دیده و جنگ زده شبه جزیره بالکان؛ سراغ جانباز دکتر کاوه ذاکری یکی از پیشکسوتان دوران دفاع مقدس رفتیم. ایشان در این گفت و گو به تفصیل به تحلیل ابعاد مسائل سیاسی و تراژدیک مسلمانان بوسنیایی از زوایای گوناگون انسانی به خصوص آموزش نظامی پرداخت. شکی نیست که دیدگاهها و اظهارات دکتر ذاکری و جمع بندی تحولات چهار سال جنگ و مقاومت در قلب اروپا اولین بار است که در اختیار علاقه مندان شاهد یاران قرار می گیرد که باهم می خوانیم.



جهانی شده بود. نهادهای جمهوری اسلامی تا چه اندازه گوی سبقت را برای حمایت از ملت مظلوم بوسنی به دست گرفتند؟

حضور نیروهای مسلمان از گوشه و کنار جهان در ابتدای امر به صورت قانونی نبود. حضور ایران به نوعی باعث شد مسلمانان از کشورهای مختلف اسلامی راهی بوسنی و هرزگوین شوند. بعد از این که نیروی قدس به فرماندهی سردار نقدی وارد تحولات بوسنی و هرزگوین شد و کارهای اجرایی را در آن سرزمین به عهده گرفت، آیت الله جنتی از نمایندگان برخی از نهادها، ستادی را به وجود آورد. مانند بنیاد شهید، کمیته امداد امام خمینی (ره) و هلال احمر. این نهادها دفاتری در بوسنی ایجاد کردند و مشغول کمک رسانی انساندوستانه شدند. بر این اساس ستادهای کمک رسانی در داخل کشور فعال گشتند و مشغول جمع آوری کمک‌های مردمی و ارسال به بوسنی و هرزگوین شدند. خب برای ارسال این کمک‌ها چه باید کرد؟ ایران در آن زمان فقط در بلگراد پایتخت صربستان سفارت فعال داشت و این کشور هم در حال جنگ با مسلمانان بود. در زمانی که بنده وارد بوسنی شدم، یوگسلاوی به چهار کشور تقسیم شده بود. ایران برای این که در بوسنی و هرزگوین حضور پیدا کند، سفارت اکرودیته در زاگرب پایتخت کرواسی دایر کرد که نقش پشتیبانی در بوسنی را داشت.

یکی از دلایل کشتار مسلمانان بوسنیایی این است که این کشور در محاصره صربستان ارتدوکس و کرواسی کاتولیک واقع شده و راهی به دریای آدریاتیک ندارد لذا صرب‌ها از این موقعیت سوء استفاده و کشتار وسیعی میان مسلمانان به راه انداختند. به این دلیل که هیچ راه زمینی و دریایی برای کمک رسانی به مسلمانان بوسنیایی وجود نداشت. ایران برای این که با مسلمانان بوسنی ارتباط برقرار کند، در پایتخت کرواسی سفارتخانه راه اندازی کرد و آقای آسایش چون آشناترین سفیر به حوزه بالکان بود از بلگراد به زاگرب آمد و با حفظ سمت، سفیر اکرودیته در

هشت ماه پیش از حضور در بوسنی این نیرو تشکیل شده بود و اولین مأموریت خارجی نیروی قدس فعالیت در بوسنی و هرزگوین بود. بالطبع سپاه با قدرت وارد قضایا شد و کار را پیگیری کرد. خب بوسنی کشوری اروپایی است و سپاه تا آن مرحله چنین مأموریت‌هایی نداشت و حضور در اروپا کار جدیدی بود که نیروی قدس به عهده گرفت. فرض کنید اگر سپاه در سوریه و لبنان و عراق حضور پیدا می‌کرد، خب این کشورها همسایه مسلمان بودند و با کشورمان خیلی فاصله نداشتند. ولی کشور بوسنی در قلب اروپا واقع شده و فاصله زیادی با ایران دارد. لذا به لحاظ لجستیک و پشتیبانی و امداد رسانی و هر حرکتی که می‌خواستیم آن‌جا انجام دهیم، کار بسیار سخت و دشوار بود.

لذا بر اساس عرق مسلمانی و وظیفه داشتیم از مسلمانان اروپا پشتیبانی کنیم که به فرموده امام (ره) «ما وظیفه داریم از مظلومان جهان دفاع کنیم» این جمله شعار اصلی نیروی قدس بود. حتی خود بچه‌های نیروی قدس هم در آن زمان به فرماندهان اعتراض می‌کردند و می‌گفتند در حالی که چنین اتفاقاتی دارد در بوسنی هرزگوین روی می‌دهد چرا شما حرکتی نمی‌کنید؟ بچه‌ها در آن موقع اعلام آمادگی می‌کردند به بوسنی بروند و از مسلمانان دفاع کنند، تا اینکه مقام معظم رهبری به محسن رضایی فرمانده کل سپاه دستور دادند. البته قبل از صدور این دستور یک نوع جوش و خروش مردمی بلند شده بود. در آن زمان راهپیمایی‌ها و تجمع‌های مردمی و دولتی را سازمان تبلیغات اسلامی انسجام می‌داد و هماهنگی می‌کرد. ریاست سازمان تبلیغات را آیت الله جنتی به عهده داشت. سپس مقام معظم رهبری ایشان را به عنوان رئیس ستاد هماهنگی و پشتیبانی از ملت بوسنی معرفی کردند. بالطبع نیروی قدس سپاه هم یکی از مهمترین ارگان‌های پشتیبانی و بازوی اجرایی ستاد همیاری ملت بوسنی و هرزگوین درآمد.

گویا فراخوانی برای پشتیبانی از مسلمانان بوسنی و هرزگوین به ایران محدود نبود و تقریباً

در آغاز بحث بفرمایید اعزام بچه‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به بوسنی و هرزگوین به چه صورت بود و جنابعالی بر چه اساس گزینش شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم: حدود شش ماه از شروع جنگ و کشتار در بوسنی و هرزگوین گذشته بود که ایران هنوز به صورت مستقیم وارد قضایای بوسنی نشده بود. در آغاز بحران، ایران بیشتر به صدور بیانیه دیپلماتیک در محکومیت کشتار مسلمانان اکتفا می‌کرد. اما بحث در محیط‌های سیاسی و اجتماعی این طور نبود و مردم از کشتارهایی که صورت می‌گرفت و اجحافی که در حق مسلمانان شبه جزیره بالکان اتفاق می‌افتاد دلگیر شده بودند. در آن برهه فیلم‌ها و گزارش‌های تکان دهنده رسانه‌ها و مطبوعات خارجی منعکس می‌شد و مردم را آزار می‌داد. ایران هنوز در بوسنی سفارت نداشت و تنها نمایندگی سیاسی در بلگراد پایتخت یوگسلاوی داشت که بعد از فروپاشی شوروی این کشور هم فروپاشید.

در واقع پس از فروپاشی یوگسلاوی، اتفاقات بوسنی و هرزگوین هم شروع شد. بیشتر اطلاعات محافل و رسانه‌های کشورمان هم از دست ما خارج بود. خب مردم کشور از رویدادهای خونینی که برای مسلمانان بوسنی اتفاق می‌افتاد ناراحت بودند. سبب شروع کار هم مردم حاضر در صحنه بودند که با برگزاری راهپیمایی و تجمع در مراسم نماز جمعه اعلام اعتراض و انزجار می‌کردند. یا اعتراضات دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف نسبت به کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین باعث شد مسئولان تکان بخورند و کاری انجام دهند. وقتی اعتراضات و راهپیمایی‌ها در داخل کشور بالا گرفت، مسئولان نظام و سپاه و بسیج اگرچه در صحنه بودند و اعتراض هم می‌کردند، این اعتراضات مردمی باعث شد که مسئولان بیشتر وارد صحنه شوند و واکنش نشان دهند.

وقتی مقام معظم رهبری وارد قضیه شد، سپاه پاسداران، مخصوصاً نیروی قدس هم که تازه تشکیل شده بود، به تناسب وارد عمل شد و ابتکار عمل را به دست گرفت. در واقع مهمترین مأموریت خارجی نیروی قدس حضور در بوسنی و هرزگوین بود.

وقتی مقام رهبری وارد قضیه شد، سپاه پاسداران، مخصوصاً نیروی قدس هم که تازه تشکیل شده بود، به تناسب وارد عمل شد و ابتکار عمل را به دست گرفت. در واقع مهمترین مأموریت خارجی نیروی قدس حضور در بوسنی و هرزگوین بود

می آورد که چرا شهدای ما به دست کروات‌ها به شهادت رسیدند؟

به خاطر این است که بافت جمعیتی و قومیتی آن‌جا در شهادت عزیزان مان نقش داشت

این گونه رفتارها فقط در بوسنی حاکم بود یا سرتاسر بالکان را هم در برداشت؟

خشونت در سرتاسر بالکان وجود داشت، اما در بوسنی و هرزگوین بیشتر بود. خب کشور صربستان پشتیبان صرب‌های بوسنی و کرواسی هم پشتیبان کروات‌های بوسنی بودند. این تنها مسلمانان بودند که هیچ کشوری بجز ایران نبود که در این معرکه از آن‌ها حمایت کند. به خاطر تنهایی مسلمانان بود که در معرض تاخت و تاز صرب‌ها و کروات‌ها قرار گرفته بودند. اصلا مبنای کار آن‌ها چنین بود که یک کشور مسلمان در قلب اروپا وجود نداشته باشد. چون اکثریت کشور بوسنی و هرزگوین مسلمان نشین است و ۴۴ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهد، و از دیر باز بوسنی را یک کشور مسلمان می‌شناختند، تصمیم گرفته بودند که این کشور تجزیه بشود و نامی از اسلام در اروپا وجود نداشته باشد.

گویا طرح فروپاشی یوگسلاوی به وسیله غرب هدایت می‌شده است...

اصلا بدون اجازه غرب داده نمی‌شد کشورهای اروپایی تجزیه گردد. چون سیستم حکومتی یوگسلاوی کمونیستی بود و توسط بلوک شرق حمایت می‌شد، آمدند کشور یوگسلاوی را که بین شرق و غرب قرار داشت تجزیه کردند. از نظر جغرافیایی بین دو بلوک شرق و غرب قرار داشت، شرقی‌های ارتدوکس آمدند یکسری امتیازاتی را به غرب دادند تا موجودیت صرب‌ها را برسمیت بشناسند. در پی تحقیقاتی که چند سال پیش به عمل آوردیم، به این نتیجه رسیدیم که رئیس‌ان جمهوری صربستان و کرواسی قرار داد مخفیانه «پروچورجیا» را امضا کردند و نقشه جدیدی را برای تقسیم یوگسلاوی تدارک دیدند و هر کدام سهم خود را در این نقشه تعیین کرد و بر اساس این توافق قرار شد با کشتارهایی وحشیانه که علیه مسلمانان به

یکی از دلایل کشتار مسلمانان بوسنیایی این است که این کشور در محاصره صربستان ارتدوکس و کرواسی کاتولیک واقع شده و راهی به دریای آدریاتیک ندارد. لذا صرب‌ها از این موقعیت سوء استفاده و کشتار وسیعی میان مسلمانان به‌راه انداختند



در ارتباط بودند، چون کرواسی تنها راه ارتباط و کمک به بوسنی بود. در اولین ماه‌های شروع جنگ، دفتر پشتیبانی سازمان ملل در زاگرب قرار داشت و بالطبع همه کمک‌های بشر دوستانه از این طریق به بوسنی ارسال می‌شد. ما هم کارمان را از زاگرب شروع کردیم و دفتری در آن شهر دایر کردیم. آقایان وحیدی و نقدی به اتفاق رزمندگان بوسنیایی دو هفته‌ای به بوسنی رفتند و اوضاع را از نزدیک بررسی کردند و برگشتند...

کشور کرواسی هم یک زمانی درگیر جنگ در بوسنی بود... برای انتقال کمک‌های انسان دوستانه، مواد غذایی و اسلحه به بوسنی چه اندازه اشکال تراشی می‌کرد. آیا بچه‌ها را برای نقل و انتقال نیروی انسانی و کمک آزاد گذاشته بود؟

در حقیقت مساله ای که تاکنون مبهم مانده و دلیل اینکه جمهوری اسلامی نیز تاکنون نتوانسته این قضیه را برای مردم خود بازگو کند، و بگوید جنگ چگونه اتفاق افتاد و شکل گرفت؛ بافت جمعیتی و جغرافیایی آنجا نسبت به ترکیب اقوام مختلف بود. این کتاب «سارایوو در محاصره» را که می‌بیند هفت سال پیش آن را تهیه و برای چاپ آماده کردم، اما کسی به آن نگاه نکرد. گویا قانون نانوشته‌ای وجود دارد که از بررسی اوضاع و تحولات بوسنی و هرزگوین و روشننگری مردم جلوگیری می‌کند. به یاد دارم وقتی شهید رسول حیدری آن‌جا شهید شده بود، یا شهید بهنام نیکنام کارمند سفارت شهید شده بود، خب بچه‌های هیئتی به سرپرستی حاج منصور ارضی به تشییع جنازه آمدند و عزاداری کردند. مردم در مراسم تشییع علیه صرب‌ها شعار دادند، در حالی که صرب‌ها در این دو جنایت نقش نداشتند چون آن دو به دست کروات‌ها به شهادت رسیده بودند. اصلا هیچ کدام از شهدای ایرانی به دست صرب‌ها شهید نشدند.

فرمایشات جنابعالی این ذهنیت را به وجود

بوسنی و هرزگوین هم شد. یعنی وقتی سپاه پاسداران وارد بوسنی شد، جمهوری اسلامی هنوز در سارایوو سفارت نداشت. بنابر این سردار نقدی به عنوان نماینده سپاه پاسداران در تشکیلات ستاد همیاری و کمک رسانی به مسلمانان بوسنیایی انتخاب شد و کارهای اجرایی را مدیریت کرد. البته مقام معظم رهبری کارهای اجرایی بوسنی و هرزگوین را به سردار وحیدی واگذار کردند. چون دفاتر متعددی وجود داشت، آیت الله جنتی از مقام معظم رهبری خواست برای انسجام کارها، به ستاد کمک رسانی بازوی اجرایی ببخشند و همه مسئولیت‌ها را به مسئول ستاد اجرایی تفویض نمایند. وقتی دیدن حیظه کار نیروی قدس از همه نهادهای فعال بیشتر است، سردار وحیدی را به عنوان فرمانده سپاه بوسنی و هرزگوین منصوب کردند. چون آقای وحیدی نمی‌توانست به بوسنی رفت و آمد داشته باشد، ستاد بوسنی تشکیل داد و سردار نقدی را جانشین خود قرار داد و همه اختیارات را به ایشان واگذار کرد.

ستاد کمک رسانی برای انتقال افراد و کمک‌های انسانی و مهمات از کرواسی به بوسنی و هرزگوین با چه دشواری‌هایی مواجه بود؟

در آغاز کار، هیچ امکانی برای انتقال کمک از کرواسی به بوسنی وجود نداشت. وقتی بچه‌ها به منطقه آمدند، نمی‌دانستند باید چه کار کنند و کجا بروند. وقتی سفارت جمهوری اسلامی اولین بار در زاگرب فعال شد، در داخل بوسنی و هرزگوین جنگ بود و همه چیز به هم ریخته بود و سفراتی آن‌جا وجود نداشت. وقتی آقای نقدی خواست به بوسنی برود و منطقه را بررسی کند، به اتفاق آقای وحیدی برای سرکشی رفتند تا اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

به سارایوو هم رسیدند؟

خیر به سارایوو نرفتند. چون پایتخت و سرتاسر بوسنی در محاصره قرار داشت. ولی رزمندگان مسلمانی که در آن زمان حضور داشتند و با زاگرب

بوسنی و هرزگوین را کشور دوم خود می‌دانستند. اصولاً ساختار و فرهنگ معماری بوسنی، اصالتاً ترکی و بر گرفته از فرهنگ و تمدن عثمانی است. واژه‌ها ترکی در زبان بوسنیایی خیلی مرسوم است. هنوز آداب و رسوم مردم ترکیه به روشنی دیده می‌شود. معمولاً مسیر مردم ترک به سوی اروپا از بوسنی و هرزگوین شروع می‌شده است. مسلمانان مبارز ترکیه هم به عنوان «نیروهای حزب الله ترکیه» وارد جنگ‌های بوسنی و هرزگوین شدند. بچه‌های ترک را که در بوسنی دیدم خیلی حزب اللهی و دو آتشه بودند. این بچه‌ها با هزینه شخصی خودشان آمدند و امکان بازگشت به کشورشان را نداشتند. تعدادی از آنان زخمی و به شهادت رسیدند و افرادی هم که زنده ماندند، همان‌جا ازدواج کردند و ماندگار شدند. حضور ترک‌ها در همین سطح بود. وقتی ایران به میدان آمد و گروه تماس را تشکیل داد، یکی از اعضای مؤثر گروه تماس، کشور ترکیه بود.

❁ گویا حزب الله لبنان هم برای کمک به مسلمانان بوسنیایی نیرو اعزام کرده بود و یکی از آنان به نام مهدی رمزی به شهادت رسیده بود. آیا بچه‌های ایرانی هم با این گروه‌ها تماس و همکاری داشتند؟ ارزیابی‌تان از مبارزات بچه‌های حزب الله لبنان در بوسنی چیست؟

تا سال سوم جنگ هیچ نیروی حزب الله لبنانی در بوسنی و هرزگوین وجود نداشت. به خاطر این‌که با اسرائیل در حال جنگ بودند. هیچ کسی از بچه‌های حزب الله لبنان انتظار نداشت وارد معرکه بوسنی و هرزگوین شوند. در سال سوم جنگ وقتی میان مسئولان مذاکراتی به عمل آمد، تصمیم گرفته شد تعدادی از نیروهای آموزشی حزب الله به منظور انجام وظیفه تحت نظر جمهوری اسلامی به عنوان نیروهای ایرانی به بوسنی بیایند. گمان کنم حزب الله یکی دوتا تیم آموزشی در سطح ده نفر در پایگاه‌های سپاه پاسداران در بوسنی مستقر کرد. بچه‌های حزب الله به فعالیت‌های آموزشی پرداختند. شاید یک

مشکلات حضور مستقیم در بوسنی و هرزگوین، پنج نفره می‌شدند و از کشورهای گوناگون راهی محل مأموریت خویش می‌شدند. البته عزیمت به محل مأموریت در داخل بوسنی و هرزگوین خیلی دشوار بود، همچنانکه استقرار در آن کشور به سادگی امکان پذیر نبود. بچه‌ها مجبور بودند از کشورهای مختلف عازم محل مأموریت خویش بشوند، تا حساسیت دولت‌های غربی برانگیخته نشود. در پاسخ به پرسش پیشین شما باید گفت زمانی که اولین گروه‌های سپاه وارد بوسنی شدند حدود شش ماه از جنگ گذشته بود و جوانان مسلمان از کشورهای مختلف به صورت خودجوش به آن‌جا می‌آمدند، تا از مسلمانان بوسنیایی دفاع کنند. هیچ رزمنده‌ای به صورت اعزام رسمی از سوی دولت متبوع خود به آن‌جا نیامده بود. مگر رزمندگان جمهوری اسلامی ایران که به صورت رسمی و با پشتیبانی دولت به آن‌جا می‌آمدند. از کشورهای عربی شمال آفریقا و خلیج فارس هم نیروهای زیادی آمده بودند.

❁ گویا از ترکیه هم نیرو آمده بود. این نیروها شیعه، علوی یا مستقل بودند؟

شیعیان بوسنی و هرزگوین اندک شمار بودند. تعدادی وجود داشتند که تقیه می‌کردند، اکثرشان صوفی مسلک هستند و به اهل بیت عشق و علاقه خاصی دارند. وقتی در بوسنی مستقر شدیم به ما می‌گفتند که ما هم شیعه هستیم. حرکات و سکنات شیعیان را داشتند. رزمندگانی هم که از کشورهای دیگری می‌آمدند، معمولاً همه اهل تسنن بودند.

❁ ترک‌ها که برای کمک به مسلمانان به بوسنی آمدند چه طیفی بودند؟ آیا به صورت مستقل آمده بودند؟

نیروهای ترک هم به صورت مستقل آمده بودند. چون هیچ کشوری به استثنای ایران نیروی رسمی به بوسنی اعزام نکرده بود. افرادی که برای کمک می‌آمدند به صورت خودجوش و داوطلبانه می‌آمدند. مردم ترکیه،

راه می‌اندازند، اغلب آن‌ها را به کشورهای اروپایی کوچ دهند. یعنی کشوری شبیه اسرائیل دوم در شبه جزیره بالکان به وجود بیاورند. اما با حضور جمهوری اسلامی و تعدادی از کشورهای اسلامی این توطئه خنثی شد. ایران آمد و نقش سرپرستی گروه تماس کشورهای اسلامی را به عهده گرفت و اجازه نداد این توطئه تحقق یابد. ایران در چارچوب سازمان کنفرانس اسلامی جلسات فوق العاده تشکیل داد و انواع کمک‌های انساندوستانه برای مقاومت مسلمانان بوسنیایی فرستادند و راهکار دیپلماتیک ارائه دادند و توطئه رئیس‌ان جمهوری صربستان و کرواسی را خنثی کردند.

❁ بفرمایید کشتارهای دستجمعی مانند کشتار سربرنیتسا که در سرزمین بوسنی و هرزگوین به مورد اجرا گذاشته شد، و دولت‌های اسلامی در حمایت از مردم آن‌جا برخاستند، این حمایت و پشتیبانی چه اندازه توانست فرهنگ مسلمانان را به سوی مقاومت و پایداری متحول کند؟

عملیات شناسایی که سردار نقدی و سایر هم‌زمان در کشور بوسنی و هرزگوین به عمل آوردند، نیازهای مبرم مسلمانان را شناسایی و اولویت بندی کردند. اما چون مسایل مسافت و حمل نقل و محاصره بوسنی وجود داشت، انتقال نیرو مانند آن‌چه اکنون در سوریه شاهد آن هستیم نبود و به سختی صورت می‌گرفت. اگر بخواهند تیپ، لشکر و سپاه به بوسنی انتقال دهند، هرگز چنین امکاناتی وجود نداشت. لذا بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که مسلمانان یک کشور تازه تأسیس هستند و بیشتر قربانیان جنگ در نتیجه نداشتن آموزش و تجربه جنگی بود. آقای نقدی آن‌جا دو اولویت به عنوان دستور العمل در نظر گرفت. یکی کمک رسانی مردمی از قبیل خوراک، پوشاک، دارو و غیره. اولویت دوم تدارک مسئله آموزش نظامی بود. در مرحله اول یک گروه آموزشی وجود داشت که هم کار کمک رسانی و هم آموزش را انجام می‌داد. بنده چون از نیروهای آموزشی و متخصص دانشگاه امام علی (ع) بودم از نخستین گروه‌های اعزامی شدم. معمولاً تیم‌ها به علت



خشونت در سرتاسر بالکان وجود داشت، اما در بوسنی و هرزگوین بیشتر بود. خب کشور صربستان پشتیبان صرب‌های بوسنی و کرواسی هم پشتیبان کروات‌های بوسنی بود. این تنها مسلمانان بودند که هیچ کشوری بجز ایران نبود که در این معرکه از آن‌ها حمایت کند



برهه زمانی که بوسنیایی‌ها و اقلیت‌های قومی ساکن آن‌جا آمدند طرح استقلال بوسنی و هرزگوین را به فرمانروم و رأی‌گیری گذاشتند و تصمیم به استقلال کشورشان گرفتند. صرب‌ها در این شرایط جا خوردند و احساس کردند قدرت صربستان از هم پاشیده شده است، جنگ و پرانگری را بر ضد مسلمانان آغاز کردند. بوسنی در آن مرحله ارتش قدرتمندی در اختیار نداشت و بالاترین درجه یک نظامی بوسنیایی، سرهنگ دو بود که آقای راسم بگوویچ با این درجه به فرماندهی کل ارتش بوسنی منصوب شده بود. صفر خلیلیویچ هم با درجه سرگردی مقام مهم نظامی به دست گرفته بود. لذا کشتارهای دستجمعی و نسل‌کشی مسلمانان به دست نیروهای صرب مستقر در بوسنی و هرزگوین صورت گرفت. چون زمینه آماده شده بود، کشتار و از بین بردن شهروندان مسلمان را شروع کردند.

❁ موافقتنامه دیتون تا چه اندازه توانست به حقوق مسلمانان بوسنی ارزش قایل بشود و استقلال آن‌ها را به رسمیت بشناسد؟ الان مسلمانان چه اندازه در کشورشان آزادی عمل دارند؟

برای پاسخ به این پرسش از دیدگاه مسلمانان بوسنی و هرزگوین سخن می‌گوییم. مسلمانان به مدت چهار سال در آن‌جا جنگیدند و تلفات سنگینی متحمل شدند. جریان جنگ آن‌ها چیزی مثل جنگ ما با کشور عراق شد. دشمنان اروپایی و آمریکایی در وهله اول تصمیم گرفتند، بزنند و مسلمانان را از بین ببرند. ولی وقتی ایران کشورهای عضو تماس سازمان کنفرانس اسلامی را گردهم آورد، و آن‌ها در زمینه اسلحه و مهمات و غذا کمک کردند، فراموش نکنیم که اکثر این کمک‌ها از سمت ایران ارسال می‌شد، دیگران هم کمک و همراهی کردند. بعضی از کشورهای اسلامی کمک‌های خود را به وسیله ایران به بوسنی ارسال کردند و بچه‌های سپاه آن‌ها را به مناطق جنگ‌زده بوسنی ارسال می‌کردند. لذا حضور ایران و کشورهای اسلامی به لحاظ دیپلماتیک و اعزام رزمندگان مسلمانان از

هرزگوین صحبت کردیم. در زمینه فعالیت‌های آموزشی، مستشاری، کمک‌رسانی توضیح دادیم و ایشان پرسش‌هایی کردند که پاسخ آن را دادیم. از حضور و فعالیت‌های امدادی و کمک‌های جمهوری اسلامی ایران در بوسنی و هرزگوین تشکر کرد. آقای بگوویچ در آن دیدار گفت: «کاش این محدودیت‌های دیپلماتیک را نداشتم و می‌توانستم به دنیا اعلام کنم اگر جمهوری اسلامی ایران نبود، اصلاً بوسنی وجود نداشت». این سخن بر اساس همان طرحی بود که جهان غرب می‌خواست کشوری به نام مسلمان در اروپا وجود نداشته باشد.

بگوویچ از کمک‌های جمهوری اسلامی ایران تشکر کرد و گفت: «اگر کمک‌های ایران نبود کشوری به نام بوسنی و هرزگوین وجود نداشت». می‌دانید که بوسنی در آن دوره از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد تحریم شده بود. کشور صربستان، صرب‌های بوسنی را تغذیه می‌کرد. کشور کرواسی، کروات‌های بوسنی را تغذیه می‌کرد، ولی مسلمانان بوسنیایی در این معرکه سرنوشت ساز دست تنها مانده بودند. کشتارهای مهیبی که علیه مسلمانان به راه افتاد به خاطر حضور ارتش یوگسلاوی در بوسنی و هرزگوین بود. وقتی اتحادیه اروپا به میدان آمد و استقلال اسلونی و کرواسی را برسمیت شناخت، صربستان مجبور شد یک گام عقب‌نشینی کند و سازمان ملل هم استقلال بوسنی را به رسمیت شناخت و از سوی جامعه جهانی به عنوان یک کشور مستقل شناخته شد. چون صرب‌ها توانشان را از دست داده بودند و آغاز پیشروی بوسنیایی‌ها شروع شده بود، آنگاه سران آمریکا و اروپا طرح گفت‌وگوهای صلح دیتون را مطرح کردند.

وقتی اسلونی و کرواسی اعلام استقلال کردند، ارتش صربستان ابتدا به مرزهای آن دو کشور آمد و با آن‌ها جنگید. همه نیروهای پیاده و زرهی صرب‌ها در سرزمین بوسنی و هرزگوین استقرار یافته بودند تا با دو کشور تازه استقلال یافته بجنگند و مدتی هم جنگیدند. وقتی زورشان به آن‌ها نرسید و اتحادیه اروپا آن دو کشور را برسمیت شناخت، صرب‌ها قدرت‌شان را علیه مسلمانان به کار گرفتند. در آن

دوره آن‌جا بودند و زود هنگام به کشورشان بازگشتند. مسئولان سپاه احساس کردند به حضور بچه‌های حزب الله نیازی نیست. البته یکی از بچه‌های کادر آموزشی حزب الله هم به شهادت رسید.

❁ افزون بر چهار شهید ایرانی، چند نفر از بچه‌های سپاه در بوسنی زخمی شدند؟

تعدادی از بچه‌های سپاه پاسداران در سایر عملیات‌های آموزشی و نظامی مجروح شدند. اولین مجروح ما آقای علی پرهوم بود که در شناسایی میدان مین یکی از جبهه‌ها مجروح شد. خوشبختانه مین ناقص عمل کرد و اگر کامل منفجر می‌شد علی همان‌جا شهید شده بود. دومین مجروح ما آقای عبدالله بهاری بود که در عملیات شکستن محاصره ساریوو زخمی شد. چون ایشان مسئول آموزش و شناسایی بود، اجازه نداشت وارد عملیات‌ها بشود، ولی گاهی که موقعیت حساسی پیش می‌آمد بچه‌ها ناگزیر بودند در عملیات رزمی هم شرکت کنند تا بچه‌های بوسنیایی‌نگویند که فرماندهان ما ترسو بودند و در عملیات‌ها شرکت نمی‌کردند. بچه‌های سپاه دوست داشتند در عملیات‌ها شرکت نمایند، چون بچه‌های جبهه و جنگ بودند. لذا عبد الله بهاری به همراه گروهی وارد درگیری شد و بچه‌ها خوب عمل نکردند و عقب‌نشینی کردند و سرانجام ایشان بر اثر اصابت گلوله در ناحیه کمر زخمی شد. سومین مجروح ما هم زنده یاد حسین بوربور از بچه‌های دماوند بود که در یکی از عملیات‌ها بر اثر اصابت خمپاره زخمی شد.

❁ جنابعالی هنگام حضور در بوسنی و هرزگوین چند بار با آقای علی عزت بگوویچ دیدار داشتید و ایشان را چگونه یافتید؟

در زمینه ارتباط کاری همیشه به دفتر ایشان به عنوان رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین مراجعه می‌کردم. اما یکبار موفق به دیدار ایشان شدم. آنهم در جلسه‌ای رسمی که به همراه سردار کریمی به دیدار آقای بگوویچ رفتیم و به مدت نیم ساعت درباره فعالیت‌های گوناگون ایران در بوسنی و

در سال سوم جنگ وقتی میان مسئولان مذاکراتی به عمل آمد، تصمیم گرفته شد تعدادی از نیروهای آموزشی حزب الله به منظور انجام وظیفه تحت نظر جمهوری اسلامی به عنوان نیروهای ایرانی به بوسنی بیایند و سرانجام یکی از آنان به شهادت رسید

را به دست گرفتند. با چندتا عملیات موفق روحیه قوی به دست آوردند و ضربات کاری بر پیکر دشمن وارد آوردند. ما آنجا بسیج عمومی به راه انداختیم. از بسیج مردمی خودمان کپی برداری کردیم. وقتی نیروهای مسلمان بوسنیایی تجربه و توان یافتند، عملیات آزاد سازی مناطق اشغالی را آغاز کردند. وقتی کار به این جا کشیده شد، دولت های غربی احساس خطر کردند. چون نیروهای بوسنی ضمن آزاد سازی مناطق اشغالی به سوی مناطق مرزی صربستان پیشروی می کردند تا آنجا را هم آزاد نمایند. در این مرحله بود که آمریکا و غرب احساس خطر کردند و طرح دیتون را پیشنهاد دادند و بر داستان جنگ و پیروزی مسلمانان سرپوش گذاشتند و کار را به این نحو تمام کردند. علی عزت بگوویچ می گفت: «موافقتنامه دیتون مانند استخوانی در گلوست. ولی استقلال ارضی کشورمان حفظ و به رسمیت شناخته است. به تمامیت ارضی کشور بوسنی آسیب وارد نیامد. هویت و ماهیت کشور مسلمان بوسنی ماندگار و پا برجا ماند. اگرچه امضای این موافقتنامه صد در صد به نفع مسلمانان نبود، ولی در آن شرایط سخت و پیچیده تنها راهی بود که می بایست آن را می پذیرفتیم تا به حیاطمان ادامه دهیم». برخی از کارشناسان معتقدند که قرارداد دیتون در حال حاضر با بن بست مواجه شده و هنوز آتش بحران در بوسنی و هرزگوین زیر خاکستر است و احتمال درگیری و جنگ مجدد در آینده وجود دارد. چون برخی از بندهای قرار داد دیتون ضمانت اجرایی ندارد. ■

ماه به مناطق جنگی بوسنی و هرزگوین مهمات، مواد غذایی و دارو به صورت مخفیانه ارسال می کرد.

❁ در جایی خواندم که مسلمانان بوسنی در نتیجه کمک های ایران حتی در خاک صربستان هم پیشروی کردند و معادله جنگ را برهم زدند؟

جنگ در این مرحله فرسایشی شده بود و گفت و گوهای دیتون از همین مرحله شروع شد. ما در چند زمینه با ارتش بوسنی و هرزگوین همکاری می کردیم. یکی زمینه مستشاری، بنده و سردار کریمی چند ماه در دفتر فرمانده کل ارتش بوسنی آقای صفر خلیلوویچ همکاری می کردیم. هر شب به مدت دو تا سه ساعت در دفتر ایشان حضور داشتیم. دفتر ایشان مانند اطاق جنگ بود و مسایل و تحولات جاری را بررسی می کردیم. لذا انواع و اقسام مشاوره های مستشاری را به ایشان می دادیم. در زمینه آموزش هم آنجا پنج استان را انتخاب کردیم و پادگان هایی را در اختیارمان گذاشته بودند که رزمندگان مسلمان را آموزش نظامی می دادیم. بچه ها را گروه گروه می آوردند تا در دوره های آموزشی ۱۵ روزه شرکت کنند. نیروها به قدری آموزش دیدند که آن ها را صف بندی کردیم. بنابر این سطح فرماندهی و تخصصی آنان ارتقا یافت و تجربه آموختند و عملیات تهاجمی شان شروع شد. به همین دلیل به رزمنده های آبدیده تبدیل شدند. وقتی اینها سازماندهی و حریف دشمن شدند، به آن ها گفتیم شما از این پس عملیات تهاجمی را شروع و یگان های دشمن را سرکوب کنید. بروید مناطقی را که دشمن از دست شما گرفته باز پس بگیرید.

نیروهای ارتش بوسنی هرزگوین در سال آخر جنگ به سوی عملیاتی شدن گام برداشتند و زمام امور

جریان جنگ آن ها چیزی مثل جنگ ما با کشور عراق شد. دشمنان اروپایی و آمریکایی در وهله اول تصمیم گرفتند، بزنند و مسلمانان را از بین ببرند. ولی وقتی ایران کشورهای عضو تماس سازمان کنفرانس اسلامی را گردهم آورد، روند جنگ به نفع مسلمانان تغییر کرد

کشورهای مختلف مایه قوت مسلمانان بوسنیایی شده بود. این رزمندگان در داخل بوسنی «تیپ المجاهدین» را تشکیل دادند که دربرگیرنده همه نیروهای داوطلب مسلمانان شده بود. حتی از آمریکا و ژاپن هم نیروی مسلمان به این تیپ پیوست. نیروهای تیپ در مناطق گوناگون بوسنی و هرزگوین جبهه داشتند و با متجاوزین صرب می جنگیدند. وقتی ایران با کرواسی قرارداد همکاری امضا کردند، جبهه نیروهای مسلمان قوی و عملیات آزاد سازی شروع شد. ایران یک قرارداد پنهان با سران زاگرب امضا کرد تا کمک های کشورهای اسلامی از طریق کرواسی روانه بوسنی و هرزگوین شود و حدود ۲۵ درصد این کمک ها در اختیار کروات ها قرار گیرد، چون کرواسی هم در حال جنگ با صربستان بود. جمهوری اسلامی بر اساس قرارداد محرمانه مزبور به مدت دو سال و شش



■ کاوه ذاکری در جمع امداد رسانی ایرانی در زاگرب از جمله شهید نواب و محمد جواد آسایش سفیر ایران



نگاهی به تحولات معاصر بلوک شرق در گفت و گو با محمد جواد آسایش زارچی سفیر اسبق کشورمان در بلغراد و زاگرب

نسل کشی مسلمانان بوسنی و هرزگوین فاجعه آمیز بود

درآمد

کشور مسلمان و تازه استقلال یافته بوسنی و هرزگوین در شبه جزیره بالکان، در جنوب اروپا در سه دهه گذشته سرشار از رویدادهای خواندنی است. چنانچه به هر زاویه از وقایع تاریخ معاصر آن منطقه نگاه کنید، در پیچه‌های ناگفته و تازه‌ای به سوی شما گشوده می‌شود. در هفتم آوریل سال ۱۹۹۲ و در حالی که یک روز از استقلال این کشور نگذشته بود، ناگهان با یورش و تجاوز ارتش تا دندان مسلح صربستان قرار گرفت تا فرهنگ، هویت و تاریخ مسلمانان این سامان در برابر سکوت محافل بین‌المللی محو و نابود گردد. مرحوم علی عزت بگوویچ رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین در همان برهه اعلام کرد ایران از نخستین روز استقلال کشورمان یک رابطه دوستانه با موضع گیری حکیمانه با کشورمان در قبال تجاوز همسایگان اتخاذ کرد که ستایش بر انگیز است. استاد محمد جواد آسایش زارچی سفیر اسبق کشورمان در بلغراد و زاگرب در گفت و گو با شاهد یاران عوامل نسل کشی مسلمانان بوسنی و هرزگوین را تشریح کرده است



اغلب جمهوری‌های بلوک شرق، مانند لهستان، مجارستان و چک اسلواکی به ظاهر مستقل و متحد شوروی بودند. در حالی که ۱۵ جمهوری در برگیرنده شوروی سابق در قالب یک کشور بودند. تنها چیزی که در آن برهه در بلوک شرق اتفاق افتاد، فروپاشی پیمان ورشو بود. یعنی اتحادیه نظامی که میان کشورهای کمونیستی وجود داشت زود هنگام از هم پاشید. ولی در یوگسلاوی ابتدا جمهوری اسلوانی، بعد از آن جمهوری کرواسی و بعد از آن بوسنی و هرزگوین، سپس، مقدونیه و کوزوو همه با جنگ و خونریزی از یوگسلاوی سابق جدا شدند. اما تنها مونته نگرو به صورت مسالمت آمیز از یوگسلاوی جدا شد. در این بحث می‌توانید به کتاب «چگونگی فروپاشی یوگسلاوی» که من نوشته‌ام مراجعه کنید.

استقلال بعضی از جمهوری‌های یوگسلاوی سابق، مانند اسلوانی و کرواسی به راحتی صورت گرفت. بفرمایید چرا صرب‌ها با استقلال مسلمانان بوسنی و هرزگوین با خشونت و خونریزی رفتار کردند؟

مسلمانان بوسنی و هرزگوین در آن مرحله حدود ۴۳ صد جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دادند و بزرگترین گروه قومی در آن منطقه بودند. صرب‌ها هم حدود ۳۳ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند. مابقی جمعیت این کشور کروات بودند. دو جمهوری مستقل از یوگسلاوی سابق مانند اسلوانی و کرواسی مسیحی کاتولیک هستند و مورد حمایت کشورهای کاتولیک به خصوص آلمان قرار گرفتند. جمهوری‌های جنوبی هم مانند مقدونیه و مونته نگرو که مسیحی ارتودوکس هستند، اغلب با صرب‌ها هماهنگ بودند. اما در بوسنی و هرزگوین جمعیت زیادی صرب و کروات در آن وجود دارد، بزرگترین اشتهاب مسلمانان به رهبری آقای علی عزت بیگ‌ویچ این بود که تصور می‌کردند غربی‌ها واقعا طرفدار دمکراسی هستند. فکر می‌کردند اگر انتخابات آزاد برگزار شود و مسلمانان اکثریت آراء

میان مردم پخش شد و مورد استقبال قومیت‌های گوناگون یوگسلاوی اعم از صرب، کروات و مسلمان قرار گرفت.

پیام حضرت امام چه میزان میان اندیشمندان بلوک شرق بازتاب داشت؟

بازتاب بسیار گسترده در بلوک شرق داشت. به خصوص پس از فروپاشی شوروی. وقتی مشخص شد که پیشگویی حضرت امام (ره) درست بوده است، تعداد زیادی از روشنفکران و صاحب نظران قومیت‌های گوناگون یوگسلاوی به سفارت جمهوری اسلامی در بلغراد مراجعه کردند تا ببینند سخن حضرت امام به گورپاچف چه بوده است.

جناب‌عالی که آن مرحله در بلغراد حضور داشتید، آیا فروپاشی بلوک شرق را پیش‌بینی می‌کردید؟ تحولات اوضاع را به مرکز گزارش می‌دادید؟

از سال ۱۳۶۵ تا زمان فروپاشی شوروی و بلوک شرق در بلغراد بودم. در آن برهه نشریه ماهانه‌ای به نام نگاهی به یوگسلاوی از سوی سفارت کشورمان منتشر می‌شد و در آن تحولات شتابان اروپای شرقی را پیش‌بینی می‌کردیم. به خصوص که در یوگسلاوی به دلیل قومیتی بودن آن کشور و نارضایتی عمومی و اعتراضات آشکار کوزووی‌ها و بوسنیایی‌ها از نظام کمونیستی. ابتدا فکر می‌کردیم فقط یوگسلاوی در حال فروپاشی است. پیش‌بینی نمی‌کردیم سرتاسر بلوک شرق در حال فروپاشی است. البته فروپاشی یوگسلاوی با فروپاشی شوروی تفاوت‌های فاحشی به همراه داشت. فروپاشی شوروی با اراده و خواست روس‌ها همراه بود. یعنی روسیه به جمهوری‌های خود استقلال داد. ولی استقلال اقوام یوگسلاوی با جنگ و خونریزی همراه بود.

روسیه در آن برهه فقط به جمهوری‌های سابق شوروی استقلال داد یا به مجموعه بلوک شرق هم استقلال داد؟

حضرت امام خمینی (ره) قبل از فروپاشی بلوک شرق پیامی برای گورپاچف آخرین رهبر شوروی ارسال فرمودند. این پیام چه تأثیری در روند تحولات جهانی و فروپاشی کمونیسم داشت؟

بسم الله الرحمن الرحيم: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) در پرتو شعار نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی، برای گورپاچف پیام دادند. تحلیلگران سیاسی ابتدا فکر می‌کردند که ایران با این حرکت می‌خواهد با شرق و غرب رابطه برقرار کند. به یاد دارم هنوز که محتوای پیام مشخص نشده بود، بعضی از خبرگزاری‌ها می‌گفتند آمریکا و غرب هم به گورپاچف پیام خواهند داد. ولی در آن مرحله هیچ پیامی از سوی رهبران غرب برای رهبری شوروی صادر نشد. پیام حضرت امام (ره) به رهبری شوروی نشانگر تیز بینی ایشان نسبت به شناخت وضعیت و سرگذشت مارکسیسم در کشورهای کمونیستی بود. وقتی پیام حضرت امام (ره) در مسکو به دست گورپاچف رسید، ایشان گفت جواب این پیام را بعداً برای امام ارسال خواهم کرد. پس از گذشت حدود دو یا سه ماه آقای شوارز نادزه وزیر امور خارجه وقت شوروی جواب پیام گورپاچف را به تهران آورد و در جماران تحویل امام داد. حضرت امام در پاسخ به این پیام به شوارز نادزه فرمود که آقای گورپاچف حرف‌های مرا درک نکرده است.

پیام حضرت امام (ره) زمانی به مسکو ارسال شد که با تجربه‌ترین سازمان‌های جاسوسی دنیا هنوز تشخیص ندادند بودند که مارکسیسم در حال فروپاشی است. ولی حضرت امام با تیز بینی آن را تشخیص دادند و مدت کوتاهی نگذشت که شخص گورپاچف پرچم شوروی را در شهر آلمان آتی پایین کشید و مرگ رسمی شوروی را اعلام کرد و آن‌گاه ۱۵ جمهوری مستقل پرچم‌های خود را بالا بردند. بنده در آن زمان که به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در بلغراد بودم، از کارکنان سفارت خواستم پیام امام به گورپاچف را به زبان صربی ترجمه و منتشر کنند. این پیام به صورت یک جزوه با تیراژ وسیعی

پیام امام (ره) زمانی به مسکو ارسال شد که با تجربه‌ترین سازمان‌های جاسوسی دنیا هنوز امکان فروپاشی مارکسیسم را تشخیص ندادند بودند. ولی امام با تیز بینی تشخیص دادند مدتی نگذشت که شخص گورپاچف پرچم شوروی را در شهر آلمان آتی پایین کشید و مرگ رسمی شوروی را اعلام کرد

غرب بیشتر طرفدار استقلال اسلوونی و کرواسی بود. به محض اینکه آن دو کشور استقلالشان را از یوگسلاوی اعلام کردند، غربی‌ها بیدرنگ آن دو کشور را برسمیت شناختند.

❁ به لحاظ کاتولیک بودن مردم آن دو کشور؟

اصولا آلمان در منطقه بالکان بیشتر از همه کشورهای غربی نفوذ دارد. واقعیت این است که آمریکا در بدو امر موافق فروپاشی یوگسلاوی نبود و در آن کشور سرمایه گذاری کلان کرده بود. منتهی مهمترین عامل و مسبب فروپاشی یوگسلاوی و پیدایش تحولات خونین، دولت آلمان بود. چون به محض اعلام استقلال اسلوونی و کرواسی از یوگسلاوی، آلمان آن دو کشور را برسمیت شناخت و خود را از بحران فروپاشی یوگسلاوی کنار کشید. از موقعی که طرح صلح کشور پرتغال مطرح شد، اتحادیه اروپا موافق دخالت آمریکا در بحران یوگسلاوی نبود. البته آمریکا معتقد بود که بحران فروپاشی یوگسلاوی یک مشکل اروپایی است و دولت‌های اروپایی وظیفه دارند آن را حل نمایند.

چند سال پیش کتابی به نام «بحران بوسنی و هرزگوین و مذاکرات صلح» منتشر کردم و در آن گفتم که کشورهای اروپایی به طور مرتب طرح صلح ارائه می‌دادند. مانند طرح صلح وانس و اوین و دیگران. در این کتاب همه طرح‌های صلح یوگسلاوی سابق را مورد بحث و بررسی قرار دادم. هر طرحی که غربی‌ها ارائه می‌دادند بیشتر سرزمین‌های مسلمانان را به دیگران واگذار می‌کردند. اگر زمین‌های مسلمانان در طرح اول ۵۰ درصد بود در طرح دوم ۴۵ درصد و در طرح سوم ۴۰ درصد و در طرح چهارم ۳۸ درصد قید می‌شد. صرب‌ها هم بر اساس این طرح‌ها در سرزمین‌های مسلمانان پیشروی و آن را اشغال

بزرگترین اشتباه مسلمانان بوسنی و هرزگوین به رهبری علی عزت بیگوویچ این بود که تصور می‌کردند غربی‌ها واقعا طرفدار دمکراسی هستند. فکری کردند اگر انتخابات آزاد برگزار شود و مسلمانان اکثریت آراء را به دست بیاورند، اروپا و غرب از آنان پشتیبانی خواهند کرد

جدا کردند و نجات دادند. ولی به مرور زمان گروه‌های مسلح و جنایتکار صرب متوجه این مسئله شدند و مسلمانان را گردآوری و لخت کردند تا بدانند اگر ختنه شده‌اند، قتل‌عامشان کنند. در مجموع نسل کشی و غارت مسلمانان به شیوه بیرحمانه و بر اساس هویت دینی در بوسنی صورت گرفت. به هر حال آمار موجود نشان می‌دهد در بحران خونین فروپاشی یوگسلاوی حدود ۸۰۰۰ هزار مسلمان قتل‌عام شدند.

❁ منظورتان در عرض دو سال؟

آری در عرض دو سال... مهمتر از همه این قتل‌عام‌ها در کشوری صورت گرفت که فقط چهار میلیون تن جمعیت مسلمان داشت.

❁ این جنایت‌ها چه اندازه در افکار عمومی غرب که ادعای دمکراسی می‌کند بازتاب داشت؟

جنایات صرب‌ها در بوسنی و هرزگوین بازتاب گسترده در غرب داشت. منتهی جهان کاتولیک

را به دست بیاورند، اروپا و غرب از آنان پشتیبانی خواهند کرد. ولی دیری نپایید که بعد از فراندومی که در بوسنی برگزار شد و مسلمانان استقلالشان را کسب کردند، انتظار داشتند جهان غرب حقوق آنان را به رسمیت بشناسد. ولی در فاصله ۲۴ ساعت بعد از اعلام استقلال بوسنی و هرزگوین، حمله نظامی صرب‌ها به بوسنی شروع شد. این در حالی بود که مسلمانان سلاح‌های خود را از قبل به صرب‌ها تحویل داده بود، و هیچ امکانات دفاعی در اختیار نداشتند. هرگز برای چنین جنگی آمادگی نداشتند. لذا جنگ به صورت ناگهانی شروع شد. مسلمانان اسلحه در دست نداشتند در حالی که طرف مقابلشان تا دندان مسلح بود. به این دلیل صرب‌ها به قتل‌عام‌های وحشتناک دست زدند. چون طرف مقابلشان دست خالی بود. با این وصف نسل‌کشی‌هایی که در بوسنی و هرزگوین شروع شد فاجعه آمیز و در تاریخ معاصر سابقه ندارد.

❁ این بحران و نسل‌کشی چه میزان برای مسلمانان تلفات داشت؟

زمانی که در کرواسی خدمت می‌کردم، آمار تلفات مسلمانان بوسنی و هرزگوین حدود ۲۰۰ هزار نفر اعلام شده بود. جنایات و قتل‌عام‌هایی که در بوسنی و هرزگوین به وقوع پیوست، از نظر تعداد و از نظر اهمیت مسئله در اولویت دوم قرار دارد. چیزی که در اولویت قرار دارد، نوع قتل‌عام‌ها و کشتارهای وحشیانه مسلمانان بوسنی و هرزگوین است. به طور مثال در اولین شهری که صرب‌ها به آن حمله کردند، شهر یابلنسا در شمال توزلا بود. صرب‌ها مردم شهر را بر اساس تشخیص هویت دینی‌شان در کشتارگاهی جمع‌آوری و قتل‌عام کردند. البته گروهی از شهروندان صرب تعدادی از مسلمانان را از مهلکه



از نگاه نگهبانان بوسنی و هرزگوین توسط نیروهای صرب

تنها تفاوت طرح دیتون با طرح‌های پیشین اتحادیه اروپا ضمانت اجرایی آن بود. هرچند این طرح برای مسلمانان بوسنی و هرزگوین ایده آل نبود، اما به هر حال توانست به جنگ و خونریزی در شبه جزیره بالکان پایان دهد. اکنون بوسنی و هرزگوین بر مبنای موافقتنامه دیتون به صورت فدراسیون اداره می‌شود و مسلمانان و کروات‌ها یک فدراسیون دارند. این طور نیست که یک قسمت از جمهوری بوسنی در اختیار مسلمانان باشد و قسمت دوم در اختیار صرب‌ها و قسمت سوم دست کروات‌ها باشد. تنها خاصیت موافقتنامه دیتون این است که تمامیت ارضی سرزمین بوسنی و هرزگوین را حفظ کرد. ولی اگر خواسته باشیم جزئیات آن را بررسی کنیم، می‌توان گفت که عیب و ایرادهای زیادی دارد. به هر حال موافقتنامه دیتون زمانی به امضا رسید که مسلمانان در موقعیت ضعف شدید بسر می‌بردند.

❁ مسلمانان در حال حاضر چه وضعیتی در کشورشان دارند؟

الآن هم ضعیف هستند. مقام ریاست جمهوری بر اساس موافقتنامه دیتون میان سه قومیت آن‌جا تقسیم شده است که تقریباً هر هشت ماه نماینده یکی از این اقوام به ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین برگزیده می‌شود.

❁ در مدتی که در بلگراد سفیر کشورمان بودید، با آقای علی عزت بگوویچ ملاقات و مذاکرات هم داشتید؟ شناخت جنابعالی از ایشان چیست؟

ملاقات‌های زیادی با آقای بگوویچ داشتم. اولین بار که به سمت سفیر جمهوری اسلامی در بلگراد مأموریت یافتم، قبل از فروپاشی یوگسلاوی با آقای علی عزت بگوویچ دیدار کردم.

❁ گویا قبل از فروپاشی یوگسلاوی ایشان در زندان بسر می‌برده است؟

آری، از زمانی که در زندان رژیم ژوزف تیتو بسر می‌برد، با ایشان ارتباط داشتم. در اولین روزی که از زندان آزاد شد به سفارت جمهوری اسلامی در بلگراد آمد. در اولین انتخابات ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین که ایشان اکثریت آراء مسلمانان را به دست آورد، همیشه با یکدیگر ملاقات و هماهنگی داشتیم. وقتی آقای علی عزت بگوویچ از زندان آزاد شد، در چنین شرایطی وارد کار شدم. برای دیدار وزیر امور خارجه وقت به تهران آمدم و پیشنهاد دادم چون قرار است در یوگسلاوی انتخابات برگزار گردد، مقداری پول به ما بدهید تا مسلمانان برنده بشوند. ایشان گفت که یوگسلاوی قانونی را تصویب کرده که اگر کسی از منابع خارجی کمک دریافت کند، یا با سفرای کشورهای خارجی ارتباط برقرار کند از کاندیداتوری حذف می‌شود. این قانون برای علی عزت بگوویچ وضع شده بود، تا اگر بدانند ایشان با



داشته به زبان فارسی نگاشته شده است. نام پدر خسرو بیگ فرهاد می‌باشد. می‌خواهم بگویم که تاریخ حضور ایران در بوسنی و هرزگوین چند قرن قبل از حضور دولت عثمانی و حتی قبل از بعث پیامبر اکرم (ص) و انتشار آیین اسلام در جهان بوده است. این مطالب را بر اساس اسناد و متون کهن تاریخی عرض می‌کنم.

از سوی دیگر کروات‌های کرواسی هم ایرانی تبار هستند و از سایر اقوام منطقه بالکان به ایران نزدیک‌ترند. همه مردم کرواسی از رئیس جمهوری گرفته تا عادی‌ترین شهروند این کشور ریشه ایرانی دارند. نکته قابل توجه این است که اکثریت مردم مجارستان در قرن اول هجری و بر اثر فتوحات اسلامی، مسلمان شدند. سندی را از فرمانروای آلمان در قرن هیجدهم میلادی ملاحظه کردم که گفته بود کلیسای مسیحیت باید کاری کند تا تعداد جمعیت مسلمانان مجارستان از ۸۰ درصد به ۵۰ درصد کاهش یابد. شما حتماً می‌دانید که دین و آیین مردم منطقه قفقاز و گرجستان تا یک قرن پیش از اسلام بوده است. هیچ تفاوتی میان تاریخ انتشار اسلام در گرجستان و اندلس وجود ندارد. ولی متأسفانه موج دوم گسترش اسلام به قاره اروپا از متون تاریخی و حتی از ادبیات فارسی حذف شده است. فقط آقای عمر باشیچ مفتی سابق کرواسی در این زمینه چند جلد کتاب نوشته که مورد توجه محافل اسلامی اروپا قرار گرفته است.

❁ یکی از طرح‌هایی که برای آرام کردن اوضاع بوسنی ارائه شد، طرح مذاکرات دیتون توسط آمریکا بود. این موافقتنامه تا چه اندازه توانست خواسته‌های مسلمانان را تأمین کند؟

برای آرام کردن اوضاع بوسنی و هرزگوین طرح‌های متعددی ارائه شد که آخرین آن‌ها طرح دیتون بود.

می‌کردند. اروپایی‌ها سرانجام اعلام ناتوانی کردند و آمریکا وارد بحران شد و طرح صلح دیتون را ارائه و اجرایی کرد.

مناسب نمی‌دانم طرح صلح دیتون را با ملاک‌های امروزی مورد مقایسه قرار دهم. چون این طرح زمانی ارائه شد که مسلمانان در محاصره قرار داشتند و از قحطی جان می‌دادند. زیرا هم صرب‌ها و هم کروات‌ها در بدترین شرایط با مسلمانان می‌جنگیدند. به هر حال نام کشور سه قومیتی بوسنی و هرزگوین اکنون به هر شکلی حفظ شد. مسلمانان، صرب‌ها و کروات‌ها در چارچوب ریاست جمهوری سه نفره متشکل از سه قومیت یاد شده در آن نقش دارند.

❁ بفرمایید زمینه حضور جمهوری اسلامی ایران در بحران بوسنی و هرزگوین از چه سالی شروع شد؟ کلا حضور ایران در کاهش جنایات صرب‌ها چه اندازه مؤثر بوده است؟

حضور جمهوری اسلامی ایران در بوسنی و هرزگوین، از حضور دولت عثمانی هم قدیمی‌تر است. حضور ایران در بالکان که در تاریخ معاصر در بحران بوسنی جلوه‌گر شد، در ادامه حضور گسترده و سابقه دار گذشته است. چون بوسنی در جاده ابریشم قرار دارد و ساریوو محل استقرار ایرانیان بوده است. اگر اکنون به بوسنی و هرزگوین سفر کنید، ملاحظه خواهید کرد که کتیبه‌های سنگ قبر تعدادی از قبرستان‌های ساریوو با حروف فارسی نوشته شده است.

❁ این سنگ قبرها در حال حاضر هم نمایان است؟

آری نمایان است. در متون تاریخی آمده است که کلمه اصلی ساریوو به معنی «سرای او» تعبیر می‌شده است. یعنی ریشه نام اصلی پایتخت بوسنی و هرزگوین فارسی است. اکنون اشعار خیام و بسیاری از شاعران فارسی در ساختمان‌های تاریخی ساریوو به روشنی به چشم می‌خورد. از همه مهمتر مسجد قاضی خسرو بیگ تنها مسجد اصلی و تاریخی کشور بوسنی و هرزگوین است که بیانگر هویت و شخصیت اصلی مسلمانان آن دیار است. افزون بر آن وقفنامه مسجد خسرو بیگ که پدر و مادر ایرانی

کروات‌های کرواسی هم ایرانی تبار هستند و از سایر اقوام منطقه بالکان به ایران نزدیک‌ترند. همه مردم کرواسی از رئیس جمهوری گرفته تا عادی‌ترین شهروند ریشه ایرانی دارند. نکته قابل توجه این است که اکثریت مردم مجارستان در قرن اول هجری و بر اثر فتوحات اسلامی، مسلمان شدند

سفارت جمهوری اسلامی ارتباط دارد، از کاندیداتوری ریاست جمهوری حذف کنند. وقتی آقای ولایتی گفت پول ندارم، من سراغ مرحوم ابراری ذیحساب وقت وزارت امور خارجه رفتم. ابتدا به ایشان توضیح دادم و گفتم سرنوشت مسلمانان یک کشور اروپایی در دست جمهوری اسلامی است. اگر امکان دارد، بودجه در اختیارم قرار دهید.

مرحوم ابراری پرسید چه شده است؟ توضیح دادم که مسلمانان یوگسلاوی در چنین وضعیتی قرار دارند. این موضوع را با آقای ولایتی در میان گذاشتم و موافقت نکرده است. حال نزد شما آمده‌ام تا کمک کنید. ایشان نشست حسابرسی کرد و دستور داد اگر قرار است پولی از بلگراد به مرکز برگردانده شود، فعلا به مدت یکسال در آنجا بماند.

به هر حال ذیحساب وزارت امور خارجه را متقاعد کردید که هیچ پولی از بلگراد بازگردانده نشود...

آری، همینطور هم شد. برنامه من از این قرار بود که تا برگزاری انتخابات بوسنی و هرزگوین و انتخاب علی عزت بگوویچ در بلگراد بمانم. البته در آن زمان از همه مسلمانان بوسنیایی مقیم کشورهای مختلف جهان هم کمک‌های مالی برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بوسنی جمع آوری شد. از جمله یک بوسنیایی مقیم سوئد به نام ذوالفقار پاشیچ وجود داشت که از نظر مالی خیلی کمک کرد. مردم بوسنی او را «بنی صدر بوسنی» می‌خواندند. پاشیچ در آستانه برگزاری انتخابات به بوسنی و هرزگوین آمد و امکانات فراوانی برای حزب اقدام دمکراتیک علی عزت بگوویچ تهیه کرد. ولی ذوالفقار برای به دست گرفتن زمام امور حزب طمع کرده بود. چند شب مانده به برگزاری انتخابات آقای بگوویچ اعضای شورای مرکزی حزب اقدام دمکراتیک را به بلگراد اعزام کرد تا با من ملاقات کنند تا شاید بتوانم برای آن‌ها کاری کنم. ساعت ۲ بامداد از زیدانس به من زنگ زدند و من به دیدار هیئت اعزامی علی عزت بگوویچ رفتم دیدم همه آن‌ها گریه می‌کنند و می‌گویند سرنوشت اسلام در بوسنی و هرزگوین تمام است. در آن لحظه



اظهارات آقای ولایتی را که گفته بود بوسنی کجاست، به یاد آوردم، ولی به اعضای هیئت گفتم که مقام معظم رهبری و وزیر امور خارجه همه پیش‌بینی‌ها را کرده‌اند که شما را تنها نگذارند. جمهوری اسلامی پشتیبان‌تان است. شب بعد آمدند و گفتند تنها کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری علی عزت بگوویچ است. ذوالفقار پاشیچ روز قبل اعلام انشعاب و حزب جدیدی را تأسیس کرد و خانه‌هایی را که خریده بود به مراکز حزب جدید نامگذاری کرد. در اولین انتخابات ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین علی عزت بگوویچ برنده شد.

منظورتان این است مرحوم بگوویچ اکثریت آراء را به دست آورد...

همینطور بود. یک شب مانده به اعلام نتایج انتخابات و پایان مأموریتم قرار بود به تهران بازگردم. برای سفرای خارجی مراسم تودیع برگزار کردم و از آقای بگوویچ رئیس جمهوری جدید بوسنی و هرزگوین هم دعوت به عمل آوردم که به سفارت ایران در بلگراد آمد.

استاد کمی از اوضاع بحرانی بوسنی و هرزگوین بفرمایید؟

زمانی که برای افتتاح سفارت کشورمان در هتلی در زاگرب مستقر شدم، سرداران نقدی و الله کرم و تعداد دیگری از فرماندهان سپاه پاسداران را هم آن‌جا یافتیم. آیت الله جنتی هم در آن برهه با مسایل بوسنی ارتباط داشت و به زاگرب آمده بود. در آن

برهه ایران تعدادی هواپیمایی امداد رسانی از طریق فرودگاه زاگرب برای مردم بی‌دفاع بوسنی ارسال کرده بود که کروات‌ها محموله هواپیماها را ضبط کرده بودند. وقتی به زاگرب رسیدم اولین کارم پیگیری آزاد سازی محموله هواپیماها بود. در آن زمان مرحوم هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری، توسط آقای واعظی معاون وقت وزارت امور خارجه پیام کتبی برای آقای توجمان رئیس جمهوری کرواسی ارسال کرد. آقای هاشمی در پیام خود گفته بود مسلمانان بوسنی مظلوم واقع شده‌اند و کمک کنید این مشکل حل بشود. کرواسی‌ها به آقای واعظی گفتند خیلی خوب فردا یک ایرانی بیاید و موضوع را پیگیری کند. روز بعد به اتفاق تعدادی از برادران سپاهی برای دریافت محموله‌های ارسالی به وزارت دفاع کرواسی رفتم که ناگهان یک برگ دست نویس به من دادند که محموله‌ها تحویل وزیر دفاع بوسنی و هرزگوین شده است و این هم رسید آن است. وزیر دفاع بوسنی، کروات بود و ما تصمیم داشتیم محموله کمک‌ها را تحویل معاون مسلمانان او بدهیم. من تعجب کردم!... احساس کردم که کروات‌ها کمک‌های ایران را بالا کشیده‌اند و هم پیام رئیس جمهوری کشورمان را سبک شمرده‌اند. لذا تصمیم گرفتم به ملاقات ژنرال زاگورت مسئول پشتیبانی جنگ کرواسی بروم و با ایشان برخورد کنم. وقتی وارد اتاق زاگورت شدم، ابتدا چند مشت محکم روی میز کارش کوبیدم و گفتم خوب توجه کنید چه می‌گویم. اینجا قهوه خانه نیست که شما حرف‌های قهوه خانه‌ای می‌زنید!...

اینجا وزارت دفاع جمهوری کرواسی است. حرفی بزن که در شأن این مرکز باشد. آیا می‌دانید چند وقت است که یک کشور مستقل شده‌اید؟ هرگز نمی‌توانید ایران را بازی دهید!... اگر جان خود را دوست دارید با ما شوخی نکنید. من این حرف‌ها را زدم و زود از پله‌های ساختمان وزارت دفاع پایین آمدم. زاگورت بیدرنگ به دنبالم آمد و گفت شما چرا ناراحت شدید. سرانجام مرا به دفترش بازگرداند و گفت ۹۰ درصد این محموله‌ها مال شماست و ده درصد آن عوارض ترانزیتی است. هر جا که شما بفرمایید آن‌ها تحویل خواهیم داد. سرانجام عصر روز بعد محموله‌های ارسالی را به مسلمانان بوسنیایی تحویل دادند. این داستان طولانی است و به طور خلاصه بگویم که بعد از گفت و گو با زاگورت به مدت شش سال که در کرواسی مانده بودم هر کاری که از ایشان می‌خواستم انجام می‌داد. هم اکنون زاگورت به عنوان یکی از جنایتکاران جنگی یوگسلاوی سابق در زندان دادگاه بین المللی لاهه بسر می‌برد. ■

در آن برهه ایران تعدادی هواپیمایی امداد رسانی از طریق فرودگاه زاگرب برای مردم بی‌دفاع بوسنی و هرزگوین ارسال کرده بود که کروات‌ها محموله هواپیماها را ضبط کرده بودند. وقتی به زاگرب رسیدم اولین کارم پیگیری آزاد سازی محموله هواپیماها بود



مروری بر زندگی یک طلبه انقلابی در گفت و گو با دکتر سید احمد نواب برادر شهید

همیشه در آرزوی شهادت بود

درآمد

خداوند در قرآن کریم در سوره حج، آیه ۵۸ فرموده است: «و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده و آن گاه کشته شده یا مرده اند، قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد». شکی نیست که این آیه شریفه مصداق بارز مجاهدان الی الله همچون شهید سید محمد حسین نواب است که از سرزمین خود هجرت کردند و به یاری دین خدا شتافتند و سرانجام به دست دشمنان اسلام به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. آنگونه که دکتر احمد نواب در گفت و گو با شاهد یاران نقل کرده است، این شهید بزرگ از روزی که خود را شناخت برای رزقی نیکو و پاداشی عظیم گام برداشت و در همه شرایط زندگی خود را برای نیل به این آرزو آماده کرد تا به فرموده مقام معظم رهبری در زمره اصحاب سید الشهداء (ع) قرار گیرد.

✿ در آغاز گفت و گو بفرمایید شهید نواب در چه خانواده‌ای متولد شد و با چه آموزه‌هایی پرورش یافت؟

بسم الله الرحمن الرحيم؛ شهید حجت الاسلام و المسلمین سید محمد حسین نواب در روز ۲۸ شهریور سال ۱۳۴۵ در یک خانواده مذهبی در شهرستان شهرضا از توابع استان اصفهان به دنیا آمد. شهرضا زادگاه شهیدان بزرگوارى همچون آیت الله مدرس، محمد ابراهیم همت و الهی قمشه‌ای است. پدر شهید از روحانیون معروف شهرضا و از شاگردان حضرت امام (ره) در نجف اشرف و از دوستان صمیمی آیت الله جنتی و تعدادی از علمای بزرگ حوزه علمیه قم بود. خانواده ما پنج برادر و دو خواهر داشت که محمد حسین چهارمین فرزند پسر و ششمین فرزند خانواده بود. بنده آخرین فرزند خانواده هستم که با شهید سه سال تفاوت سنی دارم. محمد حسین نواب تحصیلات مرحله ابتدایی و بخشی از مقطع راهنمایی را در شهرضا گذراند و پس از گذشت مدتی به همراه خانواده به اصفهان هجرت کرد و مابقی دوره راهنمایی را در مدرسه شهید باهنر و مقطع دبیرستان تاکلاس دوم را در مدرسه حکیم نظامی ادامه داد. در سال ۱۳۶۱ تحصیلات کلاسیک را رها کرد و به حوزه علمیه قم رفت و در مدرسه معروف آیت الله حقانی مشغول درس طلبگی شد.

✿ شهید تا چه میزان با تحولات انقلاب اسلامی آشنایی داشت؟

مجموع افراد خانواده در مراحل مختلف زندگی، در شهرضا، اصفهان و قم از ابتدای نهضت امام خمینی (ره) درگیر فعالیت‌های انقلاب بودند. برادر بزرگ‌ترمان ابتدا در آبادان زندگی می‌کرد و پس از گذشت چند سال به شیراز انتقال یافت. برادر بعدی ما حاج مهدی نواب در مدرسه حقانی قم درس می‌خواند و در درگیری‌های مدرسه فیضیه در پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ حضور فعال داشت. برادر بعدی ما سید ابو الحسن نواب از شاگردان شهیدان بزرگوار آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری و آیت الله قدوسی می‌باشد. در ترتیب بعدی آنان شهید سید محمد حسین قرار دارد. یکی از دامادهای مان حجت الاسلام و المسلمین سید عبد الفتاح نواب از روحانیون مبارز و عموزاده ما است. اکنون ایشان نمایندگی بعثه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای

در حج و زیارت را عهده دارد. بنابر این شهید نواب در چنین خانواده‌ای تربیت و پرورش یافته است.

✿ بنابر این تربیت خانواده و موقعیت علمی برادران تاثیر فزاینده روی پرورش فکر و استعداد شهید نواب داشته است؟

شهید محمد حسین نواب با داشتن مادری از سادات سرشناس شهرضا که خیلی مورد احترام پدر بود، و تولد در یک خانواده مذهبی و انقلابی، توانست در مسائل انقلاب و تحولات جهان اسلام خود را برجسته کند. به خصوص که چهار تن از برادران ایشان در مسائل انقلاب حضور فعال و مستقیم داشتند. سه تن از این برادران از جمله شخص شهید محمد حسین نواب در جبهه و جنگ نیز حضور منظم داشتند. حاج سید ابو الحسن نواب در یکی از عملیات‌های دفاع مقدس با سلاح شیمیایی آسیب دید. بنده نیز توفیق داشتم چند وقتی در جبهه و در خدمت برادران بسیجی باشم. با این و صف شهید نواب از دوران جوانی روحیه انقلابی داشت. مدتی مسئول انجمن اسلامی دبیرستان بود. در بسیج دانش آموزی عضویت داشت. در سال ۱۳۶۱ همزمان با اولین سال ورود به حوزه علمیه قم، داوطلبانه و به عنوان روحانی بسیجی به جبهه‌های نبرد علیه دشمن متجاوز اعزام شد. در ابتدای ورود به حوزه علمیه، مدرسه حقانی را انتخاب کرد. مراحل تحصیلی سطح را در مدرسه شهیدین به پایان رساند و برای دروس عالی‌ه وارد مدرسه سعادت زیر نظر آیت الله جوادی آملی حضور پیدا کرد. بعد هم این مسیر را تا روز شهادت ادامه داد.

✿ به عنوان رزمنده عازم جبهه شده بود؟

در مرحله اول به عنوان رزمنده بسیجی عازم جبهه شد و به تدریج به صورت تبلیغی رزمی می‌رفت. در تیپ امام صادق (ع) مخصوص طلاب حوزه علمیه زیر نظر سردار ذوالنور

فعالیت می‌کرد. آن دو بایکدیگر روابط دوستانه داشتند. شهید نواب در مقاطع مختلف جنگ تحصیلی به عنوان رزمنده حضور پیدا می‌کرد. وقتی به حضور ایشان در جبهه نیاز نبود به حوزه بازمی‌گشت و به ادامه تحصیل می‌پرداخت و دوباره به جبهه اعزام می‌شد. اولین بار در عملیات والفجر ۴ زخمی شد و در مجموع حدود ۴۰ ماه سابقه حضور در جبهه‌های مختلف دفاع مقدس را داشت.

✿ چگونه زخمی شد؟

ظاهراً گلوله خمپاره دشمن به سنگر ایشان اصابت می‌کند و آوارهای خاک و سنگ سنگر روی بدن ایشان فرو می‌ریزد. هیچ ترکشی به بدن ایشان نرسد. ولی زیر آوار سنگین قرار می‌گیرد و تا پای شهادت پیش می‌رود. بدن نواب از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود و به بیمارستان انتقال می‌یابد و مدتی روی تخت درمان قرار می‌گیرد.

✿ چه کسی مشوق ایشان برای حضور در جبهه بود؟

در درجه اول مدرسه شهیدین که ایشان در آن تحصیل می‌کرد، یکی از مدارس انقلابی و فعال دوران دفاع مقدس بود. اصولاً شهید نواب تربیت شده کلاس‌های درس شهیدان آیت الله بهشتی و آیت الله قدوسی در قم بود. در درجه دوم همه دوستان و همکلاسی‌های شهید هم‌رزم ایشان بودند. در جبهه و در مراحل عملیات تحت تاثیر افکار روحانی شهید گرگانی محمد حسن لطفی قرار داشت. همچنین شهید شیخ سجادی یکی دیگر از شهدای اصفهانی هم‌رزم و هم حجره شهید نواب بود که شهادت او روی شهید نواب تاثیر بسزایی داشت. در آن برهه مدارس شهیدین و حقانی در اعزام طلاب علوم دینی به جبهه بسیار فعال و پیش‌تاز بودند. لذا شهید نواب و سایر دوستان و همکلاسی‌های خود از این طریق به جبهه اعزام می‌شدند. تا زمانی که جنگ تمام شد، دوره‌های منظم و هماهنگی در زمینه حضور در جبهه و نیز



■ شهید نواب نفر اول از سمت راست در جمع تعدادی از رزمندگان بوسنیایی

شهید نواب از دوران جوانی روحیه انقلابی داشت. مدتی مسئول انجمن اسلامی دبیرستان بود. در بسیج دانش آموزی عضویت داشت. در سال ۱۳۶۱ همزمان با اولین سال ورود به حوزه علمیه قم، داوطلبانه و به عنوان روحانی بسیجی به جبهه‌های نبرد علیه دشمن متجاوز اعزام شد

اتفاق هیبتی به سرپرستی آیت الله جنتی نماینده مقام معظم رهبری در شبه جزیره بالکان به بوسنی و هرزگوین اعزام شد. در این هیئت پنج نفره سه تن از دوستان شهید از جمله حجت الاسلام و المسلمین شهریاری، حجت الاسلام و المسلمین شیخ احمد بهایی و حجت الاسلام و المسلمین جعفر زارعان رفتند و فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی را شروع کردند. محمد حسین نواب و آقای زارعان آن جاماندگار شدند و حضور منظم و دائمی پیدا کردند. ایشان تا زمان شهادت به مدت دو سال در بوسنی حضور داشت و هر شش ماه یک بار به ایران می‌آمد و می‌رفت. ولی آقای زارعان همچنان در بوسنی و هرزگوین ماندگار است.

شهادت نواب چه سالی عازم بوسنی شد و در چه تاریخی به شهادت رسید؟ فعالیت‌های ایشان در بوسنی فقط تبلیغی بود یا کار رزمی هم انجام می‌داد؟

سال ۱۳۷۱ وارد جنگ بوسنی شد و سال ۱۳۷۳ به شهادت رسید. ایشان کار رزمی نداشت و فقط فعالیت‌های فرهنگی انجام می‌داد. یکی از کارهای قشنگ ایشان نقش بنیاد شهید را پیدا کرده بود. برای فرزندان شهدای بوسنی و هرزگوین یک موسسه فرهنگی و آموزشی دایر کرد و بیشتر با خانواده‌ها و فرزندان شهدا ارتباط برقرار کرده بود. در آخرین سفری که از تهران به ساریوروفت مقادیر زیادی اسباب بازی و وسایل سرگرمی برای فرزندان شهدا به همراه خود به آنجا برد. کارهای فرهنگی را در بوسنی پیگیری می‌کرد و در همین راستا هم یک بار به دست صرب‌ها اسیر شد که خوشبختانه ایشان را آزاد کردند. بار دوم توسط کروات‌های افراطی به اسارت گرفته شد و نهایتاً بعد از هفت روز اسارت و شکنجه ایشان را به شهادت رساندند.

در آخرین سفری که به تهران آمده بود، خاطرات زیبایی از آنجا تعریف می‌کرد. از علاقه مسلمانان بوسنیایی به حضرت امام (ره)، از عشق مردم محروم به انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری سخن گفت. گویا در این سفر به ایشان الهام شده بود که این آخرین سفر ایشان به تهران است. از فرودگاه مهر آباد با من تماس گرفت و گفت: «امروز برای خدا حافظی رفتم خدمت آقا... حضرت آقا مرا در آغوش گرفتند و در گوشم فرمودند سلام مرا به اصحاب سید الشهداء (ع) برسان». شهید نواب گفت: آقا اعتقادشان این است کسانی که

از فرودگاه مهر آباد با من تماس گرفت و گفت: «امروز برای خدا حافظی رفتم خدمت آقا... حضرت آقا مرا در آغوش گرفتند و در گوشم فرمودند سلام مرا به اصحاب سید الشهداء (ع) برسان». شهید نواب گفت: آقا اعتقادشان این است کسانی که در بوسنی در حال جنگ می‌باشند، اصحاب سید الشهداء (ع) هستند



و هرزگوین تشویق کرد؟ می‌توانید شرح دهید انگیزه شهید برای حضور در بحران بوسنی چه بوده است؟

در پاسخ به پرسش شما به نکته‌ای اشاره می‌کنم. وقتی که جنگ تحمیلی پایان یافت دغدغه حضور در جبهه‌های جهاد همیشه در وجود شهید نواب هویدا بود. نسل کشی مسلمانان بوسنیایی توسط صرب‌های یوگسلاوی سابق، مردم مسلمان ایران را آزار می‌داد. شهید نواب هم از ابتدای آغاز جنگ در بوسنی دغدغه داشت که آنجا حضور پیدا کند و سهمی در دفاع از مسلمانان اروپا داشته باشد. وقتی تقویم‌های سالیانه و دفاتر خاطرات شهید را که بازنگری کردم، دیدم روی آن‌ها را نوشته است: «سال جدید را با یاد خدا و آرزوی شهادت آغاز می‌کنم». این جملات نشان می‌دهد که محمد حسین همیشه دنبال شهادت بوده است. زمانی که جنگ تحمیلی تمام شد، خیلی روی ایشان تاثیر گذاشت و احساس می‌کرد که نباید از قافله دوستان شهیدش عقب می‌ماند. برای تحقق همین آرزو وارد عرصه‌ای شد تا بتواند خدمتی کرده باشد. به همین خاطر رفت و زبان انگلیسی خود را قوی کرد. خود را آماده کرده بود در هر جایی از دنیا اگر نیازی وجود داشته باشد بتواند جهاد را ادامه دهد.

وقتی جنگ در بوسنی و هرزگوین آغاز شد، شهید نواب در چند ماه اول دغدغه داشت که به نحوی به آنجا برود و از مسلمانان همیاری کند. تا این‌که فرصت فراهم شد و به

در کلاس درس داشتند.

شهید نواب در جبهه بیشتر با کدام یگان نظامی همکاری می‌کرد؟

اغلب از طریق لشکر ولی عصر (عج) خوزستان به جبهه می‌رفت که یکی دو بار خودم به ایشان سر زدم. شاید بتوان گفت در لشکر خوزستان حضور دائمی داشت. چند بار هم به وسیله تیپ امام جعفر صادق (ع) که تیپ رزمی تبلیغی حوزه علمیه قم می‌باشد به جبهه اعزام شد. یکی دو بار هم از طریق لشکر ۱۷ علی ابن ابیطالب (ع) قم به میادین دفاع اعزام شد.

شهید وصیت کرده بود که پس از شهادت در شهر قم خاکسپاری شود؟

ایشان علاقه شدید به شهر مقدس قم داشت، با آیت الله جوادی آملی درباره مکان دفن شهید مشورت به عمل آمد و ایشان گفت چون به قم علاقه داشت شایسته است در این شهر خاکسپاری بشود. از طرف دیگر مادرمان هم وصیت کرده بود که در قم دفن شود. البته مادر بعد از شهادت سید محمد حسین به رحمت خدا پیوست. با این وصف همه بزرگان خانواده به این جمع بندی رسیدند که پیکر شهید را در گلزار شهدای قم دفن کنند.

چه کسی شهید نواب را برای عزیمت به بوسنی



در بوسنی و هرزگوین خیلی تاکید داشتند. به نظر شما نگرانی ایشان نسبت به مسلمانان بوسنی در آن مرحله از چه مسایلی ناشی بوده است؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و بیداری جهان اسلام در مقابل استکبار و ظلم ستیز بودن نظام جمهوری اسلامی، گرایش‌های آزادی خواهانه زیادی در مردم ایران و رهبری انقلاب به وجود آمد. جوانان خیلی از کشورهای دنیا هوشیار و ظلم ستیز شدند. به محض فروپاشی بلوک شرق و شوروی، یوگسلاوی هم به هفت کشور تقسیم شد. مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین که سالیان دراز زیر نظام کمونیستی یوگسلاوی سابق قرار داشتند، بیدارنگ اعلام استقلال کردند و به عنوان یک کشور مسلمان در قلب اروپا قد برافراشتند. در عین حال استکبار جهانی و در رأس آن انگلستان و سایر کشورهای اروپایی نتوانستند تاب بیاورند که یک کشور مستقل اسلامی در اروپا شکل گیرد. بنابر این صرب‌های افراطی و کروات‌های افراطی تصمیم گرفتند اجازه ندهند کشور مستقل اسلامی به نام بوسنی و هرزگوین در اروپا شکل بگیرد. شروع کردند به شیطنت و جنگ و نسل کشی مسلمانان.

مقام معظم رهبری که تفکرات حضرت امام (ره) را داشتند و آن را ادامه دادند، یعنی اگر در هر جای جهان مظلومی از ما

شش گلوله به بدن ایشان شلیک کرده بودند که بعد از انتقال پیکر شهید به ایران ملاحظه کردیم سه گلوله به سینه ایشان اصابت کرده است.

بعد از تحویل پیکر شهید، آیا کالبد شکافی برای تشخیص هویت ایشان انجام دادید؟

بله برای خانواده مشخص شد که پیکر شهید حدود هفت یا هشت روز در موستار خاکسپاری شده بود. سه گلوله به قفسه سینه و دو گلوله به بازوان و یک گلوله هم به پیشانی اصابت کرده بود. اصابت گلوله به پیشانی مشخص کرد که تیر خلاص بوده است. به هر حال کروات‌های افراطی با سماجت و فشار مقام‌های جمهوری اسلامی محل دفن پیکر شهید نواب را برای سفارت جمهوری اسلامی در سارایوو مشخص کرده و تحویل دادند. در تهران و قم تشییع جنازه باشکوهی برگزار گردید. نماز میت را مرحوم حضرت آیت الله العظمی بهجت خواندند و در گزارش شهدای علی بن جعفر قم در کنار مزار سردار شهید مهدی زین الدین به خاک سپرده شد. گویا کروات‌ها در روز ششم شهریور ۱۳۷۳ محمد حسین نواب را به شهادت رساندند و روز تشییع ایشان در ۲۸ شهریور با روز تولدشان تقارن داشت.

مقام معظم رهبری برای حضور بچه‌های روحانی

حضور جدی ایران باعث شد که ما نقش کلیدی در بوسنی داشته باشیم. در آن زمان از وزیر خارجه بوسنی پرسیدند ایران بیشتر به شما کمک کرد یا عربستان؟ ایشان در جواب جمله زیبایی بیان کرد و گفت: عربستان تلاش می‌کند ما گرسنه نمیریم و ایران تلاش می‌کند ما زنده و سرافراز بمانیم

در بوسنی در حال جنگ می‌باشند، اصحاب سید الشهداء (ع) هستند. من از پشت تلفن با خنده به برادرم گفتم شاید منظور آقا این است که تو شهید می‌شوی. شهید نواب خیلی علاقه داشت که شهادت نصیبش شود و در نهایت این اتفاق رخ داد.

خاطراتی از چگونگی شهادت برادران به یاد دارید؟

در حقیقت رابطه عاطفی قوی بین من و شهید نواب وجود داشت. در دوران تحصیل و در دوران دفاع مقدس در کنار یکدیگر بودیم. خاطرات زیادی با هم داشتیم که در بخش خاطرات خواهم گفتم. در دوران تحصیل در حوزه علمیه قم به خاطر علاقه شدیدی که به مردم بوسنی پیدا کرده بود احساس می‌کرد وظیفه‌اش آن جاست. می‌گفت: اگر امام زمان (عج) اکنون ظهور فرمایند قطعاً مردم مظلوم بوسنی را رها نمی‌کنند. به خاطر همین دیدگاه در بوسنی و هرزگوین ماند تا خداوند این شهادت را نصیبش کرد. به تعبیر یکی از بزرگان وقتی فهمیده بود اخوی ما را بعد از شهادت کالبد شکافی کرده‌اند و قلب و مغز و ریه ایشان را برداشته‌اند و آنقدر علاقه داشت به مردم بوسنی، قلبش را بین مردم بوسنی گذاشت و آمد. روزی هم که به شهادت رسید مصادف بود با ایام شهادت حضرت زهرا (س). در ایام دهه فاطمیه برای سخنرانی به کرواسی دعوت شده بود و روضه جانسوزی برای حضرت زهرا (س) به زبان انگلیسی خواند. در راه بازگشت به سارایوو در شهر موستار به اسارت درآمد. هنگام اسارت مسلح نبود و فقط چند جلد کتاب مذهبی و نرم افزار به همراه داشت.

وقتی خبر مفقود شدن شهید محمد حسین نواب اعلام شد، آقای دکتر ولایتی وزیر امور خارجه وقت به دستور مقام معظم رهبری همت بسیار خوبی به عمل آورد و سفر تیم ملی فوتبال به کرواسی را لغو کرد. همچنین سفر وزیر راه به کرواسی کنسل شد و فشار به دولت کرواسی تا روشن شدن سرنوشت شهید نواب شدت یافت. در ابتدای امر به ما خبر رسید یک نفر ایرانی که در اسارت کروات‌ها بوده آزاد شده است. اعضای خانواده خوشحال شدند و آتش نذری پختند. ولی بعد از چند روز اعلام کردند آن کسی که آزاد شده یک بحرینی بوده است. جست و جو بار دیگر آغاز شد تا این‌که یک گروه کروات افراطی اعلام کرد که ما فردی را با این مشخصات به اسارت گرفته‌ایم و به شهادت رسانده‌ایم.

می‌دهد که محمد حسین شخصا آمادگی شهادتش را در روحیه مادر ایجاد کرده بود.

از ویژگی‌های اخلاقی و محبوبیت شهید نواب در میان خانواده بفرمایید...

شهید نواب با بچه‌های خانواده روابط صمیمی و عاطفی داشت. وقتی از سفر می‌آمد امکان نداشت برای بچه‌ها سوغاتی نگرفته باشد. مهربانی جزو ویژگی‌های خاص ایشان بود. برای بچه‌ها عکس می‌گرفت یا هدیه می‌آورد خیلی صبور و مظلوم بود. مظلومیت در چهره‌اش موج می‌زد. اگر کسی از دور یا نزدیک ایشان را می‌دید مظلومیتش را حس می‌کرد. در تحصیل علم خیلی جدی و مصمم بود. درس فلسفه را در کلاس درس آیت الله جوادی آملی آموخت. دروس فقهی حوزه را با دقت مطالعه می‌کرد و این از روحیات جدی ایشان به شمار می‌رفت. در فراگیری زبان انگلیسی پیشتاز بود، تا جایی که برای اقتضای مردم بوسنی با زبان انگلیسی سخنرانی می‌کرد. اما مهمترین شاخصه‌ای که در ایشان دیدم این است که واقعا به دنبال شهادت بود. بعد از جنگ تحمیلی به دنبال فرصت بود و خداوند فرصت شهادت را در بوسنی و هرزگوین برای ایشان فراهم کرد.

جست و جو و انتقال پیکر شهید به تهران به چه صورت تحقق یافت؟

حدود ۱۰ روزی که شهید نواب در منطقه موستار مفقود شده بود، بچه‌های وزارت امور خارجه تلاش جدی به عمل آوردند. دو تن از عزیزان مان در سفارت ایران در سارایوو برای پیدا کردن پیکر مطهر ایشان به موستار رفتند. پس از یافتن پیکر شهید، در راه بازگشت به سارایوو متاسفانه تصادف کردند و دو تن از آن عزیزان به شهادت رسیدند که جزو شهدای بوسنی هستند. مقام‌های جمهوری اسلامی و آقای ولایتی وزیر امور خارجه به سختی ولی با سماجت و جدیت توانستند پیکر ایشان را پیدا کنند. مراسم تشییع باشکوه پیکر ایشان از رو به روی سازمان تبلیغات اسلامی تهران برگزار شد. تشییع دیگری هم در قم برگزار گردید.

به چند خاطره از زندگی برادران شهید محمد حسین نواب اشاره کردید. آیا خاطره‌ای به یاد دارید که نگفته باشید؟

خاطرات زیادی از دوران دبیرستان با شهید نواب دارم. در اصفهان به اتفاق یکدیگر به وسیله دوچرخه به دبیرستان می‌رفتیم. زمانی که درس طلبگی ایشان در حوزه عملیه قم آغاز شد خیلی مواقع به دیدار ایشان می‌رفتم و در حجره‌اش در مدارس شهیدین و حقانی میهمان ایشان می‌شدم. سفر زیارتی زیادی به اتفاق یکدیگر به مشهد مقدس داشتیم. در دوران دفاع مقدس، در چند محور با هم بودیم. در منطقه فاو روزی به وسیله موتورسیکلت به سوی خطوط جبهه ام القصر در حال حرکت بودیم که ناگهان خمپاره‌های کنارمان اصابت کرد و هر دو روی زمین پرت شدیم. ایشان رانندگی می‌کرد و من ترک موتور نشسته بودم. وقتی دود و گرد و خاک خوابید، شهید نواب خیلی نگران و سراسیمه آمد بالای سرم و جویای حالم شد.



«مادر از وقتی من روحانی شدم و لباس روحانیت به تن کردم، احساس می‌کنم این لباس کفن من است». نکته جالب دیگر این است که من خبر شهادت برادرم محمد حسین را به مادر دادم. در آن برهه در یک دوره آموزشی در تهران زندگی می‌کردم. وقتی خبر شهادت برادرم به دستم رسید، برادران از من پرسیدند چگونه خبر شهادت محمد حسین را به اطلاع مادر برسانیم. در همان شب به سوی اصفهان حرکت کردم و بامداد روز بعد رسیدم اصفهان. مادر هنوز سر سفره صبحانه نشسته بود و خیلی مظلومانه از من پرسید: احمد خبر داری حسین را گرفته بودند و الان آزاد شده؟

گفتم بله خبر دارم...
مادرم بلافاصله گفت: من دلم گواهی نمی‌دهد که محمد حسین آزاد شده باشد.

یعنی مادر احساس درونی کرده بود که چیزهایی را فهمیده است.

من در جواب گفتم: مادر وقتی حسین برای طلبه شدن به قم رفت، شما گفتید من محمد حسین را در راه خدا دادم. و بچه من عزیزتر از علی اکبر حسین (ع) نیست. این عین جمله‌ای است که مادر بیان کرده بود.

سپس گریه آرام و ناله مادر به تدریج شروع شد. به ایشان گفتم: مادر فرزندان را تقدیم راه امام حسین (ع) کردید.

مادر گفت: از وقتی که نام محمد حسین بر ایشان نهادم، او را پیشکش راه امام حسین (ع) کردم.

سخن مادر در این لحظه مرا به شدت به گریه انداخت. مادر پرسید: احمد مگر خبری شده؟

گفتم: بله مادر... خداوند شهادت را نصیب محمد حسین کرده است.

بعد از آن دیدار مادرم محکم شد و جلوی دیگران اشکی از ایشان ندیدم.

از آن پس خواهرها و سایر افراد فامیل را به صبر دعوت می‌کرد و می‌گفت: محمد حسین جای خوبی رفته و خودش خواسته و به آرزویش رسیده است. مادر هنگام تنهایی و در خلوت گریه می‌کرد. ولی هرگز گریه علنی از ایشان ندیدم. مادرم شهادت فرزند را خیلی صبورانه پذیرفت. این سخن نشان

من در جواب گفتم: مادر وقتی محمد حسین برای طلبه شدن به قم رفت، شما گفتید من فرزندانم را در راه خدا دادم و بچه من عزیزتر از علی اکبر حسین (ع) نیست. این عین جمله‌ای است که مادر بیان کرده بود. سپس گریه آرام و ناله مادر به تدریج شروع شد

کمک بخواهد، خصوصا مسلمان باشد، حتما به هر شکلی لیبیک خواهیم گفت. همان طور که حضرت آقا به صراحت گفتند ما از همه مبارزین فلسطین حمایت می‌کنیم، از هر مسلمانی که در مقابل استکبار بایستد حمایت خواهیم کرد، در بوسنی هم همان طور شد. حضور جدی ایران باعث شد که ما نقش کلیدی در داخل بوسنی داشته باشیم. در آن زمان مصاحبه وزیر خارجه بوسنی خیلی جالب بود. از او پرسیدند که ایران بیشتر به شما کمک کرد یا عربستان؟ ایشان در جواب جمله زیبا و هوشمندانه‌ای بیان کرد و گفت: عربستان تلاش می‌کند ما گرسنه نمیریم و ایران تلاش می‌کند ما زنده و سرفراز بمانیم. یعنی عربستان فقط کمک غذایی می‌داد و ایران به ما را در مقابل دشمن تا دندان مسلح یاری می‌رساند. جوانان ما را مجهز می‌کند تا به راحتی قتل عام نشویم. حمایت‌های همه جانبه جمهوری اسلامی ایران باعث شد صرب‌ها در این که بتوانند اسلام را در اروپا محو کنند، موفق نشوند و مسلمانان به پیروزی برسند. حمایت‌های ایران و خون شهدای عزیزمان مثل شهید نواب، شهید حیدری و شهدای دیگر، باعث شد مسلمانان زنده بمانند و کشور بوسنی و هرزگوین سرفراز در قلب اروپا حضور داشته باشد.

از شهید محمد حسین نواب به جمله‌ای دسترسی پیدا کردم که گفته بود: ما در این خانواده پنج فرزند پسر هستیم که یکی از ما سهم امام هست. تعبیر خمس را به کار برده بود. این دیدگاه چقدر در خانواده مؤثر بوده است؟

محمد حسین از مظلوم‌ترین افراد خانواده بود. برعکس بنده که شیطنت می‌کردم، ایشان خیلی مظلوم و آرام بود. در سال ۱۳۶۵ در جبهه زخمی و مفقود شده بودم و ایشان گمان کرده بود که من شهید شده‌ام. در خاطرات خود اظهار خوشبختی کرده بود که خداوند شهادت را نصیب من کرده است. در حقیقت با واژه شهادت عشق می‌ورزید و خیلی علاقه داشت به شهادت برسد. خانواده هم ایشان را از نظر روحی آماده کرده بود. به یاد دارم وقتی در جبهه زخمی شدم ایشان عکس من را بزرگ چاپ کرد و با خوشحالی به مادرم گفت احمد شهید شده است. در خاطراتش نوشته است که از خداوند برای برادرم آرزوی شهادت می‌کنم. چون فهمیده بود شهادت یعنی چه و چه پاداش و ارزشی دارد.

یکی از جملاتی که همیشه به مادرم می‌گفت چنین است:

خانواده شهید توفیق پیدا کردند
خدمت مقام معظم رهبری برسند
و ایشان پیام زیبایی در مورد شهید
نواب صادر کردند. حضرت آقا تشکر
ویژه‌ای از حضور برادر شهیدمان
در بوسنی و هرزگوین ابراز کردند و
شهادت ایشان را به عنوان نمادی از
حضور ایران در اقصی نقاط جهان
برای دفاع از مظلوم نام بردند

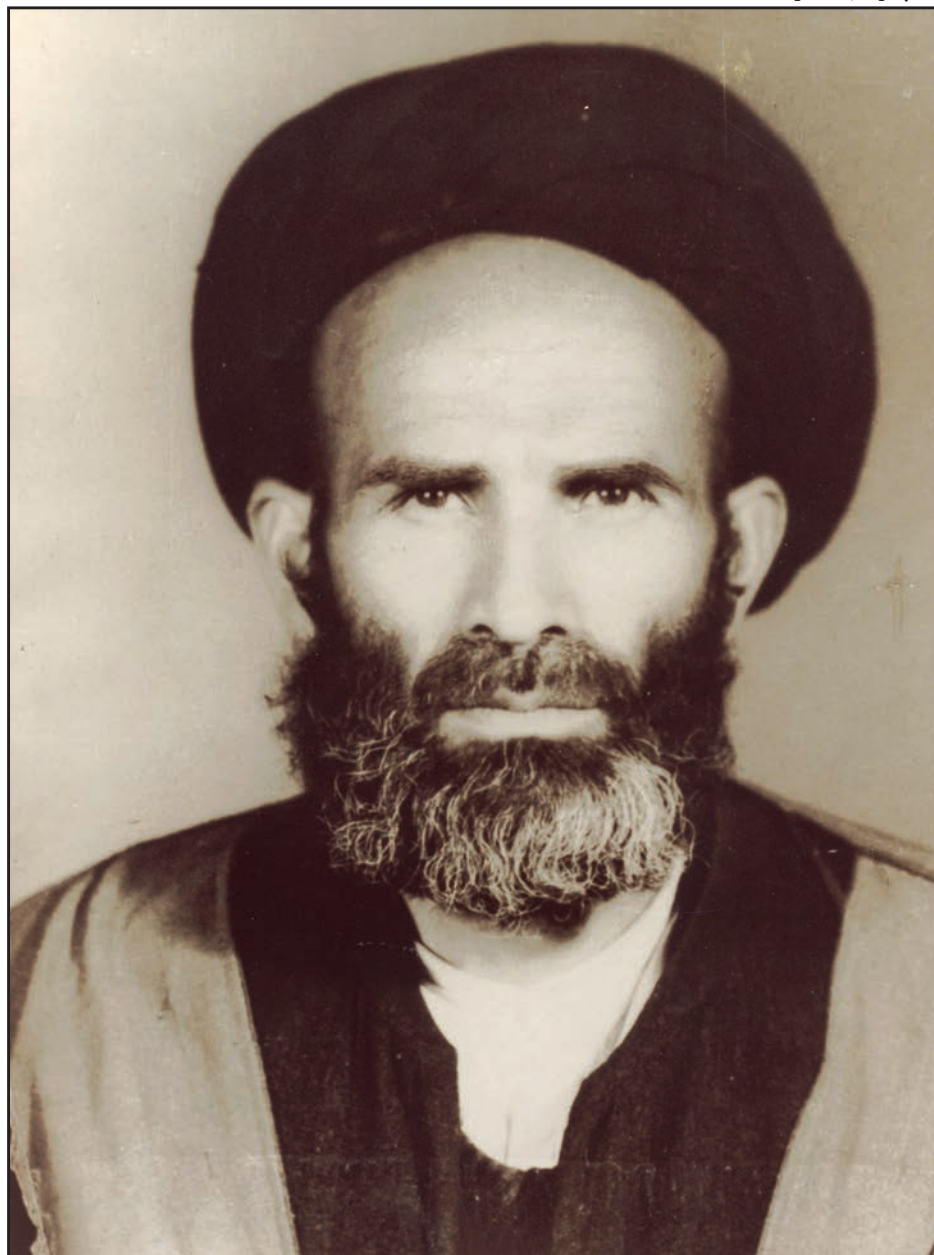
شده بود...

شهید نواب به همراه آقای زارعان در سال ۱۳۶۶ که در آن بیش از ۴۰۰ نفر از هموطنان عزیزمان به دست رژیم آل سعود به شهادت رسیدند، به حج مشرف شد. ایشان در راهپیمایی مکه کتک خورد و خداوند جان ایشان را نگه داشت تا در بوسنی به شهادت برسد. محمد حسین پس از بازگشت از خانه خدا خاطرات حج خونین را در قالب یک کتاب نوشت و انشاء الله به زودی چاپ خواهد شد.

شهید نواب چه یادگاری از خود در میان مردم بوسنی و هرزگوین به یادگار گذاشت؟ مردم آن کشور چه دیدگاهی نسبت به فعالیت ایشان دارند؟

مجموعه یادبودهای دائمی در شهرهای موستار و ساریوو پایتخت بوسنی و هرزگوین به یاد ایشان و سایر شهدای ایرانی نصب شده است. همه ساله برای شهید سالگرد گرفته می‌شود و در ایران هم سفیر بوسنی یکی از اعضای خانواده را دعوت می‌کند. در گروه دوستی ایران و بوسنی همیشه از خانواده‌های چهار شهید بوسنی دعوت به عمل می‌آید. اعضای خانواده شهید توفیق پیدا کردند خدمت مقام معظم رهبری برسند و ایشان پیام زیبایی در مورد شهید نواب صادر کردند. حضرت آقا تشکر ویژه‌ای از حضور برادر شهیدمان در بوسنی و هرزگوین ابراز کردند. آقا از شهادت ایشان به عنوان نمادی از حضور ایران در اقصی نقاط جهان برای دفاع از مظلوم نام بردند.

شهید سپید صیاد شیرازی و شهید سردار حاج احمد کاظمی در زمان حیات‌شان پیام تسلیت منتشر کردند. سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله لبنان به همین مناسبت پیام تسلیت صادر کرد. مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری وقت پیام تسلیت داد. آیت الله محمد یزدی، رئیس اسبق قوه قضائیه، آیت الله جنتی، آیت الله مصباح یزدی، آیت الله جوادی آملی و آیت الله امینی پیام تسلیت دادند. حضرت آقا، مقام معظم رهبری در سفر به قم در گلزار شهدا حضور پیدا کردند و بر مزار شهید محمد حسین نواب فاتحه خواندند. همچنین ایشان پای عکس اخوی ما نوشتند: «خداوند این شهید مهاجر الی الله را با شهدای کربلا محشور کند».



با دست انداز برخورد کرد و ایشان گفت: این یادگاری را از من داشته باش.

من هم گفتم: ان شاء الله جبران می‌کنم. برادرم به نکته‌ای اشاره کرد که تو هم راننده ماشین دامادی من خواهی بود. در پی شهادت محمد حسین و پس از گذشت شش ماه از مراسم ازدواج بنده تازه منظور ایشان را درک کردم که گفته بود تو هم راننده ماشین دامادی من خواهی بود. به هرحال وقتی پیکر شهید را به تهران منتقل کردند بنده رانندگی ماشین حمل جنازه مطهر ایشان را از فرودگاه تا معراج الشهداء به عهده داشتم. مطمئن باشید که برنامه زندگی شهید نواب برای شهادت تنظیم شده بود. گاهی که به اصفهان می‌آمد، حتماً می‌بایست مزار شهید تورج زاده از مداحان معروف اصفهان را زیارت کند. تورج زاده فرمانده گردان یا زهرا (س) و از شهدای بزرگوار اصفهان است و محمد حسین خیلی به ایشان علاقمند شده بود و همیشه نوارهای مداحی این شهید را گوش می‌کرد.

گویا شهید نواب به بیت الله الحرام هم مشرف

گفتم: شکر خدا سالم هستم و جای نگرانی نیست. ایشان در آن لحظه گفت: بیا به هم قول دهیم که هر کدام شهید شدیم برای دیگری لباس مشکی نپوشیم. به ایشان قول مثبت دادم و در همه مراسمی که پس از شهادت ایشان برگزار گردید هیچ وقت لباس مشکی به تن نکردم. چون مطمئن بودم که برادرم به آرزویش رسیده است.

شهید نواب در چه سنی به شهادت رسید و آیا خانواده در فکر ازدواج ایشان نبود؟

دقیقاً در سن ۲۸ سالگی به شهادت رسید. خانواده چند بار به شهید نواب پیشنهاد ازدواج داد که ایشان نپذیرفت. چون در پی شهادت بود، قصد ازدواج نداشت. خانواده آن‌گاه به من پیشنهاد داد که شما زودتر از محمد حسین ازدواج کن و من در فروردین سال ۱۳۷۳ ازدواج کردم. ازدواج من حدود شش ماه قبل از شهادت برادرم صورت گرفت. اتفاقاً ایشان خیلی محبت کرد و رانندگی ماشین گل آذین شده عروس و داماد را به عهده داشت. در مسیر راه به خانه داماد ماشین



بازیابی شخصیت علمی شهید سید محمد حسین نواب در گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین مصطفی فرهودی عضو هیئت علمی دانشگاه

شهید نواب از اوضاع زمان خود شناخت کامل داشت

درآمد

جنگ تحمیلی که پایان یافت، جوانان برومند کشور به خانه و زندگی شان برگشتند. برخی از آنان که طلبه علوم دینی بودند کلاس های درس خویش را از سر گرفتند. قشر دیگری که دغدغه ادامه مبارزه و آروزی شهادت در سر داشتند سخت ترین جبهه های کارزار را انتخاب کردند. سید محمد حسین نواب یکی از جوانان غیوری بود که کمر همت بست و به قلب اروپا تاخت تا فرهنگ مقاومت و شهادت را به جوانان مسلمان بوسنیایی بیاموزد و سرانجام به درجه رفیع شهادت نایل آید. حجت الاسلام و المسلمین مصطفی فرهودی استاد دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی در گفت و گو با شاهد یاران شخصیت علمی و جهادی شهید را بازگو کرده که می خوانیم.



اسلام در حوزه جا افتاد. اگر چه وضعیت الان ما با ۲۰ سال پیش خیلی فرق کرده است. الان یادگیری زبان یا تکنولوژی در حوزه همگانی شده است. اما آن موقع این طور نبود، ولی فضای مدرسه سعادت به خاطر مدیریت آیت الله جوادی آملی خیلی باز بود. یعنی دست طلبه‌ها برای فراگیری علوم روز باز بود. از طرف دیگر دروس فلسفه و عرفان هم در مدرسه سعادت در دهه‌های شصت و هفتاد هم به راحتی تدریس می‌شد. لذا آمدن شهید سید محمد حسین نواب به این مدرسه باعث شد که تحول علمی، معنوی و فکری در ایشان ایجاد شود. که بدون شک تحت تاثیر آیت الله جوادی آملی بود. متأسفانه اکنون در فضای حوزه یکسری تفکرات مسموم به وجود آمده است. قشری از طلبه‌ها می‌گویند چرا باید انقلاب می‌کردیم. خوب باید پرسید چرا تفکرات این چنینی بروز کرده است؟ به خاطر وجود این همه مشکلات در سطح جامعه است. تفکر دیگری وجود دارد و می‌گوید حالا انقلاب شده که شده... ما به فکر درس خودمان باشیم. تفکر سومی نیز وجود دارد که می‌گوید انقلاب باید می‌شد و ما باید همکاری کنیم تا انقلاب به سرانجام برسد. طبیعی است که هر انقلابی افت و خیزهایی دارد. حال این تفکرات وجود دارد و مشابه آن در دوره شهید محمد حسین نواب هم وجود داشت. در آن برهه می‌گفتند حالا جنگ شده که شده، چه لزومی دارد حتما ما باید به جنگ برویم. کما این که در همان موقع هم دیدید که برخی از آقایان حوزه به جنگ اهمیت نمی‌دادند. ولی وقتی حضرت امام (ره) فرمودند پرداختن به جنگ و پیگیری امور جنگ از اهم واجبات است، شهید نواب به عنوان یک طلبه به روز و آشنا به مسائل روز و در عین حال فهیم و انقلابی نگفت به من چه مربوط است. نگفت اگر یک جای دنیای اسلام با مشکل برخورد کرده به من ربطی ندارد و بر اساس پیروی از دیدگاه‌های حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری به جنگ بوسنی و هرزگوین نگاه کرد. نکته دیگری که می‌خواهم در مورد شهید نواب و امثال ایشان بگویم این است که ایشان عقیده داشت

شهید نواب به همین دلیل در طول جنگ هیچ موقع کلاس درس را رها نکرد. لذا وقتی جنگ تمام شد، دروس حوزوی سطح خود را هم به پایان رسانده بود. با توجه به این که در مدرسه سعادت تحت تاثیر انقباس قدسیه آقای جوادی آملی قرار گرفت، طبیعتاً گرایش‌های عرفانی و اخلاقی ایشان هم افزایش یافت. همچنین شهید نواب برای شروع جلسات دروس عرفانی، مقدمه‌ها به خواندن دروس فلسفه در کلاس آقای قربانعلی زمانی روی آورد.

بنده در آن برهه که با شهید نواب هم‌کلاسی بودم جنگ بوسنی و هرزگوین شروع شد. لازم می‌دانم متذکر شوم که ویژگی شهید نواب در آن مرحله این است که خیلی به روز بود. به تعبیر امروزی‌ها فرزند زمانه خود بود. به همین جهت وقتی بحث کامپیوتر و اینترنت به تازگی در مراکز حوزوی قم وارد شده بود، ایشان با تاسی از فرمایشات مقام معظم رهبری فضای آشنایی با کامپیوتر را برای خود فراهم کرد. جزو اولین‌هایی بود که کلاس آموزش کامپیوتر را پیگیری و به این علم آشنایی پیدا کرد. هم‌زمان هم دروس زبان انگلیسی را فرا گرفت. بنده به یاد دارم از سال ۱۳۶۹ به صورت مداوم به کلاس زبان انگلیسی می‌رفت و زبان انگلیسی‌اش را تقویت کرد. لذا می‌توان گفت که یک طلبه به روز بود. جدا از این که دروس حوزوی را تکمیل کرده باشد، یک طلبه درس‌خوان حوزوی بود. البته جنبه‌های تحصیل بیرون حوزوی هم داشت. طلبه‌ای بود که از مباحث و مسایل سیاسی روز سر در می‌آورد.

این گرایش فقط در مدرسه سعادت حاکم بود، یا در سایر مدارس حوزه هم وجود داشت؟

اگر این سؤال در دوران قبل از انقلاب مطرح می‌شد، می‌گفتم قبل از انقلاب در حوزه علمیه گرایش به آموختن زبان خارجی وجود نداشت، گرایش به تکنولوژی، گرایش به فلسفه و عرفان نبود. اما بعد از انقلاب این گرایش به برکت انقلاب و به برکت توجهات حضرت امام (ره) به مباحث علمی روز و مباحث جهان

✿ بفرمایید چگونه با شهید سید محمد حسین نواب آشنا شدید و چه زمینه‌ای باعث شد ایشان به بوسنی و هرزگوین برود؟

بسم الله الرحمن الرحيم: با شهید محمد حسین نواب در سال ۱۳۶۶ آشنا شدم. چون در آن مرحله در کنار یکدیگر در مدرسه سعادت که زیر نظر آیت الله جوادی آملی اداره می‌شد، هم حجره بودیم. در ارتباط با شخصیت شهید نواب باید گفت که ایشان سابقه حضور طولانی در جبهه‌های حق علیه باطل دارد. مدت حضور ایشان به قدری زیاد بود که در اواخر جنگ مسئول محور شده بود. مسئولیت محور در یک منطقه عملیاتی به معنی آن است که طرف باید تجربیات خیلی بالا داشته باشد.

همچنین از سابقه علمی خانوادگی برخوردار است که درباره این سوابق بحث خواهم کرد. پدر بزرگوار ایشان مرحوم سید محمد نواب از شاگردان حضرت امام (ره) بود. رفتارهای ارزشمند پدر از قبیل کمک به عامه مردم مستمند و پیگیری امور معیشتی آنان در روحیه شهید نواب به روشنی نمایان بود. لذا می‌شود گفت که فضای ارزش‌های انسانی به صورت خانوادگی در روحیه شهید نواب وجود داشته است.

✿ منظورتان مسئولیت محور، یعنی موقعیت رزمی هم داشت؟

به عنوان روحانی تبلیغی و بسیجی رزمی به جبهه رفت و در چند عملیات اصلی، آن طور که به یاد دارم، مسئولیت محور را در آن مناطق به عهده داشت. نکته دیگری که در بحث شهید نواب دارم، بحث علمی ایشان است. محمد حسین یک طلبه معمولی نبود. در همه زمینه‌های علمی حوزوی یک طلبه درس‌خوان بود. چون در زمان تحصیلات ایشان، فضای جنگ حاکم بود، حد اکثر توجهات طلبه‌ها روی جنگ متمرکز شده بود. اما بعد از پایان جنگ رویکرد این عزیزان رویکرد درسی شد. لذا شهید نواب بعد از پذیرش قطعنامه پایان جنگ از شاگردان برجسته و تربیت شده آقای طباطبایی مسئول مدرسه شهیدین شد. آقای طباطبایی یکی از شخصیت‌های معروف علمی و اخلاقی حوزه علمیه است و در آن مرحله به شاگردانی که به طور مستمر به جبهه می‌رفتند توصیه می‌کرد، درس‌شان را رها نکنند.

شهید نواب وقتی جنگ تمام شد، دروس حوزوی سطح خود را هم به پایان رسانده بود. با توجه به این که در مدرسه سعادت تحت تاثیر انقباس قدسیه آقای جوادی آملی قرار گرفت، طبیعتاً گرایش‌های عرفانی و اخلاقی ایشان هم افزایش یافت

در آن جا یک مرکز جدی و فعال وجود دارد که در زمینه فعالیت‌های گوناگون اسلامی کار می‌کند. فضای بوسنی در مرحله استقلال، فضای آماده مذهبی بود. اما دیدیم که جواب اسلام خواهی مردم را دولت‌های مختلف غربی چگونه به این مردم دادند. اکنون عربستان سعودی آن جا وهابیت را تبلیغ می‌کند. ترکیه که سابقه حضور تاریخی در شبه جزیره بالکان دارد و مردم این منطقه به دست عثمانی‌ها مسلمان شدند، سبک خاصی از اسلام را تبلیغ می‌کند. ولی مسلمانان بوسنیایی که گرایشات عرفانی و صوفیانه دارند و به تعبیری تصوف رابطه نزدیک با تشیع دارد، زمینه کار برای ایران خیلی فراهم بود. لذا شهید نواب و امثال ایشان برای شناساندن اسلام واقعی به آن جا رفتند که در نهایت به شهادت رسید.

با توجه به این که پدر شهید نواب از شاگردان حضرت امام (ره) بود، گویا روابط فرزندان این خانواده با مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای هم تداوم یافت. ایشان هنگام اعزام شهید نواب به بوسنی تعابیر خاصی به کار برده‌اند...

من چون در آن ملاقات نبودم خوب است که جزئیات این ملاقات را از سید ابو الحسن نواب جویا شوید. می‌توانم بگویم که از حاج آقای نواب فقط این جمله را شنیده‌ام که شهید نواب در ملاقات با مقام معظم رهبری مشورت‌هایی با ایشان داشتند و صحبت‌هایی رد و بدل شده است. البته قیام‌های مردمی و آشنفتگی‌های سیاسی بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به شبه جزیره بالکان محدود نبوده است. در کشور تاجیکستان هم در آن برهه شاهد آشنفتگی و قیام مردمی علیه کمونیسم بودیم که به شدت سرکوب شد. لذا جای پرسش دارد که چرا جمهوری اسلامی به جای اعزام نیرو به کشورهایمانند تاجیکستان و آلبانی تنها بوسنی و هرزگوین را انتخاب کرد؟ من شنیده‌ام که مقام معظم رهبری در آن مقطع فرموده‌اند که شبه جزیره بالکان خط مقدم جبهه اسلام در اروپا است. واقعیت هم همین است. چون کشورهای مسلمان متعددی مانند آلبانی، کوزوو، بوسنی و هرزگوین در اروپا داریم که همه در بالکان متمرکز هستند. اگر کشورهای اسلامی این منطقه به درستی تقویت شوند، خیلی از مشکلات مسلمانان دنیای اسلام به خصوص که اروپایی‌ها برای آنان به وجود می‌آوردند، قابل حل می‌باشد. اکنون اغلب مسلمانانی که در سایر کشورهای اروپایی زندگی می‌کنند، مسلمانان مهاجر از هند، پاکستان، ایران، ترکیه و شمال آفریقا هستند. ولی شهروندان مسلمان اروپای شرقی ساکن منطقه بالکان، مسلمانان بومی هستند. بنابراین این فرموده مقام معظم رهبری برای همین است که به فرهنگ مسلمانان شبه جزیره بالکان که به مدت ۶۰ سال از دین، ایمان و آیین خودشان دور بودند، آسیب نرسد. اگر دست بخورد چیزی از اسلام در آن منطقه باقی نمی‌ماند. کمونیسم شش دهه اجازه نداد فرهنگ اسلامی در بین مردم آن سامان رواج پیدا کند.

شهید محمد حسین نواب عقیده داشت که ما باید چنان زندگی کنیم که اگر مسلمانیم، درد ورنج مسلمانان دیگر مناطق جهان را درک و برای حل مشکلات آنها تلاش کنیم. باید سهمی در التیام دردها ورنج‌های آنان داشته باشیم

و برادرش شهید محمد حسین را فرستاد. یعنی برای اعزام به مناطق خطرناک ابتدا از بستگان و نزدیکان خود استفاده کرد. آقای ابو الحسن نواب ابتدا تیمی را به بوسنی فرستاد که در آن تیم دکتر حمید رضا شهریاری معاونت فعلی قوه قضائیه، حجت الاسلام و المسلمین احمد شیخ بهایی امام جمعه موقت کنونی کرمان و جعفر زارعان و شهید سید محمد حسین نواب حضور داشتند. از این تیم ۴ نفره بعد از گذشت دوره‌ای، محمد حسین به شهادت می‌رسد و آقایان دکتر شهریاری و شیخ بهایی به کشور باز می‌گردند و تنها جعفر زارعان در بوسنی و هرزگوین می‌ماند که الان نقش با برکتی در آن جا دارد.

بوسنی و هرزگوین به این جهت که چند دهه تحت سیطره کمونیست‌ها بود، بعد از فروپاشی کمونیسم، زمینه برای اسلام خواهی مردم فراهم می‌شود. اکنون



■ سنگ قبر شهید نواب در گلزار شهدای قم

که ما باید چنان زندگی کنیم که اگر مسلمانیم، درد ورنج مسلمانان دیگر مناطق جهان را درک و برای حل مشکلات آنها تلاش کنیم. باید سهمی در التیام دردها ورنج‌های آنان داشته باشیم. به همین دلیل وقتی بحث بحران بوسنی پیش آمد، و سیاست نظام بر این استوار گشت که باید از مسلمانان بوسنیایی حمایت و کمک کرد، شهید نواب بیدرنگ به کمک مسلمانان آن سرزمین شتافت.

یکی دیگر از ویژگی‌ها و فداکاری‌های شهید نواب این است که وقتی حضرت امام (ره) رحلت فرمودند، منافقین آرایش نظامی پیدا کرده و آمدند سر مرزها و قصد داشتند در شهرهای مرزی عملیات خرابکارانه اجرا کنند. وقتی ارتش و سپاه متوجه حمله احتمالی منافقین به مرزها شدند، آماده باش اعلام کردند. منافقین فکر می‌کردند کشور و نظام به علت ارتحال امام خمینی (ره) پاشد و مردم به جان هم بیفتند. در همان موقع تیپ ۸۳ امام صادق (ع) ویژه طلاب حوزه علمیه قم فراخوانی منتشر کرد و شهید نواب بیدرنگ با جمعی از روحانیون عازم جبهه شد. قاعدتا بایستی به تهران می‌رفت و در مراسم تشییع امام شرکت می‌کرد. ولی وقتی تشخیص داد که الان باید در مرز مستقر شود و تفنگ به دست گیرد و از نظام دفاع کند، در مناطق مرزی استقرار یافت. این احساس مسئولیت آگاهانه شهید نواب بود.

در آن برهه شایعه شده بود که منافقین قصد دارند به استان‌های غربی و جنوبی حمله کنند...

همین طور است. چون سپاه و ارتش احتمال داده بودند منافقین مانند عملیات مرصاد از مناطق غربی حمله کنند، یک سری از نیروهای بسیجی را به مرزهای غربی فرستادند. به خاطر دارم شهید محمد حسین نواب به کرمانشاه رفت و از آن جا به مناطق مرزی اعزام شد. شهید نواب آدمی نبود که اگر احساس کند جایی به او احتیاج دارد، نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. این خیلی مهم هست. در عین حال از جهت علمی یک طلبه سال اولی نبود. طلبه درس خارج خوانده و فلسفه خوانده و باسواد بود که در این حوزه زمینه‌های علمی و رشد علمی برای ایشان فراهم بود. چه بسا برای سایر طلاب نیز فراهم بود. اما آن موقع حس می‌کرد باید به مناطق مرزی برود و از استقلال و تمامیت ارضی میهن دفاع کند. وقتی هم جنگ بوسنی به وجود آمد ایشان به آن جا رفت و با شهادت به میهن بازگشت.

کمی از چگونگی اعزام شهید نواب به بوسنی و هرزگوین بفرمایید. آیا اعزام ایشان فراخوان مأموریت بود؟ داوطلبانه بود؟

اخوی بزرگ ایشان سید ابو الحسن نواب رئیس دانشگاه ادیان که در آن برهه مسئولیت روابط بین الملل دفتر تبلیغات اسلامی را به عهده داشت برای شرکت جوانان ایرانی در جنگ بوسنی ابتدا از نزدیکان خود شروع کرد. از قاعده فقهی «الاقرب فالاقرب» استفاده کرد

بودید که در سخت‌ترین شرایط در کنار ما بودید و به ما آموختید چه طور از خودمان دفاع کنیم و چه طور مقاومت کنیم. این مسئله خیلی حایز اهمیت است. اما اگر بخواهیم خیلی به صورت موشکافانه وارد شویم، مسائلی است که دوستان زیادی در این حوزه کار کردند و می‌توانند پاسخگو باشند.

اشاره کردید که مدتی برای فعالیت‌های فرهنگی در کشور آلبانی مأموریت داشتید. آلبانی هم یکی از کشورهایی است که تحت تأثیر رژیم کمونیستی و دیکتاتوری انور خوجه قرار داشته است. بفرمایید که چه تفاوتی میان مسلمانان آلبانی و بوسنی و هرزگوین وجود داشت؟

در حقیقت سیاست کمونیستی، سرکوبگرانه و اختناق آمیز رژیم انور خوجه در آلبانی از همه کشورهای بلوک شرق شدیدتر بوده است. انور خوجه یک کمونیست افراط گرای بی نظیر بود. وقتی شوروی‌ها و چینی‌ها با ما در مورد این فرد صحبت می‌کردند، می‌گفتند خیلی تندروی می‌کند. آنان تعبیر افراط گرایی در سیاست کمونیستی انور خوجه را به کار می‌بردند.

گویا بدتر از استالین بود؟

بله... خیلی خشن‌تر از استالین بود. بگیر و ببندهای انور خوجه بیشتر از شوروی سابق و چین بود. معمولاً دولت‌های کمونیستی قواعد خاص خودشان را داشتند. بستگی داشت در چه کشوری حکومت می‌کنند. تیتو رهبر حزب کمونیست یوگسلاوی سابق این طور نبود. تیتو با وجودی که یک کمونیست معتقد بود، اما مبانی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خاص خود را داشت. تیتو اهل کرواسی بود و در حقیقت در منطقه یوگسلاوی انعطاف پذیر بود. مردم تا حدودی در اعمال آیینی‌شان خیلی محدود نبودند. به مردم سخت گرفته می‌شد ولی از اعمال آیینی‌شان دور نبودند. اما انور خوجه این طور نبود. مساجد را یا تخریب یا به نهادهای دولتی واگذار کرد. تعداد زیادی از مساجد را به موزه تبدیل کرد. این سیاست سرکوبگرانه باعث شد مردم مسلمان آلبانی از مباحث اسلامی و فرهنگی به مراتب بیشتر از بوسنیایی‌ها دور باشد.

با این وصف وقتی فروپاشی شبه جزیره بالکان اتفاق افتاد و هر قوم و ملیتی به دنبال استقلال خود رفتند، آمریکا و اروپا وانمود کردند که جنگ قومی بین بوسنیایی‌های مسلمان و سایر اقوام منطقه جریان دارد. در عین حال سکوت اروپا و آمریکا نسبت به جنایت نسل کشی مسلمانان بوسنیایی نشان داد توطئه‌ای در پس پرده این سکوت وجود دارد. به ظاهر وانمود کردند جنگ و تسویه حساب قومی و نژادی است. اما چرا پشت این قضیه آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها ورود نکردند؟ در حالی که این اتفاقات در بغل گوش اروپای غربی روی داد. تمدن غرب که از صلح و آزادی دم می‌زند، این طور نبود که از کشتار صرب‌ها بی‌خبر نباشند. پس چرا دخالت نکردند و جلوی نسل کشی مسلمانان را



در دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی قم دانشجویان بوسنیایی هم دارید؟

این‌جا دانشجوی خارجی زیاد داریم ولی از بوسنی و هرزگوین شاید یک نفر باشد. اغلب دانشجویان افغانی، عراقی و پاکستانی هستند.

در دانشگاه‌های دیگر چطور؟

در دانشکده المصطفی (ص) تعداد دانشجویان بوسنیایی زیاد است.

با توجه به حضور کوتاه مدت جمهوری اسلامی در بوسنی که حدود سه سال طول کشید و به امضای موافقتنامه دیتون منتهی شد، این حضور چه دستاوردهایی برای مردم بوسنی داشت؟

ارتباط من با شهید نواب و مباحثی که در آن برهه با یکدیگر داشتیم بیشتر روی مسایل حوزه آلبانی متمرکز می‌شده است. آن‌چه اکنون مهم به نظر می‌رسد این است که روحیه اسلام خواهی و روحیه فرهنگ ناب محمدی در دنیا و در داخل کشور باید تقویت شود. چون گاهی بعضی افراد به ما اشکال می‌گیرند که شما برای تبلیغ به خارج می‌روید، ولی داخل کشور را رها کرده‌اید. برای کسی که فقط نگاه به خارج از کشور داشته باشد، این اشکال وارد است، اما شهید نواب این طور نبود و به فکر دغدغه‌های فرهنگی داخل کشور هم بود. به این فکر بود که در جمع بستگان و آشنایان خود هم یک حرکت فرهنگی انجام دهد و آن چیزی است که در حوزه خیلی مهم است و باید پیگیری شود. اما در پاسخ به پرسش شما که حضور ایران در بوسنی تأثیر گذار بود یا نبود، طبیعی است که تأثیر گذار بود و بوسنیایی‌ها یکی از حرف‌هایی که به ما می‌زنند، می‌گویند شما دوستان دوران سختی ما بودید. دوستانی

به تعبیری دو یا سه نسل با ارزش‌های دینی بیگانه بودند. در دیداری که از قبرستانی در آلبانی داشتم اسامی پدران روی سنگ قبرها مسلمان بود. ولی اسامی پسرها غیر مسلمان. وقتی وارد فرهنگ مردم شدم، دیدم از اهل بیت (ع) و اسلام فقط واژگان را می‌دانستند. اسامی خاندان پیامبر و ائمه اطهار (ع) را می‌دانستند، ولی شناختی از آنان نداشتند. به همین دلیل حضور ایران در آن سرزمین بیشتر جنبه فرهنگی داشت. لذا آمریکا هنگام امضای موافقتنامه دیتون، علی‌عزت بیگوویچ رئیس جمهوری بوسنی را تحت فشار قرار داد که باید بین غرب و ایران یکی را انتخاب کند. ایشان طبیعتاً به خاطر شرایط تحمیل جنگ و فشارهای موجود مجبور شد آمریکا را بپذیرد و به ایران بگوید تشریف ببرید بیرون.

به هر حال حضور جمهوری اسلامی ایران در بوسنی و هرزگوین حضور نظامی گسترده نبود. بیشتر رویکرد فرهنگی داشت. مراکز آموزش نظامی ایران در بوسنی بسیار محدود بودند.

نقش ایران در بوسنی در حوزه نظامی مانند نقش ایران در سوریه نبود که سرنوشت ساز باشد. در حالی که رویکرد فرهنگی می‌تواند چهره یک کشور را عوض کند.

فرموده مقام معظم رهبری برای همین است که به فرهنگ مسلمانان شبه جزیره بالکان که به مدت ۶۰ سال از دین، ایمان و آیین خودشان دور بودند، آسیب نرسد. اگر دست بخورد چیزی از اسلام در آن منطقه باقی نمی‌ماند



❁ دلایل شیوع بهائیت چه جریانی بودند؟

به وسیله سازمان ملل متحد و کمک مستقیم آمریکایی‌ها، بهائیتی‌ها پس از اعلام موجودیت، روی شخصیت‌های طراز اول آلبانی و سران مدیریتی کلان نفوذ پیدا کردند.

❁ در تحولات ۱۰ سال اخیر سوریه و عراق و تأسیس داعش، اغلب نیروهای تکفیری از اروپای شرقی و کشورهای چین، قفقاز، ترکمنستان و مناطق غربی چین به داعش پیوستند. آیا از حوزه بالکان هم کسی به داعش پیوست؟

بالتبع جوانان تکفیری از آلبانی در جریان داعش هم وجود داشتند. اما چند نفر بودند، آمار دقیقی در دست نیست.

❁ در پایان اگر نکته‌ای در باره شهید نواب وجود دارد و به آن اشاره نشده بفرمایید؟

یکی از مواردی که باید به آن اشاره شود، شناساندن شخصیت شهید نواب است. ایشان طلبه انقلابی خط امامی به تمام معنا بود. از اوضاع زمان خود شناخت کامل داشت. خودسازی عمیقی برای خود فراهم کرده بود. ارزش‌های معنوی، روحی، اخلاقی خیلی جدی در وجود ایشان نمایان بود. چیزی که در واقع الآن به آن نیاز داریم و طلبه‌ای که تصمیم دارد در خارج از ایران فعالیت فرهنگی کند، اولین چیزی را که باید ملاک کار خود قرار دهد بحث خودسازی است. اول باید خودش را تهذیب کرده باشد و بعد دست به کار شود. آخرین نکته‌ای که می‌خواهم درباره شهید بازگو کنم و شاید تاکنون نقل نشده باشد این است که در شب ولادت امام زمان (عج) به اتفاق شهید نواب در کنار قبر شهید مهدی زین الدین نشستیم. ایشان ناگهان به من گفت: چه می‌شد که قبر ما هم همین‌جا می‌بود؟ محمد حسین نواب به همان مکانی اشاره کرد که الآن قبر ایشان در آن قرار دارد. این داستان حدود یک سال قبل از شهادت ایشان اتفاق افتاد. ■

ریزی کردند. نگاه کنید وقتی اسلام عربستانی وارد یک کشور می‌شود، یک انزجار عمومی در درون مردم به وجود می‌آورد. وقتی اسلام حقیقی به مردم نشان داده نمی‌شود، مردم خود به خود از اسلام وهابی بیزار شده و اسلامی را انتخاب می‌کنند که طرفدار غرب است. لذا مردمی که ۶۰ سال از فرهنگ و معارف اسلامی دور بوده‌اند، اسلامی را انتخاب می‌کنند که خنثی بوده باشد و بتواند به هر چیزی سازگاری داشته باشد. این مهندسی غربی را بیشتر در آلبانی دیدم. اگر چه در کوزوو هم با توجه به نزدیک بودن آن با صربستان خیلی زیاد بود.

❁ در زمان بروز بحران بوسنی و هرزگوین، موج مهاجرت عرب‌های وهابی را هم شاهد بودیم. حضور مهاجران عرب از کشورهای مختلف چه تاثیری روی مسلمانان بالکان داشت؟

این‌ها با تشویق آمریکا به بالکان آمدند. ایران بعد از فروپاشی کمونیسم جزو اولین کشورهایی بود که وارد آلبانی شد ولی در سه سال اول اجازه فعالیت دیپلماتیک در سطح سفارت نداشت. ما در آلبانی با مردمی روبه رو شدیم که در تنگناهای اقتصادی قرار داشتند. از نداری و نبود امکانات به شدت رنج می‌بردند. به تعبیری مشکل عمده و روزمره آن‌ها سیرکردن شکم گرسنه‌شان بود. ولی عربستان با پول هنگفتی که در اختیار داشت، به آن‌جا آمد و خیلی از افراد را با پول خرید و خیلی از آن‌ها را به عربستان برد و آن‌جا تربیت کرد و افکار خود را به آن‌ها القا کرد.

از طرف دیگر ترکیه هم در آن زمان جریان عبد الله گولن را در آلبانی و بوسنی و هرزگوین تقویت کرد. در آلبانی مدرسه‌ای را ساخت که از دوران ابتدایی تا نظری به صورت شبانه روز و با تفکرات گولن نیروی اسلامی تربیت می‌کرد. اما تنها کشوری که محدودیت‌های جدی داشت و اجازه فعالیت به آن داده نمی‌شد جمهوری اسلامی ایران بود. متأسفانه جریان دیگری که در آلبانی شکل گرفت جریان بهائیت است. آمریکا و اروپایی‌ها، بهائیت را به صورت خیلی مخفی و پنهان شیوع داده بودند.

نگرفتند؟ وقتی که فروپاشی اتفاق افتاد و کشور بوسنی و هرزگوین استقلال خود را اعلام کرد، رهبران دنیای غرب خطر بالقوه‌ای در حوزه اسلامی احساس کردند و گفتند خوب است که از همان اول مسلمانان را سرکوب کنند تا مجبور شوند زیر چتر اروپایی‌ها قرار گیرند. و همین کار را کردند و موفق هم شدند.

مسلمانان بوسنیایی به جهت آزادی‌های نسبی که تیتو به آن‌ها داده بود، در مباحث دینی پیشرفته‌تر از مسلمانان آلبانی بودند. ولی غربی‌ها عملاً کاری کردند که مسلمانان بوسنی این همه مصیبت ببینند. در حقیقت اکنون تحت بلبط کشورهای آمریکا و اروپایی هستند. خب در آلبانی چه اتفاقاتی افتاد؟ بعد از فروپاشی بلوک شرق هرج و مرج دامنه داری اتفاق افتاد که قابل جمع آوری نبود. اکنون آمریکایی‌ها با قدرت و فشار در آلبانی سرمایه گذاری می‌کنند. به تعبیر یک روزنامه‌نگار آمریکایی از این جیب به آن جیب گذاشتن است. اگر کارخانه‌ای احداث می‌شود، قطعاً باید از تکنسین‌ها و کارمندان آمریکایی استفاده کنند. یعنی پولی که در آلبانی سرمایه‌گذاری می‌شود به جیب کارمندان خودشان باز می‌گردد. یک مسئله بدی که در این مرحله در آلبانی اتفاق می‌افتد، این است که مسلمانان بالکان با اسلام وهابی عربستانی آشنا می‌شوند. اسلامی است که بعدها در آن جریان ۱۱ سپتامبر و جریان افراط‌گرایی و در مخالفت با تشیع در آن رشد می‌کند.

❁ علت این اتفاقات چیست؟ تبلیغات منفی یا سهل‌انگاری است؟

در حقیقت جبهه غرب در دو بخش، یا دو محور وارد شبه جزیره بالکان شد. در یک بخش برای کمک صرب‌ها وارد شد و در بخش دیگر با اسلام وهابیت عربستان وارد شد. با اسلامی که نمی‌تواند با مسیحیت و ادیان دیگر منطقه ارتباط برقرار کند. از درون این اسلام خود به خود تندروی و جریان تکفیری به وجود می‌آید که در این چند سال اخیر در حوزه سوریه و عراق شاهد بودیم. ولی آن‌ها اجازه ندادند جریان اسلامی حقیقی که شیعه ترویج می‌کند، در بالکان شکل بگیرد. نخواستند اسلام عقلانیت و منطق‌گرایی و همزیستی مسالمت‌آمیز همگانی شود. می‌خواهم بگویم که دشمنان یک مهندسی خیلی قوی در حوزه بالکان پایه

سکوت اروپا و آمریکا نسبت به جنایت نسل‌کشی مسلمانان بوسنیایی نشان داد توطئه‌ای در پس پرده این سکوت وجود دارد. به ظاهر وانمود کردند جنگ و تسویه حساب قومی و نژادی است. اما چرا آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها پشت این قضیه ورود نکردند؟



گفت و گو با استاد عباس حیدر، فعال فرهنگی و دبیر انجمن دوستی ایران و بوسنی و هرزگوین

جمهوری اسلامی در کمک به مسلمانان بوسنی و هرزگوین کم نگذاشت

درآمد

استاد عباس حیدر پس از فروپاشی جمهوری فدرال یوگسلاوی به دعوت سید ابو الحسن نواب (برادر شهید نواب) معاون وقت امور بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی به همراه هیئتی از کارگزاران فرهنگی کشورمان مأموریت یافت در کشور آلبانی مستقر شود. مأموریت این هیئت روی ارائه کمک‌های اقتصادی به نهادهای فرهنگی شبه جزیره بالکان متمرکز بود. پس از گذشت چند ماه از شهادت سید محمد حسین نواب، مأموریت یافت از تیرانا به سارایوو پایتخت بوسنی و هرزگوین منتقل شود و در واقع مأموریت شهید نواب را ادامه دهد. از سال ۱۳۷۴ نمایندگی امور اقتصادی و اجرایی مؤسسه جهانی اهل بیت (ع)، در بوسنی و هرزگوین، سپس مأموریت رایزن فرهنگی ایران در سارایوو را تا سال ۱۳۷۸ به عهده گیرد. شاهد یاران با توجه به شناختی که این فعال فرهنگی از اوضاع و تحولات مناطق جنگ زده بالکان دارد به واکاوی دیدگاه‌های ایشان شتافت.

در آغاز بحث و در صورت امکان نوع خدمات و فعالیت‌های هیئت فرهنگی اعزامی جمهوری اسلامی ایران به مسلمانان تازه‌رهایی یافته از جنگ در شبه جزیره بالکان را تشریح فرمایید؟

بسم الله الرحمن الرحيم: با سپاس از بخش فرهنگی بنیاد شهید که برای گرامیداشت یاد شهیدای گرانقدر بوسنی و هرزگوین قصد دارد ویژه‌نامه‌ای را منتشر کند. کار در زمینه بررسی و ثبت تحولات جنگ و نسل‌کشی مسلمانان قلب اروپا خیلی ارزشمند و ستودنی است. پس از پایان جنگ در بوسنی و هرزگوین و به وجود آمدن ثبات و امنیت در آن کشور مرحوم حسن حبیبی معاون رئیس جمهوری وقت به سارایوو آمد و در نتیجه گفت و گو با مقام‌های بوسنیایی تصمیم گرفته شد روابط دو کشور در زمینه‌های گوناگون ساماندهی و گسترش یابد. به دنبال این توافقات، فعالیت در بخش‌های فرهنگی و اقتصادی گسترش یافت و کمک‌های چشمگیری به مردم مظلوم و محروم آن سامان ارائه شد.

در آن زمان از طریق بودجه کمک‌های اقتصادی به مردم بوسنی چند ساختمان را در برخی از شهرهای بوسنی خریداری و به عنوان مراکز فرهنگی فعال کردیم. یکی از این ساختمان‌ها که در شهر سارایوو قرار دارد به عنوان کالج آموزش زبان فارسی فعالیت دارد و دانش‌آموزان علاقه‌مند بوسنیایی از مرحله مهد کودک تا مرحله پیش دانشگاهی آموزش می‌بینند. ساختمان دیگری را برای رایزنی فرهنگی خریداری کردیم. این ساختمان‌ها را در آن برهه با قیمت خیلی مناسب از صرب‌هایی خریداری کردیم که قصد داشتند از بوسنی به صربستان کوچ کنند. گمان کنم قیمت هر ساختمان در آن زمان حدود یک صد هزار مارک آلمان بوده است. همچنین در مرحله پس از جنگ چند دوره نمایشگاه اقتصادی و عرضه کالاهای تولیدی جمهوری اسلامی ایران را در آن کشور برگزار کردیم که با استقبال کم نظیر مردم مواجه شد. در سال ۱۳۷۹ انجمن دوستی ایران و بوسنی و هرزگوین با شرکت آقایان مهندس ترکان وزیر اسبق دفاع، سید ابو الحسن نواب، بنده و سفرای پیشین ایران در سارایوو همچون محمد ابراهیم طاهریان، محمود واعظی، سید محمد صدری، محمد جواد آسایش زارچی، احمد نور علی وند، جواد حسن پور، سید علی اکبر طباطبایی، نادر حلیمی تأسیس شد و هم‌اکنون به فعالیت رسمی خود ادامه می‌دهد.

از شخصیت‌های بوسنیایی چه افرادی در انجمن وجود دارند؟

جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بوسنی و هرزگوین از معدود کشورهای جهان هستند که دو انجمن دوستی دارند. یکی انجمن دوستی ایران و بوسنی است که مرکزیت آن تهران است و افراد یاد شده در آن عضویت دارند. انجمن دیگری به نام انجمن دوستی بوسنی و هرزگوین با جمهوری اسلامی ایران وجود دارد که مرکزیت آن در سارایوو می‌باشد. باقر بگوییچ فرزند علی عزت بگوییچ که تا چندی پیش رئیس جمهوری بوسنی بود، اکنون ریاست کمیسیون اقتصادی انجمن را به عهده دارد. انور علی بگوییچ فرزند دیگر عزت بگوییچ دبیر انجمن است. البته با مشورتی که با مهندس ترکان به عمل آمد قرار شد فرزندان چهار شهید ایرانی در بوسنی هم به عنوان اعضای افتخاری در انجمن دوستی ایران و بوسنی و هرزگوین حضور داشته باشند. منتهای امر خط‌فکری و اساسنامه انجمن را وزارت امور خارجه ترسیم می‌کند.

جمهوری اسلامی ایران فقط چهار شهید در بوسنی و هرزگوین دارد که به ترتیب زمان شهادت‌شان اولین آن‌ها عبد الله کلاشک است. دومین شهید سید محمد حسین نواب می‌باشد. سومین شهید بهنام نیکنام و رسول حیدری چهارمین شهید سرزمین بوسنی می‌باشد. انجمن دوستی همه ساله در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان برای این شهدای عزیز یادواره برگزار می‌کند. ایرانی‌های مقیم بوسنی و بوسنیایی‌های مقیم ایران در این یادواره گردهم می‌آیند و درباره آخرین تحولات بوسنی و هرزگوین بحث و تبادل نظر می‌کنند. این یادواره در طول ۱۹ سال گذشته به طور مرتب برگزار شده و همه سفرای بوسنی در تهران مانند احمد خلیلیچ، سناهدیر بیستریچ، امین کادونویچ و دیگران در آن شرکت نموده‌اند.

میان اعضای دو انجمن دوستی ایران و بوسنی از زمان تأسیس آن‌ها چه نوع همکاری‌هایی برای پیشبرد اهداف مشترک دو کشور صورت گرفته است؟

در این دو انجمن تلاش می‌کنیم روابط مردمی را بیشتر از هر چیز تقویت کنیم. اطلاع‌داری که با آغاز جنگ در بوسنی و

هرزگوین ایران اولین کشور جهان بود که به سوی کمک به مردم آن کشور شتافت. آمریکایی‌ها در آن زمان اعتراف کردند اگر کمک‌های ایران در کار نبود، اصلاً کشوری به نام بوسنی و هرزگوین و موافقتنامه دیتون وجود نداشت. در حقیقت شهر سارایوو در طول پنج سال محاصره همه جانبه با ابتکار ایرانی‌ها حفظ شد. دوستان در آن زمان تونل زدند و از طریق ارسال کمک‌های نظامی، محاصره سارایوو را شکستند. با طراحی این تونل سارایوو توانست به مدت سه سال مقاومت کند و دوام بیاورد. برنامه دشمنان این بود که مسلمانان را با نسل‌کشی و کشتار دستجمعی در این منطقه ریشه کن کنند تا هیچ شهروند مسلمانی در شبه جزیره بالکان وجود نداشته باشد. بچه‌ها در زمینه احداث تونل زحمات طاقت‌فرسایی متحمل شدند. به خصوص که صرب‌ها در شهر سربرنیتسا حدود هشت هزار زن و کودک و افراد سالخورده را قتل عام کردند. این یکی از جنایات غرب در بوسنی و هرزگوین به شمار می‌رود.

مسلمانان چگونه توانستند شهر سارایوو را حفظ کنند؟

به این صورت که مرحوم علی عزت بگوییچ نمایندگان خویش را به سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران در وین و دمشق اعزام کرد و از مقام معظم رهبری تقاضای کمک فوری کرد. من چنین شنیده‌ام که حضرت آقا بیدرنگ دستور ارسال کمک صادر کردند. برادران ایرانی مستقر در بوسنی و هرزگوین ضمن این‌که نقش مشاوره‌ای داشتند در عین حال برای همیاری با مسلمانان بوسنیایی اقدام به ارسال کمک‌های دیگر کردند. این کمک‌ها موجب شده سارایوو به مدت سه سال مقاومت کند و مقامات بوسنیایی در امضای موافقتنامه دیتون در ایالت اوهایو آمریکا شرکت کنند. این موافقتنامه سرانجام در حضور همه سران درگیر در بحران بالکان به امضا رسید و به جنگ خانمانسوز در بوسنی و هرزگوین پایان داد. پس از گذشت چند سال از امضای این موافقتنامه مرحوم علی عزت بگوییچ رهبر مسلمانان بوسنی و فرانجو توچمان رهبر کرووات‌های بوسنی دچار سرطان غدد لنفاوی شدند و از دنیا رفتند.



جمهوری اسلامی ایران فقط چهار شهید در بوسنی و هرزگوین دارد که به ترتیب زمان شهادت‌شان اولین آن‌ها عبد الله کلاشک است. دومین شهید سید محمد حسین نواب می‌باشد. سومین شهید بهنام نیکنام و رسول حیدری چهارمین شهید سرزمین بوسنی می‌باشد



پس از فروپاشی یوگسلاوی چرا و به چه علت تمایلات قومی، دینی و استقلال طلبانه مردم این سرزمین به فاز نظامی کشیده شد؟

چون رهبران سایر اقوام یوگسلاوی سابق از نخستین مرحله فروپاشی تصمیم گرفتند مسلمانان این سرزمین را قلع و قمع و از بین ببرند. زیرا این منطقه در قلب اروپا قرار دارد و اروپایی‌ها تمایلی به پذیرش یک کیان اسلامی در آن قاره نداشتند، به صرب‌ها و کروات‌ها چراغ سبز نشان دادند تا از سه محور به سارایوو که مرکز مسلمانان اروپاست حمله کنند. فراموش نکنیم که پایتخت بوسنی و هرزگوین، شهر مساجد هم نامیده می‌شود. لذا صرب‌ها از بلگراد در سمت شرق و کروات‌ها از منطقه بیهاج در سمت غرب و موستار در سمت جنوب به سرزمین بوسنی و هرزگوین حمله کردند و در واقع سارایوو از سه ناحیه در محاصره دشمنان قرار گرفت. دشمنان مردم بوسنی ابتدا جنگی را به راه انداختند که کشورهای اسلوانی، کرواسی، بوسنی و صربستان در آن با یکدیگر درگیر شده بودند.

این جنگ را چه کسی به راه انداخت؟

صرب‌ها بعد از فروپاشی یوگسلاوی به راه انداختند. به این دلیل که می‌خواستند یک کشور بزرگ و مستقل در باقی مانده یوگسلاوی سابق داشته باشند.

در این مرحله اروپا هنوز دخالت نکرده بود؟

خیر هنوز دخالت نکرده بود. ولی اسلوانی و کرواسی با زرنگی خاصی اجازه ندادند جنگ به بیش از شش روز ادامه پیدا کند و اروپا استقلال آن دو کشور را زود هنگام به رسمیت شناخت. آلمان‌ها، اتریشی‌ها، آمریکایی‌ها و روس‌ها در همان حال در پایان دادن به جنگ در اسلوانی و کرواسی کمک کردند. پس از پایان جنگ و برقراری امنیت و آرامش در کرواسی و اسلوانی، ارتش کرواسی به کمک کروات‌های ساکن بوسنی و هرزگوین و صرب‌های یوگسلاوی به کمک صرب‌های ساکن بوسنی شتافتند. آن‌ها تصمیم گرفته بودند مسلمانان بوسنیایی را قلع و قمع کنند. همانگونه که اشاره شد مسلمانان در محاصره این دو دشمن قرار گرفتند.

در چنین شرایط سختی از دست مرحوم علی عزت بیگوویچ چه کاری ساخته بود؟

ایشان که از سال‌ها قبل و به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی به تهران آمده بود و مقام معظم رهبری از ایشان شناخت کامل داشتند. همچنین حضرت آیت الله خامنه‌ای در زمان ریاست جمهوری در دیدار رسمی از یوگسلاوی از کتابخانه تاریخی غازی خسرو بیگ در ایالت بوسنی و هرزگوین دیدن کرده بودند و از پشتوانه‌های دینی مسلمانان آن کشور شناخت داشتند. لذا وقتی تقاضی آقای بیگوویچ برای کمک به دستشان رسید، فوری دستور کمک صادر کردند. کمک‌های جمهوری اسلامی خیلی ثمر بخش و مؤثر بود و در نتیجه مسلمانان بوسنیایی توانستند روی پای خود بایستند.

از سوی دیگر ایران در مقاطع جنگ بوسنی می‌بایست انواع کمک‌های مالی و نظامی خود را از طریق کرواسی به آن‌جا می‌رساند. دولت کرواسی یک توافق نانوشته، یا یک دستور العمل ضمنی تهیه کرده بود که برای انتقال کمک‌های دیگران به مسلمانان بوسنیایی باید درصدی را دریافت می‌کرد. به یاد ندارم که این حق ترانزیت دقیقاً چند درصد بوده است. اکنون پس از گذشت حدود ۲۵ سال از بحران شبه جزیره بالکان، مسلمانان بوسنیایی اقرار می‌کنند اگر کمک‌های جمهوری اسلامی نبود، کشوری به نام بوسنی و هرزگوین روی نقشه جهان وجود نداشت.

با این وصف هدف نهایی تأسیس انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران با بوسنی و هرزگوین، حفظ و ادامه همه دستاوردهای گذشته است. شایسته است اسناد همه کمک‌ها، پشتیبانی‌ها و رشادت‌های تاریخی و گذشته ایران به مردم مقاوم بوسنی در آرشیو انجمن دوستی بایگانی و به فراموشی سپرده نشود. همه دوستان عضو انجمن در تهران به این موضوع علاقه‌مند هستند. چون همگی در آن زمان مسئولیت داشتند. مهندس ترکان در دوره تصدی وزارتخانه‌های دفاع و راه و ترابری، ریاست کمیسیون مشترک همکاری اقتصادی دو کشور را نیز به عهده داشت. محمود واعظی معاون وقت وزیر امور خارجه در امور اروپا و آمریکا بود. به هر حال سایر اعضای انجمن دوستی در آن زمان به نحوی در شبه جزیره بالکان مسئولیت‌های کلیدی به خصوص مسئولیت‌بازسازی و توسعه اقتصادی بوسنی را به عهده داشتند.

امضای موافقتنامه دیتون که به جنگ در بوسنی و

هرزگوین پایان داد، تا چه اندازه توانست آرمان‌های مسلمانان آن کشور را بر آورده کند؟

موافقتنامه دیتون به این دلیل به امضا رسید تا از یک نوع زور آزمایی در شبه جزیره بالکان جلوگیری کند. اگر خواسته باشیم به این فرضیه که با شروع بحران بالکان باید مسلمانان بکلی از بین می‌رفتند، مانند آن‌چه در چند سال گذشته در عراق، سوریه و یمن اتفاق افتاد، خب دشمنان نتوانستند به اهدافشان برسند. پس موافقتنامه دیتون به نظر من از بروز یک چنین زور آزمایی جلوگیری به عمل آورد. غربی‌ها با ظرافت خاصی ادعا کردند که از برقراری صلح در بوسنی حمایت می‌کنند. اما در حقیقت در جزئیات ساختاری و حاکمیت بوسنی و هرزگوین ورود پیدا کرد.

در نتیجه این موافقتنامه شورای نظارت بین‌المللی برای مدیریت کشور بوسنی و هرزگوین، با داشتن اختیاراتی مانند «حق وتو» شکل گرفت. این شورا بیانگر میزان نفوذ غرب در حاکمیت بوسنی است. همچنین در پی امضای موافقتنامه دیتون به سایر قومیت‌ها و طوایف دینی بوسنی و هرزگوین ارزش و حقوق مساوی داده شد. در حالی که مسلمانان اکثریت مردم این سرزمین را تشکیل می‌دهند. یعنی صرب‌ها و کروات‌ها که جمعیت‌شان کمتر از مسلمانان است به صورت مستقل یک رئیس شورا در حاکمیت بوسنی و هرزگوین دارند.

ترکیب حاکمیت در کشور بوسنی و هرزگوین چگونه است؟

بوسنی و هرزگوین تنها کشور جهان است که به وسیله شورای سه نفره ریاست جمهوری اداره می‌شود. کسی که بیشترین آرا را کسب می‌کند به عنوان رئیس جمهوری معرفی می‌شود. از سوی دیگر در مدت قانونی چهار ساله ریاست جمهوری، یک نفر دیگر از اعضای شورای ریاست جمهوری نیز به نوبت رئیس جمهوری می‌شود. ولی موافقتنامه دیتون از نظر من به این دلیل به امضا رسید تا جلوی یک زور آزمایی را بگیرد.

منظورتان از زور آزمایی چه ملتی جلوگیری کنند؟

از قدرت‌نمایی مسلمانان. چون آن‌ها پس از سه سال و نیم جنگ و مقاومت برای حفظ و تداوم موجودیت خود، توان بالقوه یافتند. محاصره سارایوو را شکستند و در ماه‌های آخر جنگ حرف اول را می‌زدند. این دستاورد مهمی است. وقتی

با آغاز جنگ در بوسنی و هرزگوین ایران اولین کشور جهان بود که به سوی کمک به مردم آن کشور شتافت. آمریکایی‌ها در آن زمان اعتراف کردند اگر کمک‌های ایران در کار نبود، اصلاً کشوری به نام بوسنی و هرزگوین و موافقتنامه دیتون وجود نداشت



شاید مناسب نباشد که ما ایرانی‌ها از این دست‌آوردها تعریف کنیم. پیشنهاد می‌کنم این پرسش را با سفیر بوسنی در تهران، یا جوانان بوسنیایی در میان بگذارید. من معتقدم که بحران بوسنی و هرزگوین در مقطعی نقطه قوت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است. این نقطه قوت و این دست‌آوردها با فداکاری و خون جوانان غیور کشورمان به دست آمده است. اکنون که جنگ پایان یافته شایسته است مسایل و تحولات بوسنی و هرزگوین را در فضای تبلیغات، مطبوعات و سایر رسانه‌ها زنده نگه داشت. امیدوارم پس از تکمیل زحمات شما و انتشار مجله شاهد یاران، انجمن دوستی ایران و بوسنی بتواند آن را به زبان بوسنیایی هم منتشر کند. مفید می‌دانم کمک‌های جمهوری اسلامی به مردم مسلمانان بوسنی، مستندسازی و در معرض مطالعه نسل‌های آینده قرار گیرد.

به نظر جنابعالی تاکید مقام معظم رهبری برای کمک به مسلمانان بوسنیایی در زمینه‌های گوناگون از چه دیدگاهی ناشی بوده است؟

شکی نیست که مقام معظم رهبری از روزی که بحران بوسنی و هرزگوین به وجود آمد نسبت به مسلمانان آن کشور به قدری محبت داشتند که بی‌درنگ آیت‌الله احمد جنتی را به نمایندگی از جانب خود تعیین کردند. ایشان هم بی‌درنگ به اتفاق مرحوم آیت‌الله غیوری نماینده وقت مقام معظم رهبری در جمعیت هلال احمر چند بار به بوسنی سفر کرد. انتخاب نماینده از سوی مقام معظم رهبری بیانگر میزان دغدغه و اهمیت قایل شدن ایشان از وضعیت اسفناک مسلمانان بوسنی ناشی بوده است. مسئله دوم نشانگر موقعیت و اهمیت بوسنی و هرزگوین در قاره اروپاست. بیانگر تلاش برای توقف جنایات و قتل عام‌های مسلمانان بوسنیایی بوده که حضرت آقا را آزار می‌داده. بر اساس این دیدگاه هرگاه مقامات بوسنیایی از دولت جمهوری اسلامی تقاضای کمک می‌کردند حضرت آقا بی‌درنگ پاسخ مثبت می‌دادند. ■

طور مثال نیروهای کلاه آبی سازمان ملل متحد که به عنوان حافظ صلح در بوسنی و هرزگوین استقرار یافته بودند، در برابر کشتار مسلمانان چشم پوشی و سکوت اختیار کردند.

گویا این نیروها از سربازان هلندی و آلمانی تشکیل شده بودند؟

سربازان آلمانی و هلندی و بخشی هم..... بودند. ولی اکثریت آن‌ها هلندی بودند. صرب‌های افراطی بوسنی که «چکنیکا» نامیده می‌شوند با چراغ سبز کلاه آبی‌های سازمان ملل در بوسنی و هرزگوین کشتار به راه انداختند. گمان کنم از یازدهم تا پانزدهم جولای سال ۱۹۹۵ صرب‌های افراطی حدود هشت هزار زن و کودک و افراد مسن بوسنیایی را قتل عام کردند. در عرض سه روز این تعداد آدم کشتند. این جنایت نماد دیگری از حقوق بشر غرب به شمار می‌رود.

منظورتان جنایت نسل‌کشی مسلمانان سربریتساست؟

بله همین طور است. صرب‌های افراطی با چراغ سبز و آگاهی نیروهای سازمان ملل آمدند شهروندان مسلمان بیدفاع را در سالن و محوطه باز یک کارخانه جمع‌آوری و قتل عام کردند. می‌خواستند این نوع نسل‌کشی را هم در منطقه بی‌بهاج تکرار کنند. ولی بی‌بهاجی‌ها این توطئه را از قبل شناسختند و مانع جداسازی مسلمانان و گردآوری آنها در یک منطقه متروکه برای کشتار آن‌ها شدند. مردم بیدفاع سربریتسا فریب حضور نیروهای کلاه آبی را خوردند و دچار قتل عام شدند. مسلمانان سربریتسا تا الان جنازه شهدای مفقودشان را تفحص و از زمین خارج می‌کنند. شاید بعد جنایت بمب اتم آمریکا در هیروشیما، جنایت نسل‌کشی مسلمانان سربریتسا بدترین جنایت تاریخ معاصر بوده باشد.

ورود جمهوری اسلامی به بوسنی و هرزگوین و حضور جوانان فداکار ایرانی در آن کشور از نظر فرهنگی چه دست‌آوردهایی برای مسلمانان آن جا داشته است؟

معتقدم که بحران بوسنی و هرزگوین در مقطعی نقطه قوت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است. این نقطه قوت و این دست‌آوردها با فداکاری و خون جوانان غیور کشورمان به دست آمده است

آمریکایی‌ها احساس کردند صرب‌ها و کروات‌ها نمی‌توانند حریف مسلمانان بشوند، از دریچه گفت و گوهای دیتون وارد معامله شدند. ولی اگر می‌توانستند مسلمانان بوسنی و هرزگوین را از بین ببرند، قطعاً این کار را می‌کردند. مقام معظم رهبری در این باره فرموده‌اند «دشمنان مردم بوسنی نتوانستند به اهدافشان برسند». چون نتوانستند به اهدافشان برسند از شگرد دیتون استفاده کردند.

کمک‌های جمهوری اسلامی برای حفظ و تداوم مقاومت مسلمانان بوسنیایی در آن جنگ جهانی چه اندازه مؤثر بوده است؟

در آن مقطع آمریکایی‌ها با صراحت در محافل دیپلماتیک اعلام کردند اگر کمک‌های ایران نبود، در واقع موافقتنامه دیتون وجود نداشت. این جمله این مفهوم را می‌رساند که اگر کمک‌های جمهوری اسلامی در کار نبود مسلمانان بوسنی هرگز موجودیت نداشتند تا در دیتون مذاکراتی با آنان صورت بگیرد و جنگ با امضای چنین موافقتنامه‌ای خاتمه پیدا کند. وقتی کشوری دم از صلح می‌زند، باید طرف مقابل هم وجود داشته باشد تا با او مذاکره کند. بنابر این شما تا آخر قضیه را بخوانید که کمک‌های جمهوری اسلامی تا چه اندازه تأثیر گزار بوده است که آمریکایی‌ها خودشان به این قضیه اعتراف کرده‌اند. بوسنیایی‌ها هم مردم قدرشانش هستند و مقام‌های آن کشور چند بار به تأثیر‌گذاری کمک‌های ایران اعتراف کرده‌اند. صرب‌های بوسنی و هرزگوین هم منصفانه قضاوت کردند و چند بار اعلام کردند که مدیون جمهوری اسلامی هستند. چون صرب‌های بوسنی سال‌های طولانی در کنار مسلمانان بوسنی همزیستی مسالمت‌آمیز داشته‌اند.

در اخبار تحولات شبه جزیره بالکان خوانده‌ام که بخشی از صرب‌های بوسنی، مسلمانان را در زمان جنگ همراهی و همیاری کرده‌اند...

قطعاً همین طور است. اصلاً هدف اسلو بودان میلوسویچ و رادوان کارادزیچ از به راه انداختن جنگ در بوسنی و هرزگوین ضمیمه کردن این سرزمین به صربستان بزرگ بوده است. همه جریاناتی که در شبه جزیره بالکان با مسلمانان جنگیدند هدف‌شان جلوگیری از فروپاشی صربستان بود. برخی از دولت‌های غربی و مجامع بین‌المللی هم در این توطئه به صورت مستقیم و غیر مستقیم از صرب‌ها حمایت کردند. به



در گفت و گو با حسن خامه یار روزنامه نگار

مقام معظم رهبری: سلام مرا به اصحاب سیدالشهدا برسانید

درآمد

شهید سید محمد حسین نواب یکی از شهدای شاخص بوسنی و هرزگوین پیش از عزیمت به محل مأموریت خود، به دیدار مقام معظم رهبری رفت تا با ایشان خداحافظی کند و در ضمن رهنمون دریافت نماید. حضرت آقا در این دیدار به شهید نواب فرمودند «سلام من را به اصحاب سیدالشهداء برسان». این سلام رسانی نشان داد که بوسنی مانند عراق، لبنان، فلسطین و سایر مناطق خاورمیانه جایگاهی ویژه در دل مسلمانان دارد. چه بوسنی قلب اروپاست و فجایع هولناکی که در آن روی می دهد قلب هر مسلمانی را جریحه دار کرده است. شهید نواب برای اعزام به بوسنی و هرزگوین در تیپ امام صادق (ع) حوزه علمیه قم ثبت نام کرد و مانند سایر همزمان شهید خود در دفاع از مسلمانان بوسنیایی سنگ تمام گذاشت و در بخش فرهنگی به آگاه سازی جوانان این سرزمین محروم فعالیت کرد. مردمی که به تازگی از کمونیسم شرق نجات یافته و مورد تهاجم قوای شیطان صفت شرق و غرب قرار گرفته اند. در این گفت و گو به تحولات خونین یوگسلاوی سابق می پردازیم:

رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین، تعداد بسیار زیادی از مسلمانان جهان به خصوص از جمهوری اسلامی ایران، پاکستان، افغانستان و گروه‌های اسلامگرای جهادی شمال آفریقا به همیاری برادران مظلوم خود شتافتند. بی درنگ چند صد تن از نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حزب الله لبنان به سود دولت بوسنی وارد جنگ شدند. نیروهای حزب الله به دلیل مهارت و تجربه‌شان در جنگ با رژیم صهیونیستی اغلب در جنگ تن به تن شرکت می‌کردند. در حالی که نیروهای سپاه نقش امداد رسانی و آموزش و سازماندهی نیروهای مقاومت بوسنیایی را به عهده داشتند. تعدادی از نیروهای سپاه از جمله رسول حیدری دیپلمات نظامی سفارت کشورمان، بهنام نیکنام کارمند رسمی سفارت، عبد الله کلاشک دانشجوی ایرانی شاغل به تحصیل در بوسنی و هرزگوین و سید محمد حسین نواب داوطلب اعزامی از حوزه علمیه قم به درجه رفیع شهادت رسیدند. البته چون این افراد از مسیرهای زاگرب پایتخت کرواسی به بوسنی رفت و آمد داشتند، توسط نیروهای کروات شهید شدند. همچنین شهید مهدی رمزی از رزمندگان حزب الله لبنان بود که در نبرد با متجاوزان به شهادت رسید. در همان حال نیروهای مسلمان اعزامی زیادی از کشورهای عربی به درجه رفیع شهادت نایل آمدند. البته چند ماه پیش از شروع این درگیری‌ها، شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۷۱۳ مؤرخ سپتامبر ۱۹۹۱ را صادر کرد و صدور انواع تسلیحات به طرف‌های درگیر در یوگسلاوی سابق را تحریم کرد. این اقدام بیش از همه بر ارتش نوپای جمهوری بوسنی و هرزگوین اثر منفی داشت. چون ارتش صربستان سهم خود را از زرادخانه ارتش یوگسلاوی سابق در دست داشت و ارتش کرواسی هم از طریق بنادر دریایی خود اسلحه به صورت قاچاق وارد می‌کرد. در این بحران تنها مسلمانان بوسنیایی بودند که به ناچار سلاح‌های خود را به سختی از طریق غنایم جنگی تهیه می‌کردند یا به صورت قاچاق وارد

مسیحی کاتولیک بودند، و از طرف کشورهای آلمان، فرانسه و انگلستان حمایت می‌شدند، طرح جداخواهی و استقلال مسلمانان بوسنیایی از یوگسلاوی هم مطرح گردید. اما چون هیچ یک از کشورهای اروپایی و نیز آمریکا موافق وجود یک کیان مسلمان و مستقل در قلب اروپا نبودند، صرب‌ها را به سرکوب مسلمانان به منظور جلوگیری از استقلال آن‌ها تشویق کردند. در آن برهه گفته شده بود که روسیه هم با موجودیت یک کشور مستقل مسلمان در قلب اروپا موافق نبوده و در مسئله کشتار مردم بوسنی به دست صرب‌های جنایتکار و هم کیش خود سکوت اختیار کرده بود. در واقع این حرکت پاسخی به تمایلات استقلال خواهانه بوسنیایی‌ها بود که یک سال بعد به شکل خونین تجلی یافت.

حضور ایران در کمک رسانی به مردم بوسنی و هرزگوین از چه سالی شروع شد و چه دستاوردهایی برای مسلمانان قلب اروپا داشت؟

مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین روز ششم آوریل سال ۱۹۹۲ پس از برگزاری رفراندوم معروف تعیین سرنوشت، اعلام استقلال کردند و در پی آن نیروهای مسلح صرب به سمت ساریوو یورش بردند. در پی این حمله علی عزت بگوویچ رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین برای نیروهای ارتش ملی، پلیس و سربازان ذخیره دستور بسیج صادر کرد. چون حمله نظامی صرب‌ها و احتمال حمله کروات‌ها را پیش‌بینی کرده بود. به طور دقیق مردم بوسنی تا نیمه ماه آوریل از سمت شرق، شمال و غرب کشور در جنگ فرو رفتند، و از آن‌جا بود که زنگ خطر مظلومیت مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین به صدا درآمد. البته در این مرحله هنوز کشتارهای دست‌جمعی مسلمانان شروع نشده بود، اما جنگ تمام عیار سرتاسر بوسنی و هرزگوین را فرا گرفت.

در پی این حملات و در نتیجه تقاضاهای مکرر

در آغاز بحث کمی از تحولات بوسنی و هرزگوین و مبارزات استقلال طلبانه و آزادیخواهانه مسلمانان در یوگسلاوی سابق در دو دهه گذشته بگویید...

بسم الله الرحمن الرحیم: سقوط مارکسیسم در اروپای شرقی و به دنبال آن فروپاشی یوگسلاوی سابق در اواخر قرن بیستم بازتاب گسترده در جهان اسلام به خصوص در جمهوری اسلامی ایران داشت. چون شوروی، اروپای شرقی و پیمان ورشو در آن برهه برای خود یک قدرتی در جهان بودند که با قدرت بلوک غرب و پیمان ناتو رقابت می‌کردند. همزمان پس از تحولات شرق اروپا، اسلوبودان میلوشویچ رئیس جمهوری وقت صربستان در سخنان ملی‌گرایانه و احساس برانگیز ادعاهای قربانی بودن تاریخی صرب‌ها را مطرح کرد و احساسات ضد مسلمانان بوسنیایی را برانگیخت تا مسیحیان ارتدوکس شرق اروپا و کاتولیک‌های غرب را برای جنگی ویرانگر آماده کند. میلوشویچ در تبلیغات آتشین خود وانمود کرد بوسنیایی‌ها از نظر نژادی ترک تبار و بیگانه هستند و باید حاکمیت صرب‌ها را در شبه جزیره بالکان بپذیرند، یا در غیر این صورت قتل عام خواهند شد.

در حقیقت میلوشویچ تحولات اروپای شرقی و نیز فروپاشی یوگسلاوی را پیش‌بینی کرده بود و با این اظهارات آرزو داشت صرب‌های ساکن بوسنی و هرزگوین را با کشور آینده صربستان همراه کند. روزها زود گذشت و اولین انتخابات چند حزبی در ماه نوامبر سال ۱۹۹۰ در بوسنی و هرزگوین برگزار گردید، حزب اقدام دمکراتیک (مسلمانان) اکثریت آراء را به دست آورد، و احزاب دمکرات صرب و دمکرات کروات به ترتیب دوم و سوم قرار گرفتند. در نتیجه این انتخابات ریاست شورای ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین به علی عزت بگوویچ، ریاست پارلمان به یک صرب و مقام نخست وزیری به یک کروات رسید.

به موازات اعلام استقلال کشورهای اسلوانی و کرواسی از یوگسلاوی در ژوئن ۱۹۹۱ که مردم آن‌ها



وقتی طرح جدا طلبی و استقلال مسلمانان بوسنیایی از یوگسلاوی مطرح گردید، چون هیچ یک از کشورهای اروپایی و نیز آمریکا موافق وجود یک کیان مسلمان و مستقل در قلب اروپا نبودند، صرب‌ها را به سرکوب مسلمانان به منظور جلوگیری از استقلال آن‌ها تشویق کردند

دست گروه‌های صرب و کروات در بوسنی و هرزگوین آماری در دست دارید؟

در حقیقت نسل‌کشی که صرب‌ها و کروات‌های بوسنی علیه مسلمانان به راه انداختند، تا سپتامبر سال ۱۹۹۲ حدود ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار آواره در شهرهای مختلف برجای گذاشت. از این تعداد حدود ۳۴۶ هزار آواره اعم از زن و کودک و بزرگسال به خاک کرواسی کوچ کردند. تعداد زیاد آوارگان و جنگ‌زدگان شهرهای بوسنی و هرزگوین را این کشور را تا حدودی از جمعیت خالی کرد. چون همزمان صرب‌های بوسنی نیز عملیات ورباس و کوریدور را از سمت مناطق شرقی و مرکزی آغاز کردند و به پیروزی‌هایی دست یافتند. در عین حال یکی از تیپ‌های ارتش جمهوری بوسنی و هرزگوین کوشید محاصره سارایوو را بشکند و در نتیجه نبرد سختی با نیروهای صرب درگرفت و نیروهای مسلمان موفق شدند تجاوز پلیس و شبه‌نظامیان صرب را دفع کنند. این حملات خسارت‌های سنگینی بر مناطق مسلمان نشین بر جای گذاشت. فراموش نکنیم که سارایوو پایتخت بوسنی و هرزگوین برای مدتی تحت سلطه اشغالگران صرب درآمد که مسلمانان بومی آنان را اخراج کرده بودند.

بیشتر کشتارها و قتل‌عام‌های مسلمانان در کدام مناطق روی داد؟

همه مناطق جغرافیایی بوسنی و هرزگوین در مدت چهار سال جنگ شاهد کشتار و قتل‌عام‌های گسترده بوده است. مناطق مرکزی همچون سارایوو، زنیتسا، کونیتسه، ماگلا، زاویدویچی، بوگونیو، موستار و غیره که تحت کنترل صرب‌ها قرار داشتند، در آن‌ها نسل‌کشی و پاکسازی قومی صورت گرفت. در عین حال نیروهای شورای دفاع کرواسی، مناطق بیشتری از خاک بوسنی و هرزگوین را تصرف کردند. رئیس‌ان جمهوری صربستان و کرواسی به توافق محرمانه و شفاهی دست یافته بودند که سرزمین‌های مسلمانان را بی‌سر و صدا تصرف نمایند. نیروهای شورای دفاع

تعدادی از نیروهای سپاه از جمله رسول حیدری دیپلمات نظامی سفارت کشورمان، بهنام نیکنام کارمند رسمی سفارت، عبد الله کلاشک دانشجوی ایرانی شاغل به تحصیل در بوسنی و هرزگوین و سید محمد حسین نواب داوطلب اعزامی از حوزه علمیه قم به درجه رفیع شهادت رسیدند



کشورشان می‌کردند.

نیروهای ایرانی و خارجی مدافع مردم بوسنی و هرزگوین تا چه زمانی در آن کشور حضور داشتند و می‌جنگیدند؟

اغلب این نیروها تا زمان قبل از امضای موافقتنامه دیتون و پایان جنگ در بوسنی و هرزگوین حضور فعال داشتند. یکی از شروطی که در بندهای موافقتنامه مزبور روی آن تأکید شده بود خروج نیروهای امدادگران اعم از ایرانی و سایر مسلمانان خارجی از بوسنی است. چون این موافقتنامه زمانی میان سه طرف درگیر در جنگ، یعنی مسلمانان، صرب و کروات به امضا رسید که نیروهای بوسنیایی تقویت شده و پیروزی‌های چشمگیری در جبهه‌های جنگ به دست می‌آوردند. نیروهای مسلمان بوسنی بر اثر کمک‌های جمهوری اسلامی و سایر قوای همیار آنان در روزهای واپسین جنگ توانستند تعداد زیادی از شهرها و روستاهای بوسنی و هرزگوین را آزاد و خود را حتی به داخل مرزهای صربستان برسانند. یعنی می‌توان گفت که برگزاری گفت‌وگوهای صلح دیتون در آمریکا فقط به منظور جلوگیری از تثبیت موقعیت مسلمانان در قلب اروپا بوده است. چون متحدان کلیدی صرب‌ها و کروات‌ها وجود کشور مستقل بوسنی و هرزگوین را به عنوان تنها ملت مسلمان در اروپا غیر طبیعی می‌دانستند. فرانسوا میتران رئیس‌جمهوری وقت فرانسه خیلی صریح گفته بود که بوسنی به اروپا تعلق ندارد و مقامات سایر کشورهای قاره پیر با طرح بازسازی مناطق جنگی بوسنی کارشکنی می‌کردند. بنابر این موافقتنامه دیتون به حضور فعال کمک‌رسانان خارجی به ملت مسلمان بالکان پایان داد.

فراموش نکنیم که صرب‌ها و کروات‌ها در دوران جنگ در بوسنی و هرزگوین به طور مشترک و موازی، گروه‌های مسلح و قاتلان حرفه‌ای

از سرتاسر اروپا استخدام کردند تا در نابودی مسلمانان شرکت کنند. عقاب‌های سفید، گارد داوطلب صرب، اتحادیه میهن پرستان کرواسی، شبه‌نظامیان کروات و دیگران، هزاران داوطلب جنگجو را از اروپا و روسیه به بوسنی و هرزگوین احضار کردند. افراد دیگری نیز از کشورهای غیر درگیر در این جنگ داوطلب عضویت در این گروه‌ها شده بودند. به طور مثال گروه‌های نئونازی آلمان به نفع کروات‌ها می‌جنگیدند. جکی آرکولوف نئونازی مشهور آلمانی پس از بازگشت به کشورش در پایان جنگ، از سوی دادگاه بین‌المللی رسیدگی به جنایات جنگی در یوگسلاوی سابق با اتهام شرکت در جنایت جنگی احضار شد. وی اعتراف کرد که در دوران عضویت در نیروهای مسلح کروات در اردوگاه‌های هلیودروم و درتلی دست به جنایت جنگی علیه مسلمانان اسیر بوسنیایی زده است. بنابر این می‌توان گفت که دامنه جنگ و نسل‌کشی مسلمانان به یک منطقه جغرافیایی محدود نبوده و در عرض چهار سال به صورت جنگ جهانی در آمده بود. در همان شرایط راتکو ملادیچ جنایتکار جنگی و فرمانده سابق ارتش یوگسلاوی، ارتش جمهوری صرب بوسنی را تأسیس و در کشتار مسلمانان بیدفاع آن را فرماندهی کرد. به خصوص در نسل‌کشی‌هایی که صرب‌ها در فرودگاه سارایوو، موستار و سربرنتیسا مرتکب شدند. بحران در فرودگاه سارایوو به حدی بود که سازمان ملل متحد به صرب‌ها اولتیماتوم داد و از آن‌ها خواست به نیروهای سازمان ملل اجازه ورود به فرودگاه را بدهند و اسلحه خود را تحت نظارت سازمان ملل قرار دهند. اقدامات جنایتکارانه صرب‌ها به غیر نظامیان و گزارش‌های رسانه‌های خبری موجب شد افکار عمومی جهان نظر منفی علیه صرب‌ها داشته باشند.

از سایر قربانیان و آوارگان جنگ به



طرح پایان جنگ از سوی مقامات آمریکا و اروپا مطرح گردید و سرانجام طرح گفت و گویای صلح دیتون از سوی بیل کلینتون رئیس جمهوری پیشین آمریکا اعلام شد و همه سران قدرت‌های درگیر در جنگ با این طرح موافقت کردند. گفت و گوها به مدت سه هفته ادامه یافت و در تاریخ ۲۱ نوامبر سال ۱۹۹۵ پایان یافت. در پی این توافق تعداد ۶۰ هزار سرباز پیمان ناتو در خاک بوسنی و هرزگوین استقرار یافتند تا حافظ صلح باشند. وظایف این نیروها اجرای مفاد توافقنامه صلح دیتون، شرکت در عملیات بازسازی، بازگرداندن آوارگان، جمع آوری سلاح‌های طرف‌های درگیر در جنگ بود. مرکز پژوهش و «اسناد سارایوو» نتایج تحقیقات خود را از تلفات جنگ بوسنی در ژوئن ۲۰۰۷ منتشر کرد که در این بحران چهار ساله تعداد ۲۴۰ هزار مسلمان بوسنیایی به شهادت رسیده‌اند که ۳۰ درصد قربانیان زنان و کودکان بوده‌اند. همچنین در بیانیه رسمی هریس سیلاچیچ وزیر امور خارجه بوسنی و هرزگوین در سپتامبر ۲۰۰۸ به مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصریح شده که بر اساس آمار کمیته بین المللی صلیب سرخ تعداد ۲۰۰ هزار شهروند بوسنیایی کشته شدند که ۱۲ هزار آنان کودک بودند. همچنین در این تراژدی تعداد ۵۰ هزار زن مورد تجاوز قرار گرفتند و ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار شهروند وادار به ترک خانه‌هایشان شدند. این جنگ یک نسل‌کشی واقعی پس از جنگ دوم جهانی بود. از سوی دیگر سازمان عفو بین الملل در سال ۲۰۱۲ با انتشار گزارشی اعلام کرد سرنوشت حدود ۱۰ هزار و ۵۰۰ نفر از مفقودشدگان که اکثراً از مسلمانان بوسنیایی هستند تا کنون نامشخص است. با گذشت دو دهه از پایان جنگ، اجساد قربانیان همچنان از زیر خاک گورهای دست‌جمعی بیرون آورده می‌شود. در حقیقت این آمار و ارقام از زمان بعد جنگ جهانی دوم تاکنون در اروپا بی‌سابقه بود که مسئولیت مستقیم آن به عهده نیروهای صرب بوده است. ■

و گرسنگی در اردوگاه‌ها کاری عادی شده بود. همچنین بسیاری از مساجد و اماکن فرهنگی مسلمانان تخریب شدند. نقل شده که کوچکترین قربانیان جنگ نوزادان سه ماهه و مسن‌ترین آن‌ها مردن و زنان ۸۰ ساله مسلمان بودند.

به هر حال می‌توان گفت یکی از بدترین و فجیع‌ترین جنایات ضد انسانی در دو دهه گذشته در بوسنی و هرزگوین رخ داد. گزارش‌هایی که در آن برهه انتشار یافت از کشته شدن تعداد ۴۰۰ شهروند مسلمان در شبیخون نیروهای شورای دفاع کرواسی به روستاهای اطراف شهر موستار حکایت دارد. افزون بر آن سربازان کروات پس از ورود به شهر هزاران شهروند بوسنیایی را از خانه‌های خود آواره کردند. در این عملیات ناجوانمردانه کشتار جمعی در شهر به راه انداختند و به بسیاری از زنان مسلمان بوسنیایی تجاوز کردند. البته سربازان بوسنیایی این تجاوز را بدون پاسخ نگذاشتند و از جنایتکاران مهاجم انتقام گرفتند. ارتش جمهوری بوسنی و هرزگوین توانست محاصره شهر استراتژییک بیهاچ را بشکند. البته جنایات و قتل عام‌های مسلمانان توسط صرب‌ها و کروات گاهی با اعتراضات محافل و مجامع بین الملل به خصوص نشریات اروپا مواجه می‌شده است. ولی برخورد اتحادیه اروپا و جامعه جهانی در برابر جنایات متجاوزان صرب و کروات بسیار ضعیف و زودگذر بوده است. زیرا همانگونه که پیشتر اشاره شد، اغلب سران کشورهای اروپایی با موجودیت کيان مستقل مسلمان در مرکز اروپا مخالف بودند.

❁ جنگ در بوسنی و هرزگوین در چه سالی و چگونه پایان یافت؟

وقتی کشتار مسلمانان بیگانه به اوج رسید و مقاومت، ایستادگی و پیشروی آنان در مناطق اشغالی استحکام یافت و برای سران قدرت‌های شرق و غرب آبرویی باقی نماند، و از سوی دیگر نیروهای متجاوز صرب و کروات دچار فرسایش شدند و توان ادامه جنگ و کشتار را نداشتند،

وقتی کشتار مسلمانان به اوج رسید، مقاومت و ایستادگی و پیشروی آنان در مناطق اشغالی استحکام یافت و برای سران قدرت‌های شرق و غرب آبرویی باقی نماند، و نیروهای متجاوز صرب و کروات فرسایش رفتند و توان ادامه جنگ و کشتار را نداشتند، طرح پایان جنگ از سوی مقامات آمریکا و اروپا مطرح گردید

کرواسی با پشتیبانی ارتش کشورشان حملات گسترده‌ای را علیه شهروندان مسلمان بوسنیایی ساکن هرزگوین و مرکز بوسنی آغاز کردند که منجر به پاکسازی قومی در مناطق گوناگون شد. با این وصف مسلمانان از چهار طرف از سوی صرب‌ها و کروات‌ها محاصره شده بودند. هیچ راهی برای ورود مواد غذایی یا اسلحه برای آنان وجود نداشت. چیزی که بیش از همه در این مقطع زمانی به آن‌ها کمک کرد وجود مجتمع‌های صنایع سنگین بود که قابلیت تبدیل به واحدهای تولید ابزار نظامی را داشتند. شبه نظامیان کروات در اکتبر ۱۹۹۲ به شهر پرزور حمله کرده و ساکنان آن را کشته و خانه‌هایشان را آتش زدند. شهروندان مسلمان این شهر و چندین روستای اطراف قتل‌عام شدند. البته واحدهای ارتش جمهوری بوسنی و هرزگوین به فرماندهی ناصر اوریچ جنایات صرب‌ها و کروات‌ها را بدون پاسخ نمی‌گذاشتند. در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ تعداد سه هزار شبه نظامی صرب توسط نیروهای اودیچ در مناطق مختلف این سرزمین کشته شدند و صدها روستای صرب نشین با خاک یکسان شدند. سربازان صرب که در جریان قتل عام مردم مسلمان شهر سربرنیتسا شرکت داشتند، اعضای خانواده خود را در جریان عملیات انتقامجویانه سربازان مسلمان از دست دادند. البته پاکسازی قومی و کشتار و غارت سرتاسر سرزمین بوسنی و هرزگوین را فرا گرفته بود. موارد متعدد جنایات جنگی و پاکسازی قومی توسط نیروهای نظامی، سیاسی صرب‌ها و کروات‌ها علیه مسلمانان در شهرهای سارایوو، دره لاشوا و در مناطق ویتز، بوسوواچا، تراونیک، کیسه لیاک، اهمیچی، بیه لینا، پریسودور، زورنیک، بانیا، لوکا، فوچا و ویشه‌گرا انجام گرفت، در راستای اهداف جدایی‌خواهانه جان هزاران مسلمان را قربانی گرفت. طبق تحقیقات مرکز پژوهش و اسناد سارایوو تنها در دره لاشوا حدود دو هزار تن از ساکنان آن در جریان پاکسازی نژادی کشته یا مفقود شدند. افزون بر قتل عام، تجاوز، زندان



نگاهی به تأثیر گذاری جلسات عزاداری سید الشهداء (ع) بر اندیشه شهید بهنام نیکنام در گفت و گو با بهناز نیکنام خواهر شهید

روحیه بسیجی داشت و خدمتگزار صدیق سید الشهداء (ع) بود

درآمد

واژه «شهید» در اسلام قداست و عظمت خاصی دارد و هاله‌ای از نور این کلمه را فرا گرفته است. شهید بهنام نیکنام کسی بود که در راه هدف‌های بلند اسلامی و اعتلای آرمان‌های سید و سالار شهیدان حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) و در راه دفاع از محرومان کشور تازه استقلال یافته بوسنی و هرزگوین، جان خود را ایثار کرد و به عالی‌ترین مراتب رستگاری رسید. بانو بهناز نیکنام خواهر شهید نیکنام در گفت و گوی اختصاصی با شاهد یاران مراحل زندگی، علایق شهید برای خدمت‌گزاری به مردم محروم و چگونگی شهادت ایشان را بازگو کرده است:

پیکر شهید نواب را خوب بسته بندی نمایند و در تابوت قرار دهند تا در شأن یک شهید ایرانی باشد. آقای مطهر با تعجب از برادر پرسید چرا این حرف را می‌زنید؟ بهنام در جواب گفت: این یک پیشنهاد است. شاید من هم دچار چنین سرنوشتی بشوم.

کسی از رزمندگان مسلمان بوسنیایی بچه‌های وزارت امور خارجه را در این مأموریت همراهی می‌کرده است؟

در یادداشت‌هایی که در اختیار دارم از یک خانم مسن بوسنیایی که کارکنان سفارت را راهنمایی کرد نقل شده که کروات‌ها به تازگی یک جوان ایرانی را با چنین مشخصاتی در این منطقه دفن کرده‌اند. آقای فاضل اسدی از صحنه کشف و انتقال پیکر شهید نواب عکس و گزارش تهیه کرده است.

فاضل اسدی که بچه‌های وزارت امور خارجه را همراهی کرد در این مأموریت چه نقشی داشت؟

ایشان از بچه‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که روزی به وزارت امور خارجه آمد و جزئیات فاجعه شهادت برادر را شرح داد. بچه‌ها پس از کشف و ارسال پیکر شهید نواب به سارایوو لازم بود نیمه شب با چراغ خاموش از جاده‌های کوهستانی و ارتفاعات ایگمان به سارایوو بازگردند. جاده در حاشیه دره‌ای عمیق قرار دارد و ناگزیر بودند حدود ساعت چهار صبح از جاده کوهستانی عبور کنند. فراموش نکنم که در منطقه ایگمان صرب‌ها مستقر بودند.

از حضور شهید بهنام نیکنام در بوسنی چند مدت گذشته بود که این حادثه اتفاق افتاد؟

چهار ماه و نیم گذشته بود. خانواده در آن

برای مدت ۴۵ روز تمدید شده بود. بین شهیدان بهنام نیکنام و سید محمد حسین نواب که از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به بوسنی و هرزگوین اعزام شده بود روابط صمیمانه وجود داشت. وقتی نواب در منطقه موستار به وسیله کروات‌ها به شهادت رسید برادر تصمیم گرفت برای انتقال پیکر ایشان به منطقه موستار برود و پیکر ایشان را به سارایوو منتقل نماید. شهید نواب توسط کروات‌ها دستگیر و شکنجه و به شهادت رسیده بود.

آقای محمد ابراهیم طاهریان سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در بوسنی و هرزگوین به برادرم تذکر داده بود که منطقه خطرناک و نا امن است و در این مأموریت خیلی مواظب باشید. شهید نیکنام با رعایت احتیاط به اتفاق تعدادی از همکاران سفارت از جمله حبیب الله پور مطهر به وسیله خودروی سفارت عازم شهر موستار شد. آقای مطهر که از دیپلمات‌های وزارت امور خارجه بود داوطلبانه برادر را همراهی کرد تا پیکر شهید نواب را از خاک بیرون بیاورند و به تهران منتقل کنند. برادران ایرانی از قبل محل دفن شهید نواب را شناسایی کرده بودند. چون کشور مأموریت شهید بهنام نیکنام منطقه جنگی و نا آرام بود شب قبل از عزیمت به محل مأموریت، وصیتنامه خود را نوشت و عازم موستار شد.

می‌دانست که عازم منطقه خطرناکی است؟

بله می‌دانست که عازم منطقه نا امنی می‌باشد. به همین دلیل وصیت خود را نوشت. عکسی از ایشان وجود دارد که به شب شهادت ایشان تعلق دارد و آخرین عکسی است که دوستان و همکاران ایشان برای خانواده آوردند. همکاران وزارت امور خارجه نقل کرده‌اند وقتی کارکنان سفارت به موستار رفتند و پیکر شهید نواب را یافتند، برادرم به افراد تیم همراه توصیه کرد

لطفا در آغاز بحث بفرمایید برادر شهیدتان بهنام نیکنام در چه خانواده‌ای متولد شد؟

به نام خدا. پدرم الله شکر نیکنام کارمند وزارت نفت و برادرم بهنام اولین فرزند خانواده بود که در سال ۱۳۴۶ در تهران متولد شد. خانواده‌مان از خانواده‌های مذهبی محله نازی آباد بود که پنج فرزند داشت. سه خواهر و دو برادر. پدرم حدود یک سال و نیم پیش از دنیا رفت و مادرم هنوز زنده و بیمار است.

برادرتان در دوران جوانی با چه تیپ افراد ارتباط داشت؟

شهید نیکنام از سن نوجوانی بچه هیئتی بود و در مناسبت‌های مختلف به خصوص در ایام محرم و صفر در مجالس عزاداری «هیئت حسین جان» در محله نازی آباد شرکت می‌کرد. چون آقای حاج منصور ارضی فر در همسایگی ما سکونت داشت برادرم خیلی به مداحی‌های ایشان علاقه پیدا کرده بود و در مجالس ایشان شرکت می‌کرد. روابط دوستانه آقای ارضی فر با برادرم تا زمان شهادت ایشان ادامه داشت. تا جایی که حاج آقای ارضی همه کارهای تشییع جنازه و غسل و دفن و مراسم بزرگداشت شهید را انجام داد. با این وصف اغلب دوستان برادرم در هیئت حسین جان فعالیت داشتند. به یاد دارم که برادرم در سن جوانی به اتفاق آقای ارضی فر یک دوره شش ماهه به جبهه رفتند و در برخی از عملیات‌ها شرکت کردند.

شهید در چه سالی به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و زمینه اعزام ایشان به بوسنی و هرزگوین چگونه فراهم شد؟

در سال ۱۳۷۰ به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و سه سال بعد به عنوان مأمور موقت و کارمند اداری به بوسنی و هرزگوین اعزام شد که پس از گذشت حدود چهار ماه و نیم به شهادت رسید. مأموریت سه ماهه ایشان به پایان رسید و



بین شهیدان بهنام نیکنام و سید محمد حسین نواب که از سوی سپاه پاسداران به بوسنی و هرزگوین اعزام شده بود روابط صمیمانه وجود داشت. نواب در منطقه موستار به وسیله کروات‌های افراطی به شهادت رسید و برادرم برای انتقال پیکر ایشان به منطقه موستار رفت



خیر، معمولاً کارمندان اعزامی وزارت امور خارجه به مأموریت‌های موقت در خارج از کشور اجازه مرخصی ندارند. مگر شرایط خاصی وجود داشته باشد.

❁ بعد از پخش خبر شهادت برادران از طریق تلویزیون، رسماً پذیرفتید که ایشان به شهادت رسیده است؟

بعد از انتشار این خبر دو تن از همکاران وزارت امور خارجه که یکی‌شان مسئول روابط عمومی بود، به منزل‌مان آمدند و گفتند که بهنام به شدت زخمی و برای درمان به آلمان انتقال داده شده است. ولی چون از چند روز پیش برای خانواده الهام شده بود که بهنام به شهادت می‌رسد، سخنان کارکنان وزارت امور خارجه را باور نکردیم. در آن چند روز حال عجیبی داشتیم. احساس بدی داشتیم که اتفاق ناگواری رخ داده است. شایسته می‌دانم در این خصوص خاطره‌ای را بازگو کنم. پس از گذشت حدود ده روز از اعزام برادرم به مأموریت بوسنی، شبی خواب دیدم که ایشان شهید شده است. صبح روز بعد که از خواب بیدار شدم خیلی گریه کردم و صدقه دادم تا برادرم سالم به خانه برگردد. اطمینان دارم که شهادت برادرم تقدیر الهی بوده است.

❁ با آغاز بحران در شبه جزیره بالکان، موضع خانواده نسبت به مأموریت اعزام بهنام به بوسنی و هرزگوین چگونه بود؟

مادرم به طور آشکار می‌گفت که بهنام را به خدا سپرده است. در همان حال برخی از بستگان و همسایگان می‌آمدند و از مادرم انتقاد می‌کردند که چرا در چنین شرایط بحرانی بوسنی به بهنام اجازه دادید به آن‌جا برود. اصولاً برخورد برادرم با مسایل بحرانی شجاعانه و متهورانه بود. حتی در روزهای دفاع مقدس که صدام تهران را موشک باران می‌کرد، از اتاق خود بیرون نمی‌آمد و به پناهگاه نمی‌رفت. می‌گفت هرچه خداوند

از بازگشت از موستار به ساریوو و قبل از حادثه‌ای که برای آنان اتفاق افتاد، تابوت شهید نواب را به سفارت بازرگاری کرده بودند تا به تهران برگردانده شود. شاید به فاصله یک هفته پیکرهای این شهدا به تهران انتقال داده شد.

❁ سفارت جمهوری اسلامی در ساریوو چگونه اطلاع پیدا کرد برادران و بچه‌های همراه دچار چنین حادثه‌ای شده‌اند؟

وقتی این حادثه اتفاق افتاد، خبر آن ابتدا توسط رسانه‌های بین‌المللی و خبرگزاری‌ها پخش شد و ما هم از طریق تلویزیون شنیدیم. در منزل پای تلویزیون نشسته بودیم که در حین پخش اخبار ناگهان عکس برادرم را نشان دادند. همه خواهران و برادرانم هنگام شنیدن این خبر شوکه شدیم ولی از پدر و مادر پنهان کردیم. تا این‌که کارکنان وزارت امور خارجه به منزل آمدند و ابتدا گفتند بهنام به شدت زخمی شده است.

❁ چهار شهید ایرانی بوسنی و هرزگوین، نیکنام، نواب، حیدری و کلاشک با یکدیگر ارتباط و همکاری هم داشتند؟

پاسدار فاضل اسدی برای من نقل کرده که میان شهیدان نیکنام و نواب ارتباط صمیمانه وجود داشت. به طور مثال هنگام غذاخوری اگر یکی از آن دو برای انجام کاری بیرون سفارت رفته بود، دیگری منتظر بازگشت ایشان می‌ماند. فکر کنم برادرم به خاطر دوستی که با شهید نواب داشت رضایت داد به همراه گروه یاد شده به موستار برود و پیکر ایشان را جست و جو و به ساریوو برگرداند و خود نیز به شهادت برسد.

❁ شهید نیکنام در مدت مأموریت در بوسنی و هرزگوین، برای دیدار خانواده به ایران آمده بود؟

روزها منتظر پایان مأموریت موقت و بازگشت بهنام بودند. ولی بچه‌ها در آن سحرگاه شوم در کمین دشمن قرار گرفتند که برادرم و یکی از رزمندگان حزب الله لبنان به شهادت رسیدند و سایر بچه‌ها زخمی شدند. با وجودی که در جاده تاریک کوهستانی و با سرعت بالا و چراغ خاموش حرکت می‌کردند، صرب‌ها آن‌ها را شناسایی و به سوی‌شان تیراندازی کردند و خودروی آنان واژگون گردید و برادرم دچار خونریزی مغزی شد و در دم جان سپرد. آقای حبیب الله پور مطهر به شدت زخمی شد و برای درمان به مدت یک ماه در یکی از بیمارستان‌های آلمان بستری شد و بهبود یافت و به تهران بازگشت. آقای مطهر پس از بازگشت به تهران و قبل از این‌که به دیدار خانواده خویش برود، به خانه شهید نیکنام آمد تا به پدر و مادر ایشان تسلیت گوید و دلداری‌شان بدهد.

❁ چند روز بعد پیکر برادران را به تهران انتقال دادند؟

حدود یک هفته طول کشید تا پیکر برادرم را به تهران آورند. وقتی پیکر برادرم بهنام نیکنام و پیکر شهید لبنانی را به تهران آوردند، از ما خواستند به فرودگاه برویم تا پیکر برادرم را شناسایی و تحویل بگیریم. پیکر شهید لبنانی را مستقیم از فرودگاه مهر آباد به فرودگاه دمشق و از آن‌جا به بیروت انتقال دادند. به یاد دارم در آن لحظه مادرم با وجودی که کسی از بستگان شهید لبنانی حضور نداشت، دسته گلی روی تابوت ایشان قرار داد.

❁ پیکر شهید نواب یا پیکر برادران کدام یک زودتر به تهران رسید؟

پیکر شهید محمد حسین نواب زودتر به تهران رسید. چون همکاران شهید نیکنام قبل

✓ چهار ماه و نیم گذشته بود. خانواده در آن روزها منتظر پایان مأموریت موقت و بازگشت بهنام بودند. ولی بچه‌ها در آن سحرگاه شوم در کمین دشمن قرار گرفتند که برادرم و یکی از رزمندگان حزب الله لبنان به شهادت رسیدند و سایر بچه‌ها زخمی شدند



می‌کند. فراموش نکنم که ایشان روی حجاب خواهرانش خیلی تأکید می‌کرد و حساسیت نشان می‌داد.

❁ برادر شهیدتان را کجا خاکسپاری کردند؟

ایشان را در قطعه ۲۹ سرداران شهید در بهشت زهرا (س) در کنار قبر شهید آوینی خاکسپاری کردند. مراسم تشییع خاص و باشکوهی از مقابل وزارت امور خارجه برای ایشان برگزار گردید. هنگام تشییع جنازه دسته مخصوص موسیقی ارتش حضور یافت و مارش نظامی نواخت. ناگفته نماند که یک سنگ یادبود و بزرگداشت شهدای ایرانی در بوسنی و هرزگوین در ساریوو نصب کرده‌اند.

به این نکته نیز اشاره کنم که برادرم در دو ماه محرم و صفر همیشه در هیئت‌های عزاداری ابا عبد الله الحسین (ع) شرکت می‌کرد. زمان مأموریت ایشان به بوسنی و هرزگوین مصادف بود با ایام عاشورا. در این مأموریت خیلی غصه می‌خورد که چرا در مراسم عزاداری سرور شهیدان (ع) در تهران حضور ندارد. در نامه‌ای که برای مادرش نوشته بود گفت که تنها ناراحتی من این است که در روزهای تاسوعا و عاشورا در تهران نیستیم. ولی گویا در محل سفارت ایران در ساریوو مراسمی با شرکت جمعی از ایرانیان مقیم آنجا برگزار کرد و زیارت عاشورا خواند و نوار روضه خوانی حاج منصور ارضی فر پخش کرد. ■

برادرمان نشستیم.

❁ چه خاطره‌ای از دوران کودکی برادرتان بهنام دارید؟

ایشان یک سال از من بزرگتر بود و زیاد شیطنت می‌کرد. به یاد دارم که خیلی بازی گوش و میان افراد فامیل زبانزد بود. شیطنت‌های خیلی شیرینی داشت. اما وقتی به سن بلوغ رسید اخلاق و رفتارش به کلی دگرگون گشت. به قدری مؤدب و مهربان شده بود که قابل توصیف نیست. کسی باور نمی‌کرد که ایشان همان بهنام است که در دوران کودکی شیطنت می‌کرده است. البته روابط من و بهنام خیلی صمیمانه بود. با یکدیگر همبازی بودیم. هرگز فکر نمی‌کردم سخت‌ترین خبر در زندگی من شنیدن خبر شهادت ایشان باشد.

وقتی بهنام به سن جوانی رسید با بچه‌های «هیئت حسین جان» نازی آباد آمیخته شد. با آنان برای کمک به مستمندان و مستضعفان همکاری داشت و گاهی هم با تعدادی از آنان به ورزش فوتبال می‌رفت. شهید نیکام در وصیتنامه خود توصیه کرده بود مبلغ ۳۰۰ هزار تومان از پول مخصوص و خالص خود برای هزینه ازدواج و تجهیزیه جوانان بی بضاعت اختصاص داده شود. سفارش کرده بود که مبلغ مذکور در اختیار حاجی آقای منصور ارضی قرار گیرد و هر طور که ایشان صلاح دیدند خرج کنند. بعد از شهادت بهنام تعدادی از دوستان ایشان نقل کردند که بیشتر حقوق خود را برای تهیه لوازم خانگی خانواده‌های مستمند صرف می‌کرده است. کسانی که به یخچال و تلویزیون نیاز داشتند برای آنان تهیه می‌کرده است. خانواده شهید هرگز خبر نداشتند که فرزندشان از خیرین محل است و به مستمندان کمک

برادرم در دو ماه محرم و صفر همیشه در هیئت‌های عزاداری ابا عبد الله الحسین (ع) شرکت می‌کرد. زمان مأموریت ایشان به بوسنی مصادف بود با دهه عاشورا. در این مأموریت خیلی غصه می‌خورد که چرا در مراسم عزاداری سرور شهیدان (ع) در تهران حضور ندارد

تقدیر کرده همان می‌شود.

❁ معمولاً افرادی که از سوی وزارت امور خارجه به خارج از کشور اعزام می‌شوند، از قبل توجیه می‌شوند. آیا بهنام برای اعزام به بوسنی و هرزگوین توجیه شده بود؟

بله توجیه شده بود. این کار کاملاً با انگیزه صورت گرفت. اصولاً شهید بهنام نیکام روحیه بسیجی داشت.

ایشان برای اعزام به آن منطقه بحرانی از قبل آمادگی و ذهنیت خوبی داشت. اوضاع کشور و محل مأموریت را شناخته بود. مطمئن هستم که با ایمان قلبی این مأموریت را پذیرفت.

❁ مادرتان در فکر ازدواج بهنام نبود؟

چرا مادرم در فکر ازدواج ایشان بود. در آن برهه گاهی برای من هم خواستگار می‌آمد و به آنان جواب منفی می‌دادم. روزی مادرم به ما فرزندان گفت چقدر سخت است که یک جوان به خواستگاری برود و به او جواب رد بدهند. بهنام به مادرم گفت من کار شما را راحت می‌کنم. مادرم از این سخن تعجب کرد و گفت شاید بهنام کسی را در نظر دارد و خود را برای ازدواج آماده کرده است. مادرم هنگام مأموریت بهنام به من گفت که شاید ایشان پس از مراجعت به تهران مشکل مالی نداشته باشد و با توجه به این که به سن ۲۷ سالگی رسیده بهتر است که دست به کار شویم و برای ایشان به خواستگاری برویم. به چند جا خواستگاری رفتیم و پسندیدیم. ولی مادرم در نهایت کمی دل سرد شد و در این مسئله تجدید نظر کرد. از مادرم پرسیدم چرا دل سرد شدید؟ ایشان گفت واقعا نمی‌دانم چرا دل سرد شده‌ام. در حال حاضر مناسب نمی‌دانم برای برادرت به خواستگاری برویم و دختران مردم را امیدوار کنیم. بهتر است صبر کنیم تا بهنام برگردد و با ایشان هم مشورت کنیم. ولی به هر حال این اتفاق غیر منتظره روی داد و ما در سوگ



بررسی شاخصه‌های ماندگار و ارزشمند شهید بهنام نیکنام در گفت و گو با علی امانی دوست صمیمی شهید

بهنام... حسینی زیست و حسین وار به شهادت رسید

درآمد

از جنایت هولناک نسل کشی مسلمانان بوسنی و هرزگوین حدود ۲۵ سال گذشت. در این بحران همچنین چهار تن از هموطنانمان از جمله شهید بهنام نیکنام به شهادت رسیدند. شاهد یاران در ادامه خاطره نگاری و گرامیداشت یاد این شهید گرانقدر به سراغ یکی از دوستان صمیمی ایشان، علی امانی رفت. وی خاطرات و دیدگاه‌های خود را درباره شهید بازگو کرد. یکی از نکات برجسته در این گفت و گو این است که بهنام از علاقه‌مندان و پیروان راه سرور شهیدان حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بود. این راهکار می‌تواند برای نسل کنونی و نسل‌های آینده الگو و سرمشق باشد.

❁ به نظر شما دوست نداشتن فوتبالیست حرفه‌ای بشود؟

گویا زمینه ادامه این رشته برای شهید فراهم نمی‌شد. چون این کار به هزینه مالی نیاز داشت و برای شهید امکان نداشت هزینه آن را تأمین کند.

❁ به عنوان دوست صمیمی شهید، موقعی که اطلاع یافتید ایشان عازم منطقه بحرانی بوسنی است و امکان دارد آن‌جا به شهادت برسد، چه واکنشی نشان دادید؟

از جزئیات مأموریت اعزام شهید بهنام نیکنام به بوسنی و هرزگوین به استثنای من، هیچ‌کسی از دوستان آگاهی نداشت. حتی افراد خانواده هم اطلاع نداشتند. روزی با یکدیگر در اتاق خانه شهید نشستیم و از ایشان پرسیدم چرا مأموریت اعزام خود را با خانواده در میان نمی‌گذارید؟ گفت نمی‌خواهد کسی بداند به بوسنی و هرزگوین می‌رود. نمی‌دانم چه سیری بود که موضوع مأموریت خویش را برای کسی فاش نکرد. من به نوعی داداش این خانواده شده بودم. در آن نشست یکسری وسایل شخصی به خصوص وصیتنامه خود را به من نشان داد. در آن نشست احساس کردم برای سفر تصمیم قطعی گرفته است.

❁ به نظر شما وصیتنامه خود را هنگام اعزام به جبهه‌های دفاع مقدس نوشته بود یا برای عزیمت به بوسنی و هرزگوین نوشت؟

بله در تهران و قبل از رفتن به بوسنی نوشت و مکان نگهداری آن را در درون وسایل اتاق شخصی به من نشان داد. به من توصیه کرد پس از شهادتش به آن عمل کنم. به نظرم می‌دانست عازم یک منطقه بحرانی و خطرناک است و امکان دارد با شهادت به میهن برگردد.

❁ گویا شهید مدتی هم در جبهه دفاع مقدس حضور داشت. به صورت رزمی یا پشتیبانی به جبهه اعزام شده بود؟

توفیق حاصل نشد ایشان را در جبهه همراهی کنم. شهید بهنام نیکنام به اتفاق حاج منصور ارضی و جمعی از بچه‌های هیئت‌های نازی آباد عازم جبهه شد. آنگونه که شهید نیکنام پس از بازگشت برای من تعریف کرد، تعدادی از آنان برای رزم و تعداد دیگری برای تدارکات به جبهه رفته بودند.

❁ مدت طولانی دوست صمیمی شهید نیکنام بودید، از اخلاق و تدین ایشان، نگاهش به مستمندان چیزی به یاد دارید؟

در این‌گونه فعالیت‌ها یک فرد مسئولیت‌پذیر بود. برخی از دوستان، شهید بهنام نیکنام را آچار فرانسه هیئت حسین جان توصیف می‌کردند. در اغلب کارها گره‌گشای بچه‌ها بود. این راهکار را هم در بوسنی ادامه داد و برای انتقال پیکر یکی از شهدای ایرانی از موستار داوطلب شده بود.

❁ نوع فعالیت‌های مذهبی داشت؟

شهید نیکنام در مجموع یک فرد پر نشاط و پر تحرک به شمار می‌رفت. فعالیت‌های ایشان به هیئت حسین جان محدود نبوده است. فعالیت‌های خیریه و مذهبی دیگری هم داشت. به ورزش‌های سالم و فعالیت‌های تفریحی و گردشگری هم علاقه داشت. گاهی بچه‌ها را جمع می‌کرد و آن‌ها را به زیارتگاه‌ها و اماکن متبرکه می‌برد. معمولاً در این نوع فعالیت‌ها در رأس کار بود. مسئولیت‌پذیری قوی داشت.

❁ اشاره کردید به ورزش هم علاقه داشت. بفرمایید در چه رشته‌ای ورزش می‌کرد؟

در دوران جوانی قرار گذاشته بودیم در کلاس آموزش کونگ فو شرکت کنیم. من برای مدت کوتاهی شرکت کردم. ولی شهید این کار را ادامه داد و بعد از مدتی به رشته فوتبال روی آورد. با بچه‌های محل در زمین‌های فوتبال شرکت می‌کرد.



❁ فرموده‌اید که روزگاری تنها همدم و غمخوار شهید بهنام نیکنام بوده‌اید. بفرمایید چگونه و در چه تاریخی با یکدیگر آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم: اگر اشتباه نکنم حدود سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۴ موقعی که وارد مرحله اول دبیرستان شدیم، همدیگر را شناختیم و دوست شدیم. ایشان را انسانی محجوب یافتیم. احساس کردم بهنام با دیگر دانش‌آموزان دبیرستان متفاوت است و هیچ‌گونه ارتباطی با آنان ندارد. نگاهش به سایر همکلاسی‌ها به نوعی از بالا به پایین بود. امیدوارم سوء تعبیر نشود. چون ایشان از نظر سنی بزرگتر از دیگران بود و با آنان زیاد سنخیت نداشت. شاید بهنام به نوع دیگری تربیت شده و پرورش یافته بود. شهید بهنام نیکنام از دوران نوجوانی از همسایگان هیئت و مرکز فرهنگی حسین جان بود و در کنار حاج منصور ارضی پرورش یافت. دوستی من با ایشان باعث شد من هم به این هیئت راه پیدا کنم و با سایر بچه‌های آن‌جا آشنا شوم.

❁ تربیت خانواده چه تأثیری در پرورش فکر و هویت شخصی شهید نیکنام داشت؟

معمولاً تربیت هر فردی در جامعه ابتدا از خانواده شروع می‌شود. ایشان در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود و پرورش یافت. این خانواده به رعایت مسایل مذهبی و شرکت در مراسم عزاداری در مناسبت‌های دینی خیلی پایبند بود. بهنام در سن جوانی وقتی خود را شناخت به سوی مساجد و حسینیه‌های محل راه پیدا کرد و با بچه‌های مذهبی آمیخته شد. بنابراین خانواده در تربیت و شکل‌گیری شخصیت شهید بهنام نیکنام نقش تعیین‌کننده داشت.

❁ با این وصف شهید بهنام نیکنام شما را هیئتی کرد؟

خیر، هر دو همفکر و مذهبی بودیم. من پیش از آشنایی با شهید نیکنام در هیئت آذری‌های محله نازی آباد که مرحوم پدرم متولی آن بود شرکت می‌کردم. ولی وقتی رفایتم با شهید صمیمی شد و گسترش یافت، به هیئت حسین جان تغییر مسیر دادم. در حقیقت بهنام باعث شد که ایشان را در جمع علاقه‌مندان هیئت حسین جان همراهی کنم.

❁ شهید بهنام نیکنام بجز ایام محرم و صفر چه

بهنام در سن جوانی وقتی خود را شناخت به سوی مساجد و حسینیه‌های محل راه پیدا کرد و با بچه‌های مذهبی آمیخته شد. بنابراین این خانواده در تربیت و شکل‌گیری شخصیت شهید بهنام نیکنام نقش تعیین‌کننده داشت

سخت تمام شد. زمانی که حقوق ماهیانه‌اش را دریافت می‌کرد، یک‌جا به رسم امانت برای من می‌فرستاد تا برای ایشان پس انداز کرده باشم. به یاد دارم مبلغی را به عنوان چشم روشنی ازدواجم اختصاص داد. البته چند روز بعد از ازدواج از بوسنی با من تماس گرفت و متأهل شدن مرا تبریک گفت.

❁ گویا شهید در وصیتنامه خود به این نکته اشاره کرده بود که با همدیگر خورده حساب داشتید و یکدیگر را بخشیده‌اید. جزئیات این خورده حساب چه بوده است؟

شهید نیکنام موقعی که به مأموریت رفت، مقداری اقساط و بدهکاری داشت و از مبلغی که می‌فرستاد بدهی‌های ایشان را پرداخت می‌کردم. مقداری را هم به عنوان هدیه برای برگزاری مراسم جشن عروسی من سفارش کرده بود.

❁ برای تحویل و خاکسپاری پیکر شهید بهنام نیکنام به فرودگاه هم رفتید؟

حدود سه ماه از ازدواج من نگذشته بود که یکی از دوستان خبر شهادت بهنام را به من داد. هنگام شنیدن این خبر ناگهانی جا خوردم و به شدت متأثر شدم. شاید در لحظات اولیه شنیدن خبر شهادت بهنام باور نکردم. ولی وقتی خبر شهادتش را از خانواده ایشان شنیدم، آن‌گاه مطمئن شدم که ایشان واقعا به شهادت رسیده است. بالاخره برای تحویل پیکر شهید به فرودگاه رفتم و در تشییع و خاکسپاری و مراسم ختم ایشان شرکت کردم. برای تشییع ایشان مراسم فوق العاده و کم نظیری با شرکت مسئولان کشوری و لشگری برگزار گردید.

❁ در زمان حیات شهید، شخصیت‌های انقلابی زیادی از جمله فرماندهان سپاه در محله نازی آباد سکونت داشتند. آیا ایشان در آن مرحله با آن شخصیت‌ها هم ارتباط داشت؟

بله با شخصیت‌های انقلابی و فرماندهان سپاه و افرادی که در رأس کارها قرار داشتند، ارتباط دوستانه داشت که در جلسات عزاداری و جشن‌های منطقه نازی آباد شرکت می‌کردند. شهید نیکنام از طریق این جلسات با شخصیت‌های مزبور آشنا شده بود و گاهی در جلسات خصوصی‌شان هم شرکت می‌کرد. ■

شهید نیکنام می‌دانست در آستانه اعزام به کشوری است که مردم مسلمان آن قتل عام می‌شوند. خیلی دوست داشت به آنان خدمتی کرده باشد. تا شب اعزام ایشان به مأموریت بوسنی با شهید بیدار ماندم و در سحرگاه ایشان را در فرودگاه بدرقه کردم



رفتیم. در مسیر فرودگاه به ایشان گفتم مرد حساسی این چه سفری است که شما می‌روید. دقیقا اطلاع ندارم که چرا خانواده و سایر دوستان را بی اطلاع گذاشت و رفت؟ حالتی عجیب در وجود او هویدا بود. در همان مسیر صحبت از شهادت به میان آورد. لحن صدا و صحبتش تم را لرزاند. از بهنام خواستم زود برگردد و در مراسم عروسی‌ام شرکت کند. ولی با لحنی شوخ و محکم گفت منظر من نباش و ماه ربیع الاول نزدیک است و به میمنت این ماه مبارک مراسم ازدواج خود را برگزار کن. گفت اگر مشکلی داشتی اولاً به خدا توکل کن و بعد با من در میان بگذار. سعی خواهم کرد به تو کمک کنم. این سخنان شهید نیکنام مانند، صحبت محبت آمیز پدری به فرزندش بود که موجب دلگرمی و قوت قلب من شد. فراموش نکنم که بهنام در انجام هر کار خیری مخلصانه و بی ریا عمل می‌کرد. هیچ وقت دوست نداشت کسی از کارهای نیکوی او اطلاع پیدا کند.

❁ چه خاطره‌ای از شهید بهنام نیکنام به یاد دارید؟

خاطرات زیادی دارم. ایشان فردی با ایمان بود. به یاد دارم که پس از یک عمل جراحی چند روزه در خانه بستری بودم. درد پس از عمل جراحی مرا به شدت آزار می‌داد. در آن رزوها آرزو کردم همنشینی همچون بهنام در کنارم باشد. اما دیری نپایید که ناگهان زنگ خانه به صدا در آمد و بهنام به همراه تعدادی از بچه‌های هیئت به عیادت آمدند. بچه‌ها نشستند و جوک گفتند و مرا دلجویی دادند. به من روحیه دادند که تا حدودی درد را فراموش کردم. این حرکت زیبا و محبت آمیز شهید بهنام برای من و خانواده بسیار با ارزش بود.

❁ چگونه اطلاع یافتید که دوست صمیمیتان به شهادت رسیده و چه واکنشی نشان دادید؟

چه جوری تعریف کنیم... بهنام فقط دوست صمیمی نبود. برای من مهمتر از یک برادر بود. وقتی ایشان به شهادت رسید، احساس تنهایی کردم. انگار تنها پشتیبان خود را از دست دادم. شهادت بهنام واقعا برای من

❁ شهید نیکنام در برنامه‌های فرهنگی و عزاداری ماه مبارک رمضان و شب‌های احیا در هیئت هم شرکت داشت؟

به یاد دارم که در طول سال در مناسبت‌های دینی و برنامه‌های فرهنگی و خدماتی مساجد و حسینیه‌های نازی آباد و برخی از مناطق تهران شرکت می‌کرد. شب‌ها به اتفاق یکدیگر به وسیله موتورسیکلت به حسینیه می‌رفتیم. هر وقت در کنار ایشان می‌نشستم، مرا به یاد آخرت می‌انداخت. چون عاشق واقعی اهل بیت به خصوص سرور شهیدان امام حسین (ع) بود. در عزاداری‌های ماه‌های محرم و صفر مرا به شرکت در مجالس عزاداری تشویق می‌کرد. در زمینه پذیرایی از عزاداران حسینی (ع) در هیئت حسین جان خدمتگزار بود.

❁ موقعی که برای عزیمت به بوسنی و هرزگوین با شما مشورت و نظر خواهی کرد، چه توصیه‌ای به ایشان کردید؟

شهید بهنام نیکنام کارمند رسمی وزارت امور خارجه بود و با مأموریت اداری این وزارتخانه به سارایوو اعزام شده بود. گویا مسئله اعزام به بوسنی و هرزگوین به چند تن دیگر از کارکنان وزارت امور خارجه پیشنهاد شده بود. ولی ایشان داوطلبانه حاضر به پذیرفتن این مأموریت شد. به این دلیل که مجرد بود و دیگران متأهل بودند. هنگامی که برای رفتن به منطقه بحرانی بوسنی با من مشورت کرد، به ایشان توصیه کردم خیلی مواظب باشید. ایشان در جواب گفت: «حیات و مرگ دست خداست و بالاخره آدم روزی باید از این دنیا برود. چه بهتر که با اسرافازی برود».

در حقیقت شهید بهنام نیکنام می‌دانست در آستانه اعزام به کشوری است که مردم مسلمان آن قتل عام می‌شوند. خیلی دوست داشت به آنان خدمتی کرده باشد. تا شب اعزام ایشان، هیچ‌کسی به جز بنده خبر نداشت که بهنام برای مأموریت به بوسنی می‌رود. در آن شب با ایشان بیدار ماندم و در سحرگاه ایشان را در فرودگاه بدرقه کردم. فقط بنده و بهنام به فرودگاه



ریشه‌یابی بحران بوسنی و هرزگوین در گفت و گو با جواد حسن پور کارشناس سیاسی اسبق سفارت جمهوری اسلامی ایران در سارایوو

استقلال مسلمانان بوسنی و هرزگوین با توطئه آمریکا از بین رفت

درآمد

جنگ و کشتار در بوسنی و هرزگوین شاید یکی از پیامدهای فروپاشی بلوک شرق به شمار آید. چون در اواخر سال‌های جنگ سرد نظام‌های کنفدراسیونی اروپای شرقی ضعیف شدند و در نتیجه آن حزب کمونیست یوگسلاوی توان ایدئولوژیکی و دیکتاتوری خود را از دست داد. همزمان با افزایش حس ملی‌گرایی صربی، اسلوانی، کرواسی و نیز گرایش‌های دینی و استقلال طلبانه مسلمانان بوسنی و هرزگوین، سران سایر اقوام یوگسلاوی سابق را به فکر عدم تمرکز قدرت انداخت. در همان حال مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین در سرزمینی چند قومیتی زندگی می‌کردند که اقوام یاد شده به دولت مستقل و تازه شکل گرفته سارایوو اجازه تسلط بر استان‌های مسلمان نشین را ندادند. در همان شرایط صرب‌ها به اسلو بودان میلوشویچ رئیس جمهوری تازه بلگراد اختیارات کامل دادند، سرزمین‌های بوسنی و هرزگوین، مونته‌نگرو و کوزوو را ضمیمه صربستان کند. این وضعیت نقطه عطفی در شکل‌گیری بحران و کشتار منظم مسلمانان شبه جزیره بالکان بود که دستکم به مدت چهار سال ادامه یافت و حدود یک میلیون تن را شهید، مجروح و آواره کرد که در تاریخ معاصر اروپا سابقه نداشته است. در این گفت و گو اظهارات مستند استاد جواد حسن پور را می‌خوانیم:

تلاش‌های غرب برای محو فرهنگ اسلامی در بوسنی و هرزگوین، چه قدر مؤثر بوده است؟

در حقیقت ریشه بحران بالکان، نکته‌ای است که کمتر به آن پرداخته شده است. چیزی که ما به آن نگاه کردیم و همیشه به آن پرداختیم این است که یک جمعیت مسلمان در این شبه جزیره زندگی می‌کردند و صرب‌ها می‌خواستند جامعه مسلمانان را محو و نابود کنند. ولی ایران برای حفظ هویت مسلمانان به آنجا رفت و به آنان کمک کرد. این یک بعد قضیه است. در حالی که جریان جنگ اخیر شبه جزیره بالکان، بحث دیگری است و این دعوا هیچ ارتباطی به مسلمانان نداشت. نکته مهم این است که در غرب یک جریان مذهبی ارتودکس به رهبری کلیساهای مسکو و بلگراد وجود دارد که صرب‌های یوگسلاوی سابق نماینده این جریان هستند. جریان دوم مسیحیان کاتولیک به رهبری واتیکان وجود دارند که کروات‌های یوگسلاوی سابق نماینده آن هستند. این دعوا از سال‌های گذشته و طولانی در اروپا وجود داشته است.

نکته دوم که لازم است به آن پرداخته شود، جنگ و دعوا میان کاپیتالیسم و کمونیسم است که اساسا تا قبل از فروپاشی شوروی در اروپا و در این دعوا نقش داشتند. در آن برهه منطقه شبه جزیره بالکان نقطه تلاقی شرق اروپا به رهبری مسکو با اروپای غربی به رهبری آمریکا بوده و مسلمانان بالکان قربانی رقابت میان شرق و غرب بودند. در آغاز بحران بالکان در سال ۱۳۷۲ و قبل از اینکه جنگ به بوسنی و هرزگوین کشیده شود، ابتدا جنگ میان صرب‌ها و کروات‌ها شروع شد. چون مردم یک سوم منطقه شرق کرواسی صرب بودند. لذا اولین درگیری‌ها بین صرب‌ها به رهبری میلوشویچ و کروات‌ها به رهبری توجمان برسر تصرف منطقه کرانیای کرواسی شروع شد و آن دو مدتی با یکدیگر جنگیدند. وقتی به نتیجه نرسیدند با هم توافق کردند و گفتند چرا ما با یکدیگر بجنگیم، بهتر است بیاییم به سوی منطقه مسلمان نشین بوسنی و هرزگوین برویم و آن‌جا را میان خود تصاحب کنیم. نصف این سرزمین را ما تصرف می‌کنیم و نصف دیگر را شما اشغال کنید. لذا این توافق نقطه شروع جنگ میان صرب‌ها و کروات‌ها علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین بوده است.

منظورتان جنگ ابتدا میان دو فرقه مسیحی شرقی و غربی شروع شده است؟

مهمترین نقطه آغاز بحران بوسنی و هرزگوین که کمتر به آن پرداخته می‌شود، وقتی است که صرب‌ها و کروات‌ها مدتی با یکدیگر جنگیدند و به نتیجه نرسیدند، و سرانجام میدان جنگ را به سرزمین مسلمانان کشاندند و آنان را قتل عام کردند

بله همینطور است. یعنی پیروان آن دو فرقه برای پایان دادن به جنگ فرقه‌ای آمدند، سرزمین‌های مسلمانان را و وجه المصلحه دعوی خود قرار دادند. این مهمترین نقطه آغاز بحران بوسنی و هرزگوین است که کمتر به آن پرداخته می‌شود. یعنی وقتی صرب‌ها و کروات‌ها مدتی با یکدیگر جنگیدند و به نتیجه نرسیدند، میدان جنگ را به سرزمین مسلمانان کشاندند و آنان را قتل عام کردند.

در آن برهه کسی از اروپا یا دیگران برای حل این اختلافات و پایان دادن به جنگ میانجیگری نکرد؟

خیر، از اروپا کسی دخالت نکرد. چرا اروپایی‌ها دخالت نکردند؟ چون اساسا یک نوع دعوی ۷۰ ساله میان اروپای کمونیسم و اروپای کاپیتالیسم در دو سوی دیوار برلین وجود داشت. وقتی شوروی از هم پاشید، و دیوار برلین فرو ریخت. از آن روز غربی‌ها کوشیدند اروپای شرقی را سنگر به سنگر فتح و به سمت مسکو و سایر کشورهای اروپای شرقی پیشروی کنند. از سوی دیگر صرب‌ها از لحاظ نژادی «اسلاوهای جنوبی» هستند، در حالی که روس‌ها «اسلاوهای شمالی» می‌باشند. یعنی روس‌ها و صرب‌ها از نظر نژادی یکی هستند. خط فکری‌شان هم یکسان و از مذهب ارتودکس پیروی می‌کنند. صرب‌ها روزگاری بازوی روس‌ها در مرکز اروپا به شمار می‌رفتند. بر این اساس می‌توان گفت که یک دعوی «جنگ سرد» دیگری به بوسنی و هرزگوین کشیده شد. اما غربی‌ها برای این که صرب‌ها را از اردوگاه روسیه جدا کنند، و به سمت اردوگاه غرب بکشانند، مسلمانان یوگسلاوی سابق را و وجه المصلحه قرار دادند.

می‌خواهید بگویید بحرانی که در بوسنی و هرزگوین شروع شد، بر اثر ضعف و فروپاشی شوروی بوده است؟

اول در نتیجه فروپاشی شوروی و در مرحله بعد در نتیجه فروپاشی یوگسلاوی بوده است.

فروپاشی شوروی تا چه اندازه روی فروپاشی بالکان تأثیر گذار بود؟

تا وقتی که در اتحاد جماهیر شوروی ثبات و استحکام وجود

داشت، در اروپای شرقی درگیری رخ نمی‌داد. حدود بلوک شرق و بلوک غرب مشخص بود. مرزهای یوگسلاوی سابق متشکل از جمهوری‌های صربستان، کرواسی، اسلونی، بوسنی و هرزگوین و غیره در اردوگاه شرق مشخص بودند. مهمترین مسئله این است که وقتی شوروی از هم پاشید و بعد از آن یوگسلاوی از هم فرو پاشید، داستان ناتمام ماند. چون با فروپاشی شوروی تازه داستان شروع شده بود. مهمترین موقعیت برای پیشروی غرب در بلوک شرق از آن لحظه به وجود آمد. چون غربی‌ها بعد از فروپاشی شوروی و یوگسلاوی سابق، تازه به جمهوری‌های اروپای شرقی طمع کردند تا بتواند استیلای سیاسی، نظامی و فرهنگی خود را بر اروپای شرقی تحمیل نمایند و گسترش دهند. جنگ در بوسنی و هرزگوین ابتدا بین صرب‌ها و کروات‌ها بود که بعد از مدتی دامنگیر مسلمانان بوسنی و هرزگوین شد.

توافق دیتون چه اندازه توانست به مسلمانان بوسنی و هرزگوین استقلال دهد. تا چه اندازه برای مسلمانان این سرزمین ایده آل بود؟

در حقیقت موافقتنامه دیتون، اقدام فریبکارانه غرب برای متلاشی نمودن مسلمانان بوسنی و هرزگوین بود. در واقع جایزه غرب و آمریکایی‌ها به صرب‌ها بود تا بتوانند آن‌ها را به سمت خودشان جذب کنند.

اروپا هم در تحمیل توافق دیتون به مسلمانان بوسنی و هرزگوین شریک جرم بود؟

پرچم دار اصلی این توافق آمریکا بود و طبیعتا اروپا هم همراهی کرد. دعوی اصلی بحران فروپاشی یوگسلاوی، دعوا میان صرب‌ها و کروات‌ها بود. صرب‌ها به عنوان متولیان بلگراد و حاکم اصلی یوگسلاوی تمایل نداشتند کشورشان به عنوان یک کشور مقتدر و پیشرفته از هم پاشیده شود. بعد از این که فروپاشی شوروی رقم خورد، اعلام استقلال جمهوری‌های یوگسلاوی هم یک امر طبیعی بود. اسلونی کاتولیک با داشتن دو میلیون جمعیت قبل از سایر مناطق یوگسلاوی اعلام استقلال کرد. بعد از آن کرواسی و بعد از آن بوسنی و هرزگوین در زمان ریاست جمهوری علی عزت بیگوویچ اعلام استقلال کردند. آقای بیگوویچ



خروج زنان و کودکان بوسنیایی با کامیون‌های نیروهای حافظ صلح از سرنیتسا ۳۱ مارس ۱۹۹۳

آری، طرح دیتون به نفع صرب‌ها به وجود آمد. وقتی صرب‌ها داشتند همه مناطق را از دست می‌دادند، کلینتون به صحنه آمد و به مسلمانان هشدار داد که اگر از مرز ۵۱ درصد عقب نشینی نکنید، من شما را بمباران خواهم کرد. باید به مرزهای ۵۱ درصد و ۴۹ درصد عقب نشینی کنید. در حالی که صرب‌ها ۳۳ درصد جمعیت بوسنی و هرزگوین را تشکیل می‌دادند. بنابر این تنها اتفاقی که دیتون در صحنه بوسنی رقم زد، همین مسئله بود. لذا کشور جمهوری بوسنی و هرزگوین نابود شد. نام جمهوری بوسنی و هرزگوین فقط به بوسنی هرزگوین تبدیل شد. یعنی جمهوری بوسنی و هرزگوین به دو قسمت تبدیل شد. این اسامی از نظر حقوقی بار دارد. کلمه جمهوری از کل کشور برداشته شد. با این وصف ۴۹ درصد بوسنی و هرزگوین به نام جمهوری «صرب سکا» تغییر کرد. برای این تغییر و تحول به نام صرب‌ها سند زدند. در همین حال ۵۱ درصد این سرزمین به نام فدراسیون کروات-مسلمان تغییر کرد. در این فدراسیون اغلب سمت‌های دولتی و اداری بین مسلمانان و کروات‌ها با ۵۰ درصد تقسیم شد. در حالی که جمعیت کروات‌های بوسنی و هرزگوین یک سوم جمعیت مسلمانان است.

بنابر این با فشار آمریکایی‌ها به مسلمانان خیلی ظلم شد... در شرایطی که مسلمانان در حال پیروزی نهایی بودند با تهدید بمباران و نابودی سارایوو یک صلح تحمیلی را بستند و ۴۹ درصد از خاک جمهوری بوسنی و هرزگوین را به صورت سند شش دانگ به نام صرب‌ها ثبت کردند. بعد آن ۵۱ درصد باقی مانده را سند مشاع به نام مسلمان‌ها و کروات‌ها زدند. بعد یک دولت جامع ایجاد کردند که در آن صرب، مسلمان و کروات یک نماینده دارد. در حالی که در جمهوری صربستان همه مردم صرب هستند و در فدراسیون کروات و مسلمان همه مناصب ۵۰ درصد است.

❁ یعنی آمریکا حقوق مسلمانان را به این شکل پایمال کرد...

اینجوری مسلمانان را که اکثریت بودند و هنوز هم اکثریت هستند و هنوز هم اگر انتخابات عادلانه برگزار بشود، اکثریت با مسلمانان خواهد بود. اما آمریکا آمد و در یک ساختار خودساخته و تحمیلی بخشی از حکومت بوسنی را به مسلمانان واگذار کرد. در حالی که مسلمانان طبق فرایندهای دموکراتیک چون اکثریت بودند، می‌توانستند اکثریت حکومت را در اختیار داشته باشند. ■

چون غربی‌ها بعد از فروپاشی شوروی و یوگسلاوی سابق، تازه به جمهوری‌های اروپای شرقی طمع کردند تا بتوانند استیلای سیاسی، نظامی و فرهنگی خود را بر اروپای شرقی تحمیل نمایند و گسترش دهند



یعنی موجودیت کامل قوم مسلمان «بوشنیاکا» را از بین ببرند. تصمیم نهایی گرفته بودند که این موجودیت اصیل را از صحنه اروپا حذف کنند.

ولی بوسنیایی‌ها به مدت چهار سال با کمک جمهوری اسلامی ایران و تعداد بسیار محدودی از مسلمانان جهان مقاومت و موجودیت خود را حفظ کردند. برخی از کشورهای اسلامی فقط کمک‌های انساندوستانه تقدیم می‌کردند. جمعیت دو میلیون مسلمان علی‌رغم این‌که حدود ۲۳۰ هزار شهید و حدود ۶۰۰ هزار آواره دادند، جمعیت‌شان از حدود ۲ میلیون تن به حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار تن کاهش یافت. اما این موجودیت مقاومت و یکپارچگی خود را حفظ کرد. در چنین شرایطی دیتون چه کار کرد؟ وقتی صرب‌ها و کروات‌ها تمام زورشان را زدند و به نتیجه نرسیدند و مسلمانان با تقویت توان نظامی‌شان خود را سازماندهی کردند و موفق شدند بسیاری از سرزمین‌ها را باز پس بگیرند، ناگهان آمریکا آمد و گفت آتش بس کنید. اگر آتش بس نکنید و به صلح دیتون تن ندهید، من شما مسلمانان را بمباران می‌کنم. یعنی مداخله آمریکایی‌ها در چارچوب دیتون به نفع مسلمانان نبود.

❁ منظورتان زمانی که مسلمانان توانمند شدند آمریکا به نفع صرب‌ها و کروات‌ها دخالت کرد؟

مسلمانان بسیار قوی شده بودند و مناطق بسیاری را باز پس گرفتند. صرب‌ها در موضع ضعف قرار گرفته بودند و در حال عقب نشینی بودند و مسلمانان پیشروی می‌کردند و کل سرزمین بوسنی و هرزگوین را آزاد می‌کردند که دخالت آمریکا شروع شد. آمریکا در اجلاس رم علی‌عزت بگوویچ را تهدید کرد که اگر شما عقب نشینی نکنید و به محدوده مرزهای ۵۱ و ۴۹ بازنگردید، یعنی ۴۹ درصد مال صرب‌ها و ۵۱ درصد مال شما و کروات‌ها عقب نشینی نکنید نیروهای آمریکا بوسنی و سارایوو را بمباران خواهند کرد. یعنی دیتون صلحی را به نفع مسلمانان برقرار نکرد.

❁ این طرح در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون اتفاق افتاد؟

به تجزیه یوگسلاوی علاقه‌مند نبود. ولی وقتی اسلونی از پیکره یوگسلاوی جدا شد، آقای بگوویچ گفت اگر کرواسی هم اعلام استقلال کند، از آن به بعد ما هم جز اعلام استقلال چاره دیگری نخواهیم داشت. باید به سوی فراندوم حرکت کنیم و اگر مردم به استقلال کشورشان رأی موافق دادند، ما باید به آراء آنان احترام بگذاریم. مردم بوسنی ابتدا به ساکن تمایلی به استقلال کشورشان و فروپاشی فدراسیون یوگسلاوی را نداشتند. ولی وقتی اسلونی و کرواسی اعلام استقلال کردند، مسلمانان هم مجبور شدند، فراندوم برگزار کنند و استقلال کشورشان را اعلام نمایند.

❁ آیا اروپای غربی در تحریک کشورهای کاتولیک اسلونی و کرواسی برای نیل به استقلال‌شان نقشی داشت؟

دقیقا نقش داشت. تمام کشورهای غربی علاقه‌مند بودند در اتحاد جماهیری شوروی فروپاشی به وجود آید و به فرایند استقلال و تجزیه طلبی در اروپای شرقی کمک کنند. غربی‌ها همین الان هم آرزو دارند فدراسیون روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی تجزیه شود. بدون شک اگر روسیه تجزیه شود، قدرت جهانی آن کشور هم آسیب می‌بیند. لذا سیاست آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها برای تجزیه اقمار اتحاد جماهیر شوروی سابق و سرتاسر بلوک شرق همیشه دنبال می‌شده است.

خب توافق دیتون در فروپاشی یوگسلاوی چه نقشی داشت؟ وقتی کشورهای اسلونی، کرواسی و بوسنی و هرزگوین استقلال خود را اعلام کردند، ابتدا میان صربستان و کرواسی بر سر تصرف منطقه کراینا جنگ شروع شد. یک سوم جمعیت کرواسی و همه جمعیت ایالت کراینا صرب بودند. کروات‌ها و صرب‌ها با یکدیگر جنگیدند و بعد از گذشت مدتی به توافق رسیدند و گفتند بیایید به سراغ جمهوری بوسنی و هرزگوین برویم و این سرزمین را میان خود تقسیم کنیم. صرب‌ها از سمت شرق و کروات‌ها از طرف شمال به مدت چهار سال با تمام توان، به جان مسلمانان افتادند تا سرزمین بوسنی و هرزگوین را تصرف و میان خود تقسیم و مسلمانان را کاملا محو و نابود کنند.



ویژگی‌های شهید سرافراز بوسنی و هرزگوین رسول حیدری در گفت و گوی شاهدیاران با عباس حیدری برادر شهید

رسول حیدری روحیه حماسی، انقلابی و سلحشوری داشت

درآمد

با اعلام استقلال بوسنی و هرزگوین از یوگسلاوی سابق در آوریل سال ۱۹۹۲، جمهوری اسلامی ایران یکی از کشورهای جهان بود که این کشور نوپا را در تاریخ ۱۳۷۰/۱۲/۲۱ به رسمیت شناخت و بر لزوم حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی آن از سوی مجامع و محافل بین المللی مورد تأکید قرار داد. در آن برهه که اکثریت مسلمانان نمی دانستند جمهوری بوسنی و هرزگوین در چه موقعیتی از نقشه جغرافیایی جهان قرار دارد، و در آن حدود دو میلیون مسلمان زندگی می کنند، ناگهان این کشور مورد تاخت و تاز صرب‌های متعصب یوگسلاوی قرار گرفت و کشتارهای فجیعی به منظور از بین بردن هویت تاریخی مسلمانان به وقوع پیوست. با آغاز قتل عام‌ها و کشتارهای وحشتناک، صدها تن از جوانان غیور و پرشور ایرانی بر اساس تجربیاتی که در جنگ با متجاوزان عراقی کسب کرده بودند به همیاری هم کیشان خود شتافتند و تعدادی از آنان به خیل شهدای این سرزمین پیوستند. در این مصاحبه بخشی از زندگی سرشار از ایثار و مجاهدت رسول حیدری در بوسنی و هرزگوین که از زبان برادرش بیان شده با هم می خوانیم:

پاسداران کشاند. نمی‌توانست آرام و گوشه‌گیر باشد.

وقتی به عضویت سپاه در آمد درسش را ادامه داد؟

خیر، از موقعی که به عضویت سپاه پاسداران همدان در آمد درسش را کنار گذاشت. چون کارش پر مشغله بود. از وقتی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید ایشان دیپلم داشت. گمان کنم که به دلیل مشغله‌های زیاد وقت نداشت درسش را ادامه دهد. ولی بعد از پایان جنگ هشت ساله و انتقال ایشان به تهران، در دانشگاه امام حسین (ع) ثبت نام کرد و مشغول به تحصیل شد. موقع شهادتش هم دانشجویی دانشگاه سپاه پاسداران موسوم به دانشگاه امام حسین (ع) بود.

پس از تشکیل سپاه پاسداران ملایر، دلایل اعزام پیوسته برادران رسول حیدری به کردستان ایران و عراق چه بوده است؟ آیا در عملیات مبارزه با ضد انقلاب هم شرکت کرده بود؟

پس از تشکیل سپاه ملایر و خالی شدن شهر از وجود منافقین و ضد انقلاب، مسئولیت بخش اطلاعات سپاه همدان به رسول واگذار گردید. منتهی وقتی اوضاع کردستان نا آرام شد، ایشان را به کردستان اعزام کردند. چون رسول در غرب کشور خیلی فعال بود و از حضور ضد انقلاب در این منطقه شناخت و آگاهی کامل داشت. درباره جزئیات حضور و فعالیت رسول حیدری در کردستان می‌توانید با هم‌زمان ایشان گفت و گو کنید. به یاد دارم مدتی که پدرم در بستر بیماری زمینگیر شده بود، روزی فرمانده سپاه همدان به عیادت ایشان آمد و به رسول سفارش کرد در ملایر بماند و از پدر مراقبت کند. ولی مادرم به فرمانده سپاه گفت من از همسرم مراقبت می‌کنم و به رسول اجازه دهید به وظیفه ملی خود عمل کند. رسول مدتی هم در قالب نیروهای قرارگاه رمضان در سپاه پاسداران کرمانشاه فعالیت کرد و پس از توقف جنگ تحمیلی به تهران انتقال یافت و سرگرم تحصیل در دانشگاه امام حسین (ع) و از آن‌جا به بوسنی و هرگورین اعزام و سرانجام در قالب نیروی قدس به شهادت رسید.

تن از سپاهیان استان همدان به ملایر آمد و مرکزیت سپاه پاسداران ملایر را تشکیل داد.

آیا تشکیل سپاه پاسداران ملایر ابتکار شهید رسول حیدری بود، یا تصمیم نهایی سپاه استان همدان بوده است؟

بله در آن مقطع تعدادی از بچه‌های ملایری در سپاه پاسداران همدان حضور فعال داشتند و آن‌ها بنیانگذاران اولیه سپاه پاسداران ملایر به شمار می‌روند. بازگشت این بچه‌ها به ملایر با آشوب‌ها و عملیات تروریستی گروه‌های خود فروخته منافقین در این شهرستان مصادف بود. به یاد دارم به محض ورود بچه‌های سپاه به ملایر دستگیری و بازداشت منافقین شروع شد و پس از گذشت چند ماه آشوب و عملیات‌های تروریستی، فعالیت آن‌ها به کلی متوقف شد. شهید حیدری در پی آرام شدن اوضاع در ملایر از سوی سپاه پاسداران همدان به استان کردستان ایران، یا داخل کردستان عراق اعزام شد و در آن‌جا مسئولیت‌های کلیدی به عهده گرفت. بیشتر وقت خود را در کردستان عراق و در هماهنگی با گروه‌های انقلابی مخالف صدام صرف می‌کرد. وقتی به مرخصی به ملایر می‌آمد، خاطرات خود و آنچه از شمال عراق قابل گفتن بود، برای بچه‌های خانواده بازگو می‌کرد. هرچند اعضای خانواده به خصوص مادرم از دوری و مأموریت رسول در شمال عراق ناخرسند بودند، ولی بازگویی خاطرات ایشان جاذبه داشت و همگی به سخنان او گوش می‌دادند.

شهید حیدری به چه دلایلی در اوایل پیروزی انقلاب به سپاه پاسداران پیوست؟ در آن برهه نهادهای انقلابی متعددی مانند جهاد سازندگی و غیره وجود داشتند. چرا سپاه را انتخاب کرد؟ آیا به سپاه و فعالیت‌های نظامی علاقه داشت؟

در حقیقت رسول روحیه حماسی، انقلابی و سلحشوری داشت. از روحیه آرام و گوشه‌گیری که انسان در لاک خود فرورفته باشد، بیزار بود. همین روحیه حماسی رسول بود که ایشان را به سمت سپاه

در آغاز گفت و گو کمی از دوران فعالیت‌های جوانی و زندگی برادران رسول حیدری در ملایر و چگونگی پیوستن ایشان به انقلاب اسلامی، سپس به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بفرمایید؟

بسم الله الرحمن الرحيم: هنگام تحصیلات شهید رسول حیدری در مرحله دبیرستان، انقلاب اسلامی شروع شد و ایشان همچون جوانان پرشور آن مرحله در فعالیت‌های انقلابی مانند تظاهرات اعتراض آمیز و آتش زدن مراکز دولتی ستمشاهی در ملایر شرکت کرد. زمانی که در هنرستان در رشته برق درس می‌خواند، با تعدادی از جوانان به خصوص آموزگاران انقلابی زادگاه خود همفکری و فعالیت سیاسی می‌کرد. مادرم نقل کرده که شهید حیدری به کتاب نهج البلاغه و آموزه‌های ارزشمند امیر مؤمنان (ع) خیلی علاقه داشت. فرمایشات مولای متقیان را مطالعه و ملاک خود قرار داده بود. وقتی انقلاب اسلامی آغاز شد، رسول با تعدادی از جوانان انقلابی شهر ملایر جلسات فرهنگی و روشنگری آموزنده در خانه‌های یکدیگر در سطح شهر تشکیل می‌دادند و در پی آن به آگاه سازی جوانان می‌پرداختند. اگرچه شهروندان ملایری دیرتر از سایر شهرهای کشور به انقلاب پیوستند، ولی این جوانان همیشه در فعالیت‌های انقلابی پیشتاز بودند. رسول و تعداد اندکی از دوستان خود شبانه در خیابان‌ها تجمع و به مراکز دولتی حمله می‌کردند. وقتی مأموران پلیس از راه می‌رسیدند، انقلابیون متفرق می‌شدند.

وقتی انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، پدرم تصمیم گرفت رسول را برای ادامه تحصیلات دانشگاهی به آلمان اعزام کند. چون در آن مرحله یکی از خواهرانم در آلمان تحصیل می‌کرد. ولی برادرم شهید رسول حیدری اصرار داشت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خدمت کند. هیچ وقت به تحصیل در خارج از کشور تمایل نشان نداد و در کشور ماند و به خدمت به مردم ادامه داد. در آن مرحله سپاه پاسداران در ملایر مرکزیت نداشت و برادرم در آغاز راه به عضویت سپاه پاسداران همدان پیوست و به مدت یک سال در آن شهر خدمت کرد. رسول در آن مقطع به اتفاق چند



در حقیقت رسول روحیه حماسی، انقلابی و سلحشوری داشت. از روحیه آرام و گوشه‌گیری که انسان در لاک خود فرورفته باشد، بیزار بود. همین روحیه حماسی رسول بود که ایشان را به سمت سپاه پاسداران کشاند. نمی‌توانست آرام و گوشه‌گیر باشد.



شهید رسول حیدری برای پیوستن به سپاه پاسداران با خانواده هم مشورت کرد؟

مرحوم پدرم زیاد موافق حضور رسول در سپاه نبود. پدر دوست داشت رسول به تحصیلات دانشگاهی ادامه دهد. ولی مادرم که روحیه انقلابی داشت، با راهکار رسول و سایر بچه‌ها مخالفت نمی‌کرد. البته روابط ما بچه‌ها و مادرمان با پدرمان خیلی صمیمی بود. ولی وقتی بچه‌های انقلابی ملایر با منافقین درگیر می‌شدند، پدرم از روی دلسوزی و ابراز نگرانی می‌گفت مواظب خودتان باشید.

به عنوان یک برادر چه خاطره شیرینی از رسول دارید؟

اتفاقاً من و شهید رسول حیدری، دو برادر خیلی صمیمی بودیم. وقتی رسول به سپاه پیوست و ازدواج کرد و زندگی مستقل برای خود دست و پا کرد، همیشه سفارش پدر و مادر را به من می‌کرد. می‌گفت مواظب باش یک موقع احساس ناراحتی و تنهایی نکنند... به آنان رسیدگی کن... خب رسول در آن شرایط بیشتر وقت خود را در جبهه‌ها می‌گذراند و برای رسیدگی به پدر و مادر به من تکیه کرده بود. وقتی به ملایر می‌آمد و چند روزی در جمع خانواده می‌نشست، حضور گرم داشت. همه اعضای خانواده هم به او احترام می‌گذاشتند. چون رسول واقعا خدمت گزار بود. در دوران دفاع مقدس در اغلب عملیات‌های نظامی در جبهه، اعم از کردستان و در جبهه‌های جنوب شرکت داشت. از جبهه فاو و شرق بصره خاطره تعریف می‌کرد.

در چه موقعی رسول به قرارگاه رمضان پیوست و چه مسئولیت‌هایی به ایشان واگذار شد؟

چون مرکزیت قرارگاه رمضان در کردستان بود، اغلب مأموریت‌های چریکی و پارتیزانی به رسول واگذار می‌شده است. به طور مثال پس از توقف جنگ ایران و عراق و در مقابله با یورش منافقین در عملیات مرصاد شرکت داشت. من معتقدم زمانی که رسول در کردستان استقرار یافت و در قرارگاه رمضان مسئولیت گرفت، در اغلب عملیات‌های مسلحانه غرب کشور به خصوص در شمال عراق حضور داشت. اصولاً رسول

قبل از اعزام به بوسنی و هرزگوین، همیشه در جبهه غرب حضور داشت و در مبارزه با عوامل صدام و ضد انقلاب داخلی عمل می‌کرد. مرکز فعالیت ایشان در قرارگاه رمضان و سپاه قدس و تدارک عملیات‌های خارجی سپاه بود که از این طریق به بوسنی اعزام شد. در کردستان همیشه لباس کردی به تن داشت و به داخل خاک عراق رفت و آمد می‌کرد. گویا رسول به اندازه‌ای که با کردهای شمال عراق ارتباط داشت، با زبان کردی هم آشنا شده بود و به زبان آنان خوب صحبت می‌کرد.

چند سال با شهید رسول حیدری تفاوت سنی دارید؟

شهید رسول حیدری، چهارمین فرزند خانواده است و ۱۲ سال از من بزرگتر است. وقتی ایشان به شهادت رسید من ۲۱ ساله بودم. البته همه خواهران و برادران با یکدیگر همفکر و هماهنگ بودیم. خانواده‌مان یک خانواده مذهبی سنتی است که همه اصول و موازین دینی را رعایت می‌کنند. الآن هم همینطور هستیم. رسول خیلی آدم خون گرم، مهربان و جذاب بود. فراموش نمی‌کنم زمانی که در کردستان عراق حضور داشت، یک بار مخفیانه با کردهای عراقی به زیارت کربلا رفت و مهر و تسبیح کربلا برای خانواده آورد. رسول در مدتی که از بوسنی به ملایر مرخصی آمده بود، به مدت طولانی در کنار مادرم می‌نشست و از وضع زندگی مردم آن‌جا تعریف می‌کرد. از فعالیت‌های آموزشی و کمک رسانی بچه‌های سپاه پاسداران به مردم جنگ‌زده بوسنی تعریف می‌کرد.

گویا مرحومه مادرتان برای اعزام رسول به بوسنی و هرزگوین نظر موافق داشت؟

مادرمان در آخرین روزهای حیات به رسول گفت شما برای انقلاب و جنگ تحمیلی خیلی فعالیت کردید و الآن هم در دانشگاه درس می‌خوانید و بچه‌های شما بزرگ شده‌اند. در سال‌های گذشته همسرت همیشه تنها بوده و اکنون بیشتر از هر وقت دیگر به شما احتیاج دارد. اگر امکان دارد از رفتن به بوسنی و هرزگوین صرف نظر کنید. خب رسول به مادرم گفت که سپاه خواسته به بوسنی اعزام شوم و مردم مسلمان آن‌جا به کمک ما نیاز دارند. سرانجام مادرم را قبولاند که به بوسنی برود و به مسلمانان تحت محاصره کمک کند. وقتی تصمیم رسول برای رفتن به بوسنی قطعی شدم مادرم گفت من به رضای خدا تسلیم هستیم. هرچه خدا بخواهد همان می‌شود. رسول یک ساعت قبل از شهادت به مادرم زنگ زد و عید سعید غدیر را به ایشان تبریک گفت. چون مرحوم مادرم از سادات بود. مادرم و رسول در این تماس تلفنی خیلی گریه کردند. انگار شهادت رسول به آن دو الهام شده بود. ناگهان بعد از گذشت چند ساعت از این تماس تلفنی، خبر شهادت رسول از رادیو پخش شد. رادیو ابتدا گفت «مجید منتظری» در بوسنی به شهادت رسیده است.

ما ابتدا نمی‌دانستیم که مجید منتظری نام مستعار رسول حیدری است. وقتی مادرم خبر شهادت فرزندش را شنید گفت الهی «مادرش بمیرد».

برادران رسول حیدری برای اعزام به بوسنی علاقه‌مند بود یا به دستور سپاه پاسداران اعزام شد؟

خیر رسول شخصاً علاقه داشت به کمک مسلمانان تحت ستم بوسنی و هرزگوین بشتابد. از روحیه فداکاری و نوع دوستی برخوردار بود. در مدتی قبل از اعزام به آن سرزمین آرامش نداشت. بعد هم که در آن سرزمین مستقر شد، مشغول خدمتگزاری بود. رسول در آن کشور جنگ‌زده بر سر مسایل حلال و حرام خیلی اهمیت قایل بود. مدت اقامت رسول در بوسنی و هرزگوین بیش از ۹ ماه طول نکشید که به شهادت رسید.

گویا شهید رسول حیدری در دوران دفاع مقدس هم زخمی شده بود؟

شهید رسول حیدری در جبهه‌های جنگ تحمیلی حضور فعال داشت و من در آن مرحله کم سن و سال بودم. فقط شنیده‌ام که ایشان در مأموریتی در کردستان عراق حضور داشت، به طور اشتباهی توسط نیروهای خودی زخمی شده است.

خانواده حیدری به خصوص مادران موقعی که شنیدند رسول در بوسنی به شهادت رسیده چه واکنشی نشان دادند؟

همه افراد خانواده وقتی شنیدیم رسول به شهادت رسیده است، به تهران آمدیم تا پیکر برادرم را تحویل بگیریم و در مراسم تشییع و خاکسپاری ایشان شرکت کنیم. ابتدا به مادرم گفتیم که رسول زخمی شده است. چون رسول اولین فرزند پسر خانواده بود، نمی‌خواستیم ایشان غافلگیر شود. به صورت تدریجی به ایشان اطلاع دادیم که فرزندان به درجه رفیع شهادت نایل آمده است. حدود نیمه شب بود که پیکر شهید را از فرودگاه تحویل گرفتیم و سپس به ملایر منتقل کردیم. البته قبل از انتقال پیکر شهید به ملایر مراسم تشییع با شکوهی هم در نماز جمعه تهران در حضور نمازگزاران و همزمان شهید برگزار شد. ■

رسول یک ساعت قبل از شهادت به مادرم زنگ زد و عید سعید غدیر را به ایشان تبریک گفت. چون مرحوم مادرم از سادات بود. مادرم و رسول در این تماس تلفنی خیلی گریه کردند. انگار شهادت رسول به آن دو الهام شده بود.



زندگی نامه شهید بوسنی و هرزگوین رسول حیدری

درآمد

شهید رسول حیدری در فروردین سال ۱۳۳۹ در شهرستان ملایر تولد یافت و تحصیلات ابتدایی را در آن شهر و متوسطه را در اهواز به پایان رساند. در آستانه آغاز انقلاب اسلامی، پس از بازگشت به زادگاهش به انقلاب اسلامی پیوست و در هنرستان فنی مشغول تحصیل شد. حیدری در سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همدان درآمد و یک سال بعد با همکاری جمعی از دوستان، سپاه پاسداران ملایر را شکل داد و مسئولیت واحد اطلاعات آن را به عهده گرفت. با شروع غائله کردستان به مبارزه با ضد انقلاب در مناطق متعدد غرب کشور پرداخت. دو سال نگذشته بود که مسئولیت اطلاعات سپاه همدان را بر عهده گرفت. اما با آغاز جنگ تحمیلی، مناطق غرب کشور را برای مجاهدت انتخاب کرد و مسئولیت‌های سنگینی همچون اطلاعات قرارگاه رمضان و سپس فرماندهی گردان برون مرزی نیروی قدس را به عهده گرفت. شهید رسول حیدری پس از پایان جنگ تحمیلی، به ادامه تحصیل در رشته علوم سیاسی دانشگاه امام حسین (ع) پرداخت و دیری نپایید که با آغاز قتل عام مسلمانان بوسنی و هرزگوین توسط صرب‌های یوگسلاوی سابق تحصیلات را رها کرد و به کمک مسلمانان محروم مرکز اروپا شتافت و پس از ۹ ماه خدمت در خرداد ۱۳۷۲ در جاده ویسکو-زنیتسا، توسط شبه نظامیان کروات به درجه رفیع شهادت نایل شد. بخشی از زندگی این شهید گرانقدر را می‌خوانیم:



داشت. چون در تشکیل سپاه همدان با او آشنا شده بود و بعد از آن در سرپل ذهاب، همدوش او ماند. اصغر کلت کمری قشنگی به رسول هدیه داده بود که تا سال‌ها به یاد او نگهداری می‌کرد. اصغر چهل روز بعد از شروع جنگ شهید شد. چند روز بعد از شهادت برادرش اسماعیل، دلنگی رسول از نبود دوستانش به اندازه‌ای بود که آرزو می‌کرد زودتر به دیدارشان بشتابد و اولین کسی که به استقبالش می‌آید، اصغر یارمحمدی باشد. در اواخر سال ۱۳۶۱ رسول حیدری به سپاه پاسداران همدان فراخوانده شد. جایی که پیشتر او را ابوذر می‌شناختند. حال که مسئول واحد اطلاعات همدان شده است، کارهایش چند برابر افزایش یافته است. صبح زود می‌رود و شب به خانه بر می‌گردد. شنبه و جمعه و ایام تعطیل ندارد. همدان از یک طرف مسیر پشتیبانی جنگ است و از طرف دیگر مرکز سرمایه‌گذاری مناقضین به حساب می‌آید. ترورها در آن رونق دارد و یکی از استان‌های پرحادثه به شمار می‌آید. ترور چند معلم، انفجار اتوبوس پراز رزمنده با نارنجک، ترور چند شهروند عادی که حزب اللهی به نظر می‌رسیدند. رسول به همراه تیم ضربتی که داشت، مناقضان را شناسایی و هر کجا بودند دستگیرشان می‌کرد، حتی اگر در شهرهای دیگری مخفی شده بودند. در مدتی کوتاهی با گروه‌هایی که تشکیل داده بود، سرنخ‌های زیادی به دست می‌آورد و جلوی چند اتفاق را می‌گرفت. گروهی که مدت‌ها در پوشش چراغ‌سازی در نهبوند و پنهان از چشم مأموران ترور می‌کردند و ردپایی از خود باقی نمی‌گذاشتند، شناسایی و دستگیر می‌کرد. گزارش فعالیت‌ها و نتایج آن را در جلسات ماهانه در حضور مسئولان اطلاعات شهرهای مختلف استان همدان ارائه می‌شد. برنامه ریزی و سرعت عمل رسول و گروه او برای همه روشن بود. شاید آرام‌ترین دوره زندگی کاری رسول همین دورانی است که در همدان مستقر شده

در حیاط سپاه اعدام کردند. این کار باعث شد سایر منافقان دستگیر شده داوطلبانه اعتراف کنند. تخلیه اطلاعاتی و ثبت و ضبط اعتراف‌ها حدود ۲۰ روز طول کشید. تا آن مدت تعداد ۲۱ مورد انفجار در اماکن مختلف شهر ملایر و خانه افراد انقلابی و مسئولان شهر و سپاهی رخ داد. با این بازجویی‌ها کار تمام شد و تا سه ماه بعد در ملایر از مناقض خبری نبود.

رسول اغلب سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ را در جبهه سرپل ذهاب گذراند و خاطره آن روزها را در دفتر یادداشتش ثبت کرد که نشان می‌دهد چه شرایط متفاوتی را تجربه کرده است. بچه‌ها روزهایی را که باید در سنگر می‌ماندند و امکان حرکت نداشتند، لازم بود از قوطی‌های کنسرو تغذیه می‌کردند. منتظر می‌ماندند هوا تاریک و دید عراقی کاسته شود، تا خود را به توالت برسانند. روزهایی که تعداد جنازه‌ها زیاد می‌شد، تاب ماندن در سنگر را نداشتند. شب و روزهای شناسایی و جست و جوی پیر زنان و پیرمردهای اهل قصر شیرین و روستاهای اطراف که آواره شده بودند و حالا باید برای آن‌ها هم جای امن می‌یافتند.

رسول به چشم هم‌زمان و گروه‌هایی که برای شناسایی به او سپرده شده بودند، بی‌قرار و بی‌باک به نظر می‌رسید. موسی که بیشتر روزهایش را در کنار عمو رسول در سرپل ذهاب و قصر شیرین گذرانده بود، اکنون دل‌تنگ دوستانی است که در این مدت از دست داده است. تقی مؤمنی که روزهای اول جنگ در سرپل ذهاب باهم بودند و آر. پی. جی زدن را به رسول آموخته بود و نیز مهدی فریدی که روزهای زیادی را در سپاه همدان و قصر شیرین در کنار رسول گذرانده بود، ۱۰ روز بعد از شروع جنگ تحمیلی، وقتی کنار فرمانده گیلان غرب، زیر سایه چند درخت، نقشه عملیات را بررسی می‌کردند، ناگهان خمپاره‌ای فرود آمد و بساطشان را برچید. اما اصغر یارمحمدی از نظر رسول باهمه فرق

در ماه‌های بهمن و اسفند ۱۳۵۷ رابطه رسول حیدری با بچه‌های همدان بیشتر شد. تشکیلات آن‌ها با وجود شهید محراب آیت الله مدنی، با قوت بیشتری فعالیت می‌کرد. برای دستگیری افرادی که قبل از پیروزی انقلاب با رژیم پهلوی همکاری می‌کردند و باعث کشتار مردم شده بودند یا خوانین و زمین‌خواران از آن‌ها کمک می‌گرفتند، گسترش یافت. عوامل ضد انقلاب به شهرهای دیگری که کوه و جنگل داشت، متواری شده بودند. سپاه ملایر در آذر ۱۳۵۸ به طور رسمی با ۱۱ نفر تشکیل شد و رسول حیدری به عنوان عضو فعال، شب و روزش را در آن‌جا می‌گذراند. رسول در آن برهه هنوز هم برای انجام کارهایش از مادر اجازه می‌گرفت. بعدها که ازدواج کرد، از معصومه همسرش هم اجازه می‌گرفت. هر چند همیشه برای کاری که قصد انجام آن را داشت، رضایت‌شان را هر جور بود، جلب می‌کرد. پدر رسول هیچ وقت به شغل پسر راضی نشد. حاضر بود او را بفرستد به خارج از کشور که درس بخواند یا برایش مغازه باز کند. اما این چیزها رسول را راضی نمی‌کرد. می‌گفت شرایط جوری نیست که به فکر درس خواندن یا کار دیگر باشد. با شروع جنگ روی این حرفش بیشتر تاکید می‌کرد. رسول بارها جوابش این بود: من همین الان دانشگاهی هستم تا مدرک بگیرم». احساس این بود که تجربه هایش از چیزهایی که قرار است سرکلاس درس یاد بگیرد، با ارزشتر است. شاید ملایر یکی از معدود شهرهایی بود که خیلی زود توانست اعضای گروهک‌های ضد انقلاب را کنترل و مناقضان را دستگیر کند و جلوی خیلی از اتفاق‌های بعدی را بگیرد.

هشتم تیرماه سال ۱۳۶۰، بعد از فاجعه انفجار حزب جمهوری اسلامی و شهادت ۷۲ تن از مسئولان نظام، رسول به همراه یک تیم، پرونده‌هایی را که در این مدت تشکیل داده بودند به جریان انداختند. عملیات ضربتی از ساعت ۹ شب آغاز شد و ۹۰ نفر را تا بامداد روز بعد در ملایر دستگیر و به ساختمان سپاه انتقال دادند. بازداشتگاه‌ها را از قبل تقسیم بندی و آماده کرده بودند. بازداشتگاه زنان را از مردان جدا کرده و برای نگهداری زنان مناقض، خانم‌هایی را به همکاری آوردند. ساعت چهار بامداد نهم تیرماه یکی از مناقضان را که چندین سه راهی در خانه‌ها پرتاب کرده بود، به حکم حاکم شرع

بعد از فاجعه انفجار حزب جمهوری اسلامی و شهادت ۷۲ تن از مسئولان نظام، رسول به همراه یک تیم، پرونده‌هایی را که تشکیل داده بودند به جریان انداختند. عملیات ضربتی از ساعت ۹ شب هشتم تیر آغاز شد و ۹۰ نفر را تا بامداد روز بعد در ملایر دستگیر و به ساختمان سپاه انتقال دادند



و تشریفات هم نمی‌خواست. نیازش فقط پول بود و شناخت برای پیدا کردن بازوان کمکی که همان کردهای مبارز و عشایر بودند. به ارتباط عمیق نیاز داشت تا بتواند برنامه‌ها را با کمک این گروه‌ها عملی کند. تجربه یک ایرانی خوب جواب داده بود و اگر می‌توانستند در عراق همراه معارضین عراقی از این تجربه استفاده کنند، اهداف جبهه‌های جنگ نا منظم در غرب و جنوب بهتر می‌توانست پیش برود.

در تابستان سال ۱۳۶۳ و پس از گذشت چند ماه از عملیات خیبر و آغاز عملیات بدر، قرارگاه رمضان با این تصمیم در چند منطقه مرز مشترک با عراق قرارگاه‌های فرعی تشکیل داد. چگونگی برقراری ارتباط و چه کسی کارها را ساماندهی کند، کار ساده‌ای نبود. شمس گفته بود برای تحقق این کار کسانی را می‌خواهد که بی سر باشند. دل از همه چیز کنده باشند و بتوانند بین مردم عراق کاری کنند. قرارگاه رمضان با این ایده در شمال غرب با فرماندهی هدایت و سپس شمس در شش محور پا گرفت که محور جوانرود را به رسول حیدری سپردند. جایی که نیاز به ارتباطات سیاسی، نظامی و امنیتی داشت. همه می‌دانستند که رسول در شناخت و

دلبستگی‌های آن‌ها توهین نشود. باید آگاه می‌شدند که درختان گل زرد درون قبرستان‌ها حرمت دارد و چیدن آن‌ها گناه است. فیلم‌هایی را که از مناطق مختلف یا در عملیات گرفته بودند، دسته بندی کرده و برای آشنایی کسانی که قرار بود برای مأموریت به کردستان اعزام شوند، پخش می‌کردند.

برای نیروهای اعزامی توضیح می‌دادند که این مناطق چه موقعیت جغرافیایی دارند، محصولات کشاورزی، راه‌های ارتباطی، زبان و گویش، آداب و رسوم و سایر خصوصاتی که اگر می‌دانستند در برقراری ارتباطشان مؤثر بود، برای داوطلبان شرح می‌دادند. دقت نظر در کوچک‌ترین کارهایی که می‌توانست نقطه وصل باشد یا ارتباط را قطع کند از چشم رسول دور نبود. او همه این نکات را رعایت می‌کرد. آن قدر که به او می‌گفتند «کاک رسول» انگار قلقشان دستش آمده بود. با کسانی دم خور و همراه شده بود که گروه‌های قبلی نتوانسته بودند تحملش کنند. می‌گفت کسی می‌تواند با او کار کند که خوب توانسته باشد با شاگرد شوفرها هم ارتباط برقرار کند. رسول وقتی پایش به جایی می‌رسید، چند دقیقه نگذشته که با چند نفر رفیق می‌شد و اطلاعات خوبی از آن‌ها به دست می‌آورد. خواه قهوه خانه باشد یا دکه بین راه. شرایط بدنی و قیافه ظاهری او طوری بود که برای کسی شکی باقی نمی‌گذاشت که او یک شهروند کرد است.

افزون بر آن با مردم هر منطقه ارتباط برقرار می‌کرد تا نیازهایشان را بشناسد و تا جایی که می‌تواند برطرف کند. تهیه دارو و ساخت حمام و توالت کارهایی بود که در این مناطق با کمک گروهی که همراهش بودند انجام می‌داد. دیگر دم‌خورشان شده بود و ساکن کوه و تپه. از وقتی که تصمیم گرفته شد با جنگ چریکی، کمبوندهای جبهه اصلی غرب و جنوب را برطرف کنند. رسول موافق پر و پا قرص این طرح شده بود. چرا که چریک به زمین وابستگی نداشت، چابک بود، تدارکات

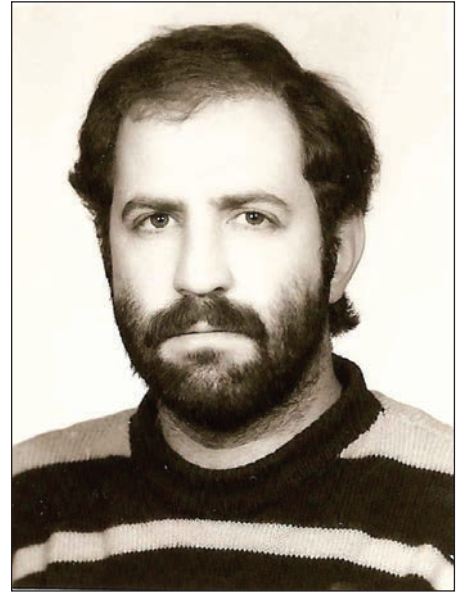
بود. اغلب شب‌ها را در کنار خانواده می‌گذراند. نوروز سال ۱۳۶۲ را خانواده در کنار هم تحویل کردند. بعد از آن تا سال‌های متمادی مشابه این لحظات را کیلومترها دور از هم و با همفکری گذراندند.

رسول حیدری با کردهای شمال عراق زود می‌جوشید، آداب و رسومشان را رعایت می‌کرد و مثل آن‌ها لباس می‌پوشید. کت کوتاه چسبان و شال بلندی که به دور کمر می‌بستند، هم زخم بندشان بود و هم محافظ خنجرری که دور آن پنهان می‌کردند. کرباس سفید یا سیاه یک و نیم متری را دور مچ دست می‌پیچید و شلوار گشادشان را می‌پوشید تا خس و خاشاک وارد پاچه نشود. سپس جوراب پشم بز را روی آن می‌پوشید. لباس جنگی خاکی رنگی هم داشت که از کردها گرفته بود. این لباس را از موی بز می‌بافتند و می‌پوشیدند.

در سال ۱۳۶۶ وقتی رسول جانشین اطلاعات قرارگاه رمضان شد، اتاق آموزش برپا کرد تا گروه‌هایی را که قرار بود به کردستان اعزام شوند، آموزش ببینند و مسائلی را در برخورد با مردم و مبارزان کردستان عراق رعایت کنند. شرایط جغرافیایی منطقه از کوه‌های بلند، جنگل‌های انبوه تشکیل شده بود. مردمی که در این مناطق کوهستانی زندگی می‌کنند، به خاطر این شرایط روحیات ویژه خودشان را داشتند. لازم بود از کودکی با جنگ چه در رویارویی با طبیعت سخت و چه با اشرار منطقه آشنا می‌شدند. به همین دلیل تفنگ برای این

مردم وسیله مقدسی به حساب می‌آید. عشایر مناطق کردستان، خصلتی مهم‌تر از شجاعت نداشتند. اگر کسی اطلاعات دانشمندان عالم را داشت، اما در عین حال ترسو باشد، سوارکاری و تیراندازی نداند و مرد عمل نباشد، مردم اعتماد و اعتنایی به او نمی‌کردند. افرادی که برای عملیات برون مرزی به کردستان عراق اعزام می‌شدند، باید برای برخورد مناسب با چنین فرهنگی آماده می‌شدند. آداب و رسوم آن‌ها را می‌شناختند تا ندانسته با رفتار نا آگاهانه به

در اواخر سال ۱۳۶۱ رسول حیدری به سپاه پاسداران همدان فراخوانده شد. جایی که پیشتر او را ابوذر می‌شناختند. حال که مسئول واحد اطلاعات همدان شده است، کارهایش چند برابر افزایش یافته بود. صبح زود می‌رفت و شب به خانه باز می‌گشت. شنبه و جمعه و ایام تعطیل نداشت



جذب افراد مهارت ویژه‌ای دارد. رسول می‌گفت: انگار از این جا بهشت پیداست، آدم از بند دنیا رها می‌شود. ستاد قرارگاه رمضان در شهر میوان قرار داشت. بعد از مدتی قرار شد محل استقرار رسول و اعضای تیم او در آن جا باشد. گفته بودند اتاق‌ها را خالی کنید و به میوان بیایید. مجید که مسئول پشتیبانی رسول شده بود، به تازگی نامزد کرده بود و دیر به دیر پیدایش می‌شد. رسول فرستاده بود دنبالش که هرچه زودتر خودش را برساند. دومه غیبت او قابل توجه نبود. رسول در حین کار با کسی شوخی نداشت، اما در عین حال دل رحم بود. نمی‌توانست غم کسی را ببیند. هرکس با رسول چند ماه کار می‌کرد، خصوصیات او را می‌شناخت. از ناحقی دردش می‌آمد. بعد از عملیات ظفر پنج که با همکاری مسعود بارزانی انجام دادند، خیلی‌ها برافروختگی رسول را دیده بودند. خودش را ملامت می‌کرد. هر چند مردم استان دهوک از ورود نیروهای ایرانی خوشحال شده بودند و به استقبالشان آمدند و دست‌شان را فشردند و به نشانه سرسلامتی صلوات فرستادند.

این بار قرار بود رسول با گروهی از اعضای حزب الدعوة عراق برای مذاکرات گسترش همکاری به یکی از مناطق کردنشین به مأموریت برود. قبل از او عده‌ای برای

در تابستان سال ۱۳۶۳ و پس از گذشت چند ماه از عملیات خیبر و آغاز عملیات بدر، قرارگاه رمضان تصمیم گرفت در چند منطقه مرز مشترک با عراق قرارگاه‌های فرعی تشکیل دهد. چگونگی برقراری ارتباط و ساماندهی کار ساده‌ای نبود. شمس گفته بود برای تحقق این کار کسانی را می‌خواهد که بی سر باشند

شناسایی رفته بودند. مسئولیت این تیم از نظر فراهم کردن امکانات و کسب اطلاعات با رسول بود. مرحله اول استقرار بچه‌های تیم شهر بارزان بود. شهر کوچک و خالی از سکنه و زادگاه ملا مصطفی بارزانی بود. در خانه‌ای که خودشان با چوب درخت ساخته بودند. مرحله دوم روستای سیدره در کنار مقر کردهای پارتی یا همان بارزانی‌ها بود. با حزب الدعوة اسلامی توافق کرده بودند هم‌پای هم باشند. مسیر لولان - حیات، مرز مشترک عراق و ترکیه را پشت سر گذاشتند. قرارشان بارزان در پوشش حزب الدعوة بود، و نه هیئت ایرانی. ابتدا وارد سیدره در منطقه زاخو شدند. حدود ۴۰ پالان از امکانات خود را بار قاطرها کردند. تابستان بود و مسیر سنگلاخی و سخت. این مسیر را به این دلیل انتخاب کرده بودند که از کمین دشمن آزاد باشد. برآورد زمانی شان تا رسیدن به بارزان حدود ۱۰ تا ۱۵ روز بود. به هر روستا که می‌رسیدند، یکی از اعضای حزب الدعوة با مسئول روستا حرف می‌زد و موافقت او را می‌گرفت که این گروه را پناه دهد. هر چند نفری بین خانواده‌ها تقسیم می‌شد. خانواده‌های کرد به ازای این خدمت، پول دریافت می‌کردند و چند وعده غذایی و لوازم استراحت بچه‌ها را فراهم می‌کردند.

یکی از بچه‌های حزب الدعوة طرف دیگر اتاق نشسته بود و با اسلحه خود بازی می‌کرد. ناگهان چهار گلوله تیر شلیک شد که یکی از آن‌ها به باسن رسول اصابت کرد. همه دستپاچه شدند و از روستا قاطری آوردند و رسول را روی آن خواباندند. چون نمی‌توانست بنشیند، و مأموریت را ادامه دهد، باید با این وضعیت به میوان بر می‌گشت. آن شب یکی از سخت‌ترین شب‌های مأموریت برون مرزی رسول بود. در این شرایط به صادق اصرار کرد با گروهی از اعضای حزب الدعوة برای مذاکره به بارزان برود تا کار ناتمام نماند. آن‌ها رفتند و رسول با چند نفر دیگر برگشت. مسیر راه با قاطر بین روستاهای کردنشین شمال عراق حدود پنج ساعت راه پیاده بود. از دکتر و درمانگاه هم خبری نبود. رسول را شبانگاه در اتاقکی در بین راه خواباندند و کسی را که تزیقات بلد بود، بالای سر رسول آوردند. روستا برق نداشت و با چراغ فانوس تیر را از باسن او بدون بیهوشی بیرون آوردند.

به علت فشار مسیرهای سنگلاخ روستایی، زخم جوش نمی‌خورد و باسن رسول عفونت کرد و به ناچار ۱۸ روز در سیدره ماند. پزشکی از عشیره گلی روزانه او را معاینه می‌کرد و زخمش را می‌بست. سنگ ریزه‌هایی با فشنگ وارد بدنش شده بود و پزشک نتوانست آن‌ها را بیرون بکشد. رسول در دفتر یادداشتی که به همراه داشت، گزارش‌های روزانه‌اش را در آن می‌نوشت. بعد از استراحت سه ماهه به جانورود بازگشت. اما هنوز نمی‌توانست خوب راه برود. لاغر شده بود و عصا به دست داشت. عید نوروز این سال خانواده هم بدون حضور رسول گذشت. نامه تبریک سال نو دیر هنگام و بعد از عید به دست خانواده رسید. دوست داشت تاریخ‌های مهم زندگی مشترکشان را فراموش نکند.

گاهی به دیگران می‌سپرد از طرف او هدیه بخرند و در فلان تاریخ به معصومه یا بچه‌ها برسانند.

رسول همیشه به فکر جغرافیای کشورهای اسلامی بود. عراق، لبنان، کشمیر، افغانستان و حالا بوسنی و هرزگوین، تکالیف تحقیق در کلاس‌هایش را در همین حوزه‌ها تعریف می‌کرد. از زمان آغاز جنگ در بوسنی تمام فکر و ذکرش این شده بود که بدانند چیزهایی که از رسانه در این باره بیخس می‌شود چقدر به واقعیت نزدیک است. وقتی شنید شمس تازه از بوسنی برگشته است، خودش را به او رساند. شمس گفت باسه نفر دیگر به بوسنی رفته بود. یک ماه آن‌جا بودیم و شرایط را بررسی کردیم. وقتی برگشتیم نامه درخواست کمک نظامیان بوسنیایی را به شورای امنیت ملی کشور منتقل کردیم. آن‌ها تعداد ۵۰ نیروی زبده برای آموزش و پشتیبانی خواسته بودند. شورای امنیت پذیرفت و مرا مأمور کرد این کار را به انجام برسانم. برای مأموریت بوسنی و هرزگوین به دنبال افرادی بودم که از مسائل آموزش و پشتیبانی رزم آگاهی داشته باشند. به سراغ افرادی رفتم که در آن زمان به این کارها مشغول بودند. به رسول حیدری و بعضی از دوستان که درس می‌خواندند فکر نکرده بودم. سرانجام روزی رسول به سراغ آمد و گفت: «طاقم طاق شده، شب‌ها که اخبار تلویزیون را می‌بینم نمی‌توانم تحمل کنم که بر سر یک عده مسلمان این بلاها بیاید و من در امنیت باشم. هر جور هست باید مرا با خودتان ببرید».

در خرداد سال ۱۳۷۱ ستاد کمک رسانی به مردم بوسنی با نام مقدس الزهرا (س) تشکیل شد و مسئولیت‌های آن مشخص گردید: آیت الله احمد جنتی نماینده مقام رهبری در بوسنی و هرزگوین، ابو الحسن نواب مسئول شورای پشتیبانی و شمس فرمانده عملیات و رسول حیدری جانشین شمس شده بود. سرانجام رسول و چند نفر دیگر در دوره آموزش فشرده یک هفته‌ای در پادگان امام علی (ع) شرکت کردند تا آماده اعزام شوند. محمد جواد آسایش، سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در بلگراد، جغرافیای منطقه بالکان را برای بچه‌ها تشریح می‌کرد. بی‌طرف از کارکنان وزارت امور خارجه زبان بوسنیایی آموزش می‌داد. رسول به زودی این جماعات را فراگفت: «ما به بوسنی می‌رویم و با صرب‌ها می‌جنگیم».

یکی از همراهان رسول حیدری نقل کرده وقتی به فرودگاه زاگرب رسیدیم، نیروهای موسوم به «خط نجات» به استقبالمان آمدند. بوسنیایی‌هایی بودند که مسئولیت داشتند ما را از کرواسی به بوسنی ببرند. در مسیر راه ما را به مسجدی بردند که آواره‌های بوسنیایی در آن اسکان داده بودند. دیدن این صحنه‌ها دردآور بود. بعد از اولین مواجهه‌مان با وضعیت مردم، ما را به میدان اسب دوانی بردند و برایمان بستنی خریدند. هنوز یک قاشق بستنی از گلوبان پایین نرفته بود که اصرارهای رسول شروع شد. می‌خواست زودتر خودمان را به بوسنی برسانیم. همراهان می‌گفتند فردا صبح بهتر است، اما به اصرار او دم غروب با یک ماشین گلف



آموزش به ایران بیاید و درباره زمان و چگونگی آغاز آموزش به تبادل نظر بپردازند. پیشنهاد برپایی دوره‌های آموزشی شش ماهه در ایران از نظر سلیمان چلیکویچ زمان زیادی بود. هیچ کس فکر نمی‌کرد جنگ در بوسنی بیش از شش ماه طول بکشد. به قدری آموزش می‌خواستند که جوان‌ها بتوانند اسلحه به دست گیرند و از کشورشان دفاع کنند. بنابراین دوره‌های ۱۵ روزه تعریف کردند تا نیروهای مردمی برای ورود به جبهه آمادگی داشته باشند.

رسول حیدری در بوسنی و هرزگوین روزهای پر مشغله داشت. باید براساس روابط و اعتماد و تبادل نظر برنامه‌ریزی کند و کارها را سامان دهد. آموزش‌ها را با کمک تیم‌های تخصصی که آمده‌اند تدارک ببیند و کمک رسانی به مردم را نظم بخشد. هر روز از شهری به شهر دیگر در جاده‌های کوهستانی، رودهای پر آب و فاصله‌های طولانی تردد می‌کرد. البته خدمت رسانی به مردم کار آسانی نبود. فاصله بین شهرها و روستاها زیاد بود. مسیرهای کوهستانی صعب العبور و جاده‌هایی خاکی و نبود سوخت کافی، نیروهای کمک رسان را مستأصل می‌کرد. به خصوص که باید مراقب چراغ‌های قرمز ماشین هم بودند که موقع ترمز گرفتن روشن نشوند و هدف دشمن قرار نگیرند. زمستان طولانی بوسنی هم کارها را سخت‌تر کرده بود. شش ماه از سال زمستان بود و در این شرایط جنگی.

با وجود موتورخانه مرکزی در شهرهای بزرگ، باید خانه‌های مردم را باذغال سنگ و چوب به جای مازوت و گازوییل و گاز گرم می‌کردند. همه فعالیت‌هایی که در دفتر کمک رسانی ایرانی‌ها انجام می‌شد، با هماهنگی مسئولان شهری بود و این برای مسئولان بوسنیایی مطلوب بود. کارها نظم بیشتری می‌گرفت و نتیجه بیشتری به دنبال داشت. گروه‌های دیگری که از کشورهای اسلامی برای کمک رسانی آمده بودند

و رفتاری نزدیک‌ترین فرهنگ به شیعه و ایران باشند. بچه‌ها به همین دلیل خیلی زود توانستند با مردم و روحانیون آن‌جا ارتباط برقرار کنند. اما نظامی‌ها به آن‌ها روی خوش نشان نمی‌دادند. به هر حال ارتباط با «قوات المسلمین» یکی از برنامه‌هایی بود که رسول دنبال می‌کرد. بعدها فهمید که ساماندهی قوت، بیشتر با افندی‌هایی است که به عنوان معاون لجستیک، معاون آموزش، معاون عقیدتی مسئولیت‌های مختلف دارند. معاونان نظامی و عملیاتی آن‌ها ارتشی بودند که رسول خیلی زود با خلیل برزینا معاون عملیات قوت ارتباط برقرار کرد. او نظامی و درویش مسلک و مذهبی بود. معاون عقیدتی آن‌ها هم سلیمان چلیکویچ بود. سلیمان که موقعیت جغرافیایی و روحیانی ایران را می‌شناخت، زود هنگام به برقراری ارتباط با ایرانیان تمایل نشان داد. او مردی ۵۰ ساله و با قامتی بلند و کلاهی مانند قاریان مصری به سر می‌گذاشت و عبایی به دوش می‌انداخت. او نخستین ملاقاتش با رسول را این طور تعریف کرده است: در آغاز سال ۱۹۹۲ در زنیسا خبردار شدم گروهی ایرانی آمده‌اند به ما کمک کنند. سلیمان به همراه گروهی نزد رسول رفت و پرسید: چه چیزهایی نیاز دارید؟

رسول پرسید: شما از کجا آمده‌اید؟ آیا پیامبر شما حضرت محمد (ص) است؟»
سلیمان خندید و گفت: خدای ما الله است، پیامبر ما محمد و کتاب‌مان قرآن است.

رسول گفت: پس می‌توانیم با هم همکاری کنیم. چه چیزهایی نیاز دارید؟

سلیمان گفت: به سه چیز نیاز داریم: اسلحه و غذا و آموزش. به میزانی که هر رزمنده یک قبضه اسلحه داشته باشد. غذا به اندازه‌ای که توان ادامه زندگی کند. آموزش ببیند، تا اسلحه دست بگیرد و با دشمن بجنگد. با این وصف قرار شد سلیمان افندی به زودی با مسئول تیم

به راه افتادیم. در مسیر زاگرب به اسپلیت، ماشین را گذاشتیم روی لنج و حدود ۱۰۰ متر عبور کردیم. در اسپلیت پلیس کرواسی ما را متوقف کرد و اجازه عبور نداد. کنار ساحل اردوگاهی وجود داشت که آوارگان بوسنیایی در آن اسکان داده شده بودند.

آقایی که به همراه رسول آمده بود نقل کرده است: خانمی را دیدیم که صرب‌ها فرزندان و شوهرش را سر بریده بودند. ملاقات با این زن درد کشیده از لحاظ روحی برای ما سنگین بود. وقتی فهمید ما برای کمک به مردم بوسنی آمده‌ایم، ما را به چشم ناجی نگاه کرد و خواست ما را در آغوش بگیرد. با تمام احساسات بلاهایی را که بر سرشان آمده بود تعریف کرد. بچه‌ها حرف‌هایش را به فارسی ترجمه می‌کردند. اما بدون ترجمه هم می‌شد عمق فاجعه را حس کرد. بعد از بازگشت از اردوگاه از فرط ناراحتی تا ساعت‌ها هیچ کدام مان قادر نبودیم حرف بزنیم. تمام اتفاقاتی که در این مدت از تلویزیون دیده یا شنیده بودیم، حالا از نزدیک از زبان‌شان می‌شنیدیم. نمی‌دانستیم در بوسنی قرار است صحنه‌هایی را ببینیم که وقتی یادمان می‌آید، اشکمان می‌ریزد. بعضی از کسانی که برای کمک به بوسنی آمده بودند وقتی این چیزها را می‌دیدند به قدری برایشان سخت بود که نتوانستند بمانند و به کشور بازگشتند.

بچه‌های اعزامی در مدرسه‌ای استقرار یافتند که برای آموزش نظامی جوانان بوسنیایی در اختیارشان گذاشته شده بود. مهمترین فعالیت‌های این گروه، سیاسی، فرهنگی و امنیتی در محور ویسوکو و زنیسا بود که مسئولیتش برعهده رسول بود. چند دفتر دیگر در شهرهای کاکانی و پارایچ وجود داشت که به امر کمک رسانی می‌پرداختند. کاکانی از ویسوکو بزرگتر بود، و نیروهای بیشتری در آن مشغول به کار بودند. جوان‌های فعالتری داشت و مردمش انسجام گروهی داشتند. وقتی رسول امکانات کاکانی را شناخت، با مرکز آن‌جا ارتباط برقرار کرد تا یکی از مقرهایشان بشود. این طور هم شد و خیلی زود روابطشان با ایرانی‌ها جوش خورد. مهمترین کار رسول شناسایی گروه‌ها و افرادی بود که می‌توانستند حلقه وصل با مردمی باشند که به آموزش و پشتیبانی نیاز داشتند.

شاید فرهنگ مردم بوسنی و هرزگوین از نظر تاریخی

رسول همیشه به فکر اوضاع عراق، لبنان، کشمیر، افغانستان و حالا بوسنی بود. تکالیف تحقیق در کلاس‌هایش را در همین حوزه‌ها تعریف می‌کرد. از زمان آغاز جنگ در بوسنی تمام فکر و ذکرش این شده بود که بداند چیزهایی که از رسانه‌ها پخش می‌شود چقدر به واقعیت نزدیک است



خدمت به مسلمانان بوسنی و هرزگوین با فرهنگ غالب اروپایی کار ساده‌ای نبود. برخی از زنان حجاب نداشتند و در مهمانی‌ها مشروب سرو می‌شد. به همین خاطر بعضی از ایرانی‌ها کناره می‌گرفتند. اما رسول دعوت‌شان را رد نمی‌کرد. پا به پایشان سیگار می‌کشید و قهوه می‌نوشتید. آن‌ها گاهی تعجب می‌کردند که مگر شما مجاهد نیستید؟ منظورشان از مجاهد در اصل مجاهدان القاعده بود که سیگار را حرام کرده بودند. رسول گفت: ما مجاهد ایرانی هستیم، یک ایرانی بوسنیایی. همین چیزها بود که اشتیاق سربازان بوسنیایی را به ایرانی‌ها زیاد کرده بود. همین سادگی و آسان‌گیری بدون چارچوب هم نبود. سلیمان می‌گوید: رسول وارد بحث‌های عقیدتی نمی‌شد و بحث شیعه و سنی را به رخمان نمی‌کشید. او و دوستانش نیروهای مان را آموزش می‌دادند و در صف ما نماز می‌خواندند. گاهی به بهانه بازی شطرنج زیر گوش‌شان چیزهایی که اسلام حرام کرده زمزمه می‌کرد. می‌گفت در اسلام مشروب حرام است و دست دادن زن و مرد درست نیست. این حرف‌ها

بیفایده نبود. باعث شده بود در حضور او نوشیدنی حلال بیاورند و مراعات حجاب زن‌هایشان را بکنند. اغلب مبارزان بوسنیایی با دوست دخترشان در اردوگاه تمرینات رزمی قرار ملاقات می‌گذاشتند. از پشت توری‌های مشبک و سیم خاردارها ساعت‌ها با هم حرف می‌زدند و درد و دل می‌گفتند. به هر حال فرهنگ اروپایی و سایه سال‌ها حکومت کمونیستی کار خودش را کرده بود. یکی از اولین کارهایی که رسول در بوسنی آغاز کرد این بود که دار القرآن را با کمک مجید جاودانی راه انداخت تا بچه‌های بوسنیایی را آموزش دهند. وقتی می‌دید بچه‌ها با صدای زیبا آیات قرآن می‌خوانند چقدر سر ذوق می‌آمد. بچه‌های بوسنی را مثل بچه‌های خودش دوست داشت و تربیت‌شان برایش مهم بود. حاضر بود هر قدر لازم است پول خرج شود تا بچه‌ها با واقعیت دین آشنا شوند و اسلام را دوست داشته باشند. بعد از کارهای روزانه کنار بچه‌ها می‌نشست و با آن‌ها حرف می‌زد. شکلات می‌آورد و دست به سر و گوش‌شان می‌کشید. با این حال از کمک به تیم آموزش غافل نبود. رسول حیدری در بوسنی کلاس درس دایر کرد و بیشتر درس کمین و ضد کمین آموزش می‌داد. گاهی که عملیاتی رخ می‌داد در کنار رزمندگان بوسنی شرکت می‌کرد. وقتی شنید شهر یانیسه در تراونیک در آستانه سقوط قرار گرفته، با چند نفر از نیروهای ایرانی و بوسنیایی برای شناسایی به آن جا رفت. به قدری جلو رفته بود که سربازان بوسنیایی از ترس‌شان عقب مانده بودند. برای تقویت روحیه رزمندگان بوسنیایی از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد. وقتی شنید صرب‌ها به جبهه دوبوی آمده‌اند و تانک مستقر کرده‌اند، از دلال‌های محلی یک قبضه آر. پی. جی. باسه گلوله خرید و رزمندگان محلی را مسلح کرد. همین سه گلوله کار ساز شد و تانک‌های دشمن عقب نشینی کردند.

گروه‌های ایرانی که به مرور زمان وارد بوسنی شدند به رسول خرده می‌گرفتند که چرا کت و شلوار نمی‌پوشد

شهید شده است.

سپس خانم داغ دیده به سازمان «مرحمت» رفت و به عنوان کمک رسان به خانواده شهید مشغول به کار شد. این زن بعد از شهادت رسول باهیتی از مسئولان ویسکو برای تسلیت به ایران آمدند و با خانواده رسول ملاقات کردند. باهمان حرفهایی که یاد گرفته بود و باور داشت، سعی می‌کرد معصومه را دلداری دهد. می‌گفت خودش را مدیون ایرانی‌ها می‌داند. رسول بیش از هر چیز به ارتباط با مردم و کمک به برآوردن نیازهای اولیه‌شان توجه داشت. با همه جور حزب و گروه نشست و برخاست می‌کرد. راسم بوشلییا از شیعیان بوسنی بود که ساعت‌ها با رسول می‌نشست و با هم حرف می‌زدند. او می‌گوید: ما رسول را مثل یک بوسنیایی صدا می‌زدیم. شاید به خاطر این است که توانسته بود خیلی سریع روحیه مردم بوسنیایی را بپذیرد. در همه مسائل توانسته بود آدم‌هایی را که با آن‌ها کار می‌کند بشناسد. چیزی را به کسی تحمیل نمی‌کرد. وقتی به بوسنی آمد درست مثل این بود که به خانه خودش آمده است. از بس که خودمانی برخورد می‌کرد. بارها اتفاق افتاد که می‌گفت: اگر نانی برای خوردن هست می‌خوریم. هیچ وقت دست خالی به این جا نیامد. حداقل یک بسته سیگار با خودش می‌آورد.

زیاد با مسئولان شهری کاری نداشتند. گروه‌های امدادرسان ایران نیازهای مردم را خودشان به دست آنان می‌رساندند. بزرگترین سختی‌شان تأمین سوخت لازم خودروهایی هایش بود که ارتش آن را تأمین می‌کرد. اولویت کمک رسانی به خانواده‌های شهید بود که اسامی آن‌ها را شهرداری در اختیارشان می‌گذاشت. چه خانواده‌های مهاجر و چه از اهالی همان منطقه بودند. به هر خانواده یک بسته غذایی می‌دادند. پیام همدردی مقام معظم رهبری و گاهی مقداری پول هم روی پاکت‌ها می‌گذاشتند. رسول تأکید داشت به موقع این هدایا به دست مردم برسد. چون گاهی دیده شده بود رزمندگانی برای خرید کالای مورد نیازش به ناچاری اسلحه خود را بفروشد. حتی برای خرید سیگار و قهوه که مایحتاج اولیه‌شان محسوب می‌شد حاضر بودند چنین کنند.

رسول حیدری به جز تقدیم کمک‌های آموزشی و غذایی، گاهی به خانواده‌های عزیز از دست داده سر می‌زد و حال‌شان را جویا می‌شد. خاطرات‌شان را می‌پرسید و عکسی از عزیزشان می‌گرفت. در اوقات استراحت عکس شهدای بوسنی را روی کاغذی می‌چسباند و خصوصیتی را که از خانواده شنیده بود زیر عکس می‌نوشت و به دیوار آویزان می‌کرد. اولین خانواده‌ای که بچه‌های ایرانی به سراغ‌شان رفتند، خانمی بود که همسرش را از دست داده بود و دختر چهار ساله داشت. ساکت نشسته بود و مدام اشک می‌ریخت. یکی از بچه‌ها از مقام شهید سخن گفت و افزود که خداوند سرپرستی خانواده شهید را برعهده می‌گیرد. ناگهان برق قطع شد و در تاریکی صدای قرآن خواندن دخترک بلند شد. همه منقلب شده بودند و کسی حرف نمی‌زد. خانم داغ دیده دخترش را در آغوش گرفت و گفت: بزرگترین مشکل من در این چند روز این است که چه طور به دخترم بفهمانم چرا پدرش به خانه نمی‌آید. حالا با توصیه‌های شما می‌توانم به او بگویم پدرش

شاید فرهنگ مردم بوسنی و هرزگوین از نظر تاریخی و رفتاری نزدیک‌ترین فرهنگ به شیعه و ایران باشد. بچه‌ها به همین دلیل خیلی زود توانستند با مردم و روحانیون آن جا ارتباط برقرار کنند. اما نظامی‌ها به آن‌ها روی خوش نشان نمی‌دادند

و شماره گرفت. ساعت ۱۵ به وقت تهران بود که تلفن زنگ خورد. مریم گوشی را برداشت و وقتی صدای رسول را شنید مادرش را صدا زد. رسول عید را تبریک گفت و بعد چیزهای ناگفتنی زیادی پشت تلفن تعریف کرد. از وضع بوسنی و اینکه در محاصره هستند، سخن گفت. رسول به مادرش گفت: دوست دارم برگردم. اما اگر بیایم، ممکن است بین راه دستگیر شوم. رسول به همکارانش می‌گفت اگر یک هفته با مادرش حرف نزنند مریض می‌شود. رسول بعد از این تماس تلفنی گفت دیگر باید به سوی سارایوو راه بیفتیم. محمد آودیچ هم همراهش رفت. به عبد الله که از لبنان آمده بود و قصد داشت به استراحتگاه برود گفت: در مسیرمان تو را هم می‌رسانیم.

رسول قبل از حرکت فریدا را صدا زد و به او گفت: مقداری مواد غذایی رسیده است. ۲۰۰ بسته به مهاجرها بدهید و ۱۰۰ بسته به کسانی که خودتان در نظر دارید. فریدا با رضایت سرکان داد و رسول از پله‌ها پایین آمد و رفت. فریدا خواست بالا برود که محمد از راه رسید. معلوم بود که دنبال رسول می‌رود. شال مشکی دور گردنش انداخته بود. محمد دستی تکان داد و داخل ساختمان شد. ساعتی نگذشته بود که علی دلش شور افتاد. فاصله آن قدر زیاد نبود و باید تا آن ساعت به مقصد می‌رسیدند. علی حدود ساعت ۱۱ شب به کریم زنگ زد و پرسید رسول کجاست؟

کریم گفت: رسول و محمد رفتند عبد الله را به استراحتگاه برسانند و از آنجا بروند سرکشی جاده و بعد بیایند پیش شما. چون مسیر کوتاه بود بچه‌ها نگران شده بودند. کریم به اتفاق ابو حسین بیدرنگ رفتند پیش ابو مهدی جانشین فرمانده گردان بوسنی تا از او خبر بگیرند. آن‌گاه کریم و ابو حسین و ابو مهدی نزدیک شهر کاکانی شدند و دیدند نیروهای مسلح جاده را بسته‌اند و با ماشین و اسلحه ایستاده‌اند. کریم از عابران پرسید اتفاقی افتاده است؟ گفتند دو سرنشین ماشین یوگو با

کنار علی روی مبل. باز شیرین کاری‌اش گل کرده بود. از ابراهیم سوال و جواب‌های او را ضبط می‌کرد و می‌خندیدند. گاهی دورهم بزمی راه می‌انداختند و پیشگویی می‌کردند به اشعار حافظ. شعر می‌خواندند یا از عقل و عشق می‌گفتند. رسول همیشه طرفدار عشق بود و اگر رشته حرف به دستش می‌افتاد، تا صبح می‌توانست درباره عشق حرف بزند و زیر آب عقل را بزند. برعکس او ابراهیم جز حرف حساب چیزی را قبول نداشت. نزدیک نیمه شب، به عادت هر شب بلند شد و رادیوی ده موجش را برداشت. گوشه اتاق امتحانش می‌کرد تا شاید بتواند اخبار ایران را بگیرد. صبح روز بعد قرار بود علی و مجید به شهر زینیتسا بروند. چون مجید وقت دکتر داشت با خودروی یوگو آمده بود آن‌جا. رسول گفت باهایس ما بروید تا مجید کارهایش را انجام دهد و برگردد. من هم یک جلسه دارم با مسئولان شهرداری ویسوکو و بعد باید بیایم دفتر.

در همان روز گروهی از نیروهای منطقه بوسویچ خبر داده بودند که راهی به سارایوو پیدا کرده‌اند و قرار گذاشتند رسول برای هماهنگی به دیدارشان بروند. رسول گفت: شما بروید من هم بعد از پایان جلسه می‌آیم. یکی دو ساعت بعد از زینیتسا خبر آوردند که علی می‌گوید جاده شلوغ شده است و نگذارید کسی برگردد. سابقه نداشت این مسیر نا امن باشد. چون در آن روز قرار بود مسلمان‌ها در یکی از شهرهای منطقه بوسنیای مرکزی عملیات کنند و به همین خاطر کروات‌ها برای پیشگیری راه را بسته بودند. رسول تا قبل از آماده شدن برای رفتن به کریم گفت: بلند شو موتور برق را روشن کن تا به مادرم زنگی بزنم. کریم مسئول محابرات دفتر بود و گفت: حاجی جان تازه موتور را خاموش کرده‌ام. رسول گفت: کریم پاشو موتور را روشن کن، باید با مادرم حرف بزنم و عید را تبریک بگویم.

کریم می‌دانست مادر رسول سیده است و خیلی دوستش دارد. موتور برق را روشن کرد و آنتن ماهواره را تنظیم

رسول حیدری در بوسنی و هرزگوین روزهای پرمشغله داشت. باید بر اساس روابط و اعتماد و تبادل نظر برنامه‌ریزی کند و کارها را سامان دهد. آموزش‌ها را با کمک تیم‌های متخصصی که آمده‌اند تدارک ببیند و کمک‌رسانی به مردم را نظم بخشد

و روابطش رسمی نیست. رسول گوشش بدهکار این حرف‌ها نبود. برای او رابطه برقرار کردن از همه چیز مهمتر بود. مدتی که گذشت و نتیجه کارش را دیدند، دیگر کسی رفتارش را زیر ذره بین نمی‌گرفت. با این‌که گروه‌های زیادی قبل از ایرانی‌ها وارد بوسنی شده بودند و گاهی به خاطر تبلیغات، روی خوشی به ایرانی‌ها نشان نمی‌دادند. به خصوص که آمریکا هم به عنوان ناجی وارد منطقه بالکان شده بود. کم‌کم شرایط تغییر کرده بود. گاهی اتفاق می‌افتاد که اعتراف کنند: دیگران به ما پول بیشتری می‌دهند، اما شما به ما شخصیت دادید و ما را همسفره خودتان کردید. کسانی که نزدیک محل اسکان و مرکز کمک‌رسانی ایرانی‌ها منزل داشتند، از تلاش این گروه تعجب می‌کردند. بارها پرسیده بودند: مگر شما خواب و خوراک ندارید؟ چرا استراحت نمی‌کنید؟ شب تا دیر وقت بیدارید و کار می‌کنید. سحر هم زودتر از ما بیدار می‌شوید. به قول ابراهیم آودیچ این گروه بهتر از بوسنیایی‌ها بوسنی را می‌شناختند و این جز از کار مداوم بر نمی‌آمد. به همین دلیل حتی مبارزانی که از دیگر کشورهای اسلامی آمده بودند، به خصوص ترک‌ها، اعتمادشان به ایرانی‌ها بیشتر بود. روزی خبر رسید که مسئولیت شمس با حکمی تغییر کرده و برای معارفه مسئول جدید و تحویل کارها با او به بوسنی می‌آید. رسول موقع رفتن، آن‌ها را تا فرودگاه زاگرب همراهی کرد. قرار بود تا هفته بعد خودش به ایران برگردد. اما ناگهان همه چیز به هم ریخت. دو روز بعد که شمس زنگ زد تا سراغی از کارها و شرایط بگیرد، رسول باخنده گفت: حاجی چه کردی؟ انگار رفتی و پشت سرت کبریت انداختی. اینجا آتش روشن شده. تمام راه‌ها بسته شده است. رسول کلافه و نگران فرزندان و چشم انتظار همسرش معصومه شده بود. سنگ کلیه هم آزارش می‌داد. با این همه سعی می‌کرد بر خودش مسلط باشد. سیگار را کنار گذاشته بود، صبح‌ها یک ساعت ورزش می‌کرد. حالا گروهی از بچه‌های لبنان هم به آن‌ها پیوسته بودند و میهمان فوتبال بعد از ظهرهای فصل لطیف اردیبهشت شده بودند. سفره شام را جمع کردند. مزه پیتزای همسر جیمو، همسایه‌شان همیشه دلچسب بود. علی هم که از زینیتسا آمده بود، شب پیششان ماند. بعد از شام رسول ضبط خبرنگاری را گذاشت نزدیک ابراهیم و خودش نشست





حضور محترم مادر عزیز و گرامی ام.

سلام گرم و خالصانه و با شرمندگی فراوان. دستت را می‌بوسم و مهرت را که در قلبم و خونم جای گرفته می‌ستایم. در سالهای اخیر زیاد از شما دور بوده‌ام، ولی این بار چیز دیگری است. خیلی به یادت هستم. تابستان خاطرات شیرینی داشتیم. پس از مدت‌ها صورت نورانیت را می‌دیدم و دست گرمت را که بر صورتم نوازش می‌داد و بوسه پر مهرت را که بر پیشانی‌م جای می‌گرفت به یاد می‌آورم. بودن در نزد شما برایم انتهایی ندارد. وابستگی روز افزون روحی به شما مثل نوشیدن آب دریا است که انسان را تشنه‌تر می‌کند. می‌ستایمت به خاطر مادریت، می‌بوسمت به خاطر دوستی مان. خدا می‌داند که در همین لحظه دست‌های گرمت را لمس می‌کنم، صورت پر مهر و عطفوت را به یاد می‌آورم. من در حضور تشنه‌کامی بودم بر لب دریا. ایام گذشته را در حق شما غفلت سپری کردم

و آنچه که از گذشته خویش در رابطه با بزرگواری شما به یاد می‌آورم، حزن و اندوه تمام وجودم را در بر می‌گیرد و امید به عفو و بخشش شما دارم. مادر، آن چه که مرا بدین جا کشانده است، نه هوس است و نه ماجراجویی و نه یک شغل. مسئله مهمتر از این هاست. هزار سال ما در اینجا تحقیر شدیم، بیرون رانده شدیم و حالا پس از هزار سال ما یک بار دیگر به اینجا برگشته‌ایم و خدا را سپاس که بر من منت نهاد و در این جمع پذیرفت. امتحان، مشکل و سختی است. جامعه اینجا از زمین تا آسمان با جامعه خودمان فرق دارد. در این آزمايش اميدم به دعای شماست. امیدم به جبهه بزرگوار شما حضرت فاطمه زهرا (س). برایم دعا کن که خداوند مراد در این زمان موفق گرداند. در اینجا پناه بردن به قرآن و دعای کامل برایم معنی دیگر دارد و اینکه جز ذات احدیت و اهل بیت رسول الله (ص) پناهی نداریم. سرورم از شما می‌خواهم هر آن چه ناسپاسی از من دیدی ببخشی و عفو کنی. ان شاء الله امیدوارم دیدارها به زودی تازه گردد. معصومه این بار در این تنهایی شرايطش با گذشته فرق دارد. علیرضا

و زینب بزرگ شده‌اند و مسئولیت او بیشتر است و احتیاج به پشتیبان دارد. او را از دعای خیر فراموش نکن و آن چه که من در حق آن‌ها کوتاهی کرده‌ام، شما جبران نما. باشد که ان شاء الله ذخیره آخرتی برای همگی شما باشد. گرچه معصومه در این چند سال تجربه و پختگی را کسب کرده اما احتیاج به راهنمایی دارد. عرضی ندارم جز نثار و تقدیم بوسه‌های بردستان گرم. مادرم، محبوبم وای عزیزتر از جانم، مرا از دعای خیر و خانواده‌ام را از محبت بهره‌مند ساز، همان طور که تاکنون بوده‌ای. فرزند کوچکت، بازگوشت و بی انضباطت و آن‌که همیشه به یاد توست.

رسول ۷۱/۶/۲۹

نامه شهید به مادرش

خانه نداشتیم. آن‌ها را برای شام بچه‌ها آماده کردم و رفتم پیش نصیحا. همه گریه می‌کردند و انگار عزای عمومی شده بود. نصیحا گفت خبر شهادت رسول را صدیق کارمند خیریه ایران، وقتی از مدرسه به خانه برمی‌گشت به اوداده است.

پیکر رسول را در تابوت گذاشتند و پرچم جمهوری اسلامی را روی آن کشیدند و سوار ماشین کردند. علی سوار همان ماشین یوگو بود که حالا جای چند تیر یادگاری داشت. از مسئولان به اصرار خواست چند لحظه جلوی خانه‌ای که رسول ماه‌ها در آن زندگی کرده بایستند. کریم پیغام فرستاده بود که بعضی از خانواده‌ها می‌خواهند با رسول خدا حافظی کنند. بچه‌ها و خانواده‌هایی که در این مدت با رسول ارتباط داشتند غمگین بودند. فاتحه خواندند و گل‌هایی را که با خودشان آورده بودند روی جنازه رسول پرپر کردند. ماشین به طرف ویسکو حرکت کرد. به خروجی شهر که رسیدند افندی شهر به همراه گروهی از مردم و مسئولان جمع شده بودند تا با رسول وداع کنند. ■

چنین مشخصاتی کشته شده‌اند. ابو مهدی زنگ زد چند نفر از نیروهایش آمدند تا از حاشیه وارد جاده شوند. ابو مهدی پس از پرس و جو خبر داد که مقتولان را دیده است. یکی شان محمد بوده، اما دیگر رسول نبوده است. اجساد را در ماشین پی. ام. پی. نظامی قرار دادند تا به بیمارستان کاکانی برسانند. در آن شرایط اجازه دادند یک نفر برود و اجساد را شناسایی کند. ابراهیم آویدیچ رفت و هنگام برگشت می‌گریست.

کریم می‌گوید: وقتی ملحفه را از روی صورتش کنار زدم یقین پیدا کردم رسول شهید شده است. تا آن لحظه دلم نمی‌خواست باور کنم. فکر می‌کردم رسول بلد است از هر مهلکه‌ای نجات پیدا کند. او را بردند سردخانه و ما برگشتیم زینتسا. بعد از ظهر روز بعد وقتی فریدا از شهر کاکانی برگشت، به او خبر دادند که بین راه به ماشینی به شماره ۹۰-۴۲۹-۷۱ حمله شده است. یک ماشین قرمز با دو سرنشین که هر دو کشته شده‌اند. فریدا به نصیحا یکی از مسئولان سازمان مرحمت تلفن زد و با صدای غمگین گفته: زود بیا اینجا رسول و محمد شهید شده‌اند. اینجا هیچ هیچ کدام از بچه‌ها لب به غذا نمی‌زند. در آن جا تعدادی از بچه‌های بی سرپرست را نگهداری می‌کردیم که رسول خیلی وقت‌ها به آن‌ها سر می‌زد. نمی‌دانستم چه کار کنم. به جز دو مرغ که سالکو به تازگی خریده بود چیزی در

تجلیل مقام معظم رهبری از شهدای ایرانی در بوسنی و هرزگوین

ما دلمان برای از دست دادن این عزیز (پاسدار شهید رسول حیدری) و سایر عزیزان می‌سوزد. لکن سعادت از این بالاتر نیست و نمی‌شود که جوانی برود داخل میدان و شهید نشود. من بارها گفته‌ام میدان بوسنی، جنگ اسلام و کفر تنها نیست، بلکه از این بالاتر است. دروازه ورود به غرب و اروپا است. آن‌جا مسأله‌اش بالاتر از جنگ عراق و ایران است. کسی که برود آن‌جا و محیط امن خانواده را رها کند مقامش خیلی بالاتر است.

کریم می‌گوید: وقتی ملحفه را از روی صورتش کنار زدم یقین پیدا کردم رسول شهید شده است. تا آن لحظه دلم نمی‌خواست باور کنم. فکر می‌کردم رسول بلد است از هر مهلکه‌ای نجات پیدا کند. او را بردند سردخانه و ما برگشتیم زینتسا



روایت مادر و دوستان شهید بهنام نیکنام

درآمد

حوادث غم انگیز و در عین حال افتخار آفرین مردم مسلمان و مقاوم شهرهای سارایوو، موستار، گورازده، اومارسکا و دیگر شهرهای بوسنی و هرزگوین در شرایط بسیار سخت زمستان و سرمای یخبندان، قطع جریان آب و برق، تخریب شهرها، گرسنگی، آوارگی، کمبود دارو و آذوقه، حملات مستمر توپخانه‌ای و موشکی و ایجاد رعب و وحشت، همگی جهانیان را به شگفتی واداشت. اما نه آمریکا و نه جامعه اروپا و نه هیچ کدام از سازمان‌های بین‌المللی که برای کشته شدن یک صهیونیست جنایتکار در گوشه و کنار جهان جار و جنجال راه می‌اندازند، و برای دستگیری آزادی خواهان جایزه تعیین می‌کنند هیچ موضع مناسب و اقدام جدی به منظور توقف روند نسل کشی وحشتناک مسلمانان بوسنیایی اتخاذ نمودند. در چنین شرایطی تنها داوطلبان فداکار ایرانی بودند که به سوی آنان شتافتند و همچون یاران سید الشهداء (ع) جان‌های گران خود را در طبق اخلاص گذاشتند. در این مقاله به خاطرات شاهدان عینی فداکاری تعدادی از ایثارگران هموطن مان در بوسنی و هرزگوین اشاره می‌کنیم:

روایت مادر شهید بهنام نیکنام

روایت جانباز حبیب الله پور مطهر

اینجانب مادر شهید بهنام نیکنام، هیچ‌گاه تصور نمی‌کردم مورد لطف و توجه خداوند قرار گیرم و به این مقام عظیم نایل آیم. ان شاء الله توفیق آن را داشته باشم این مسئولیت عظیمی را که خداوند بر دوش من نهاده است به انجام برسانم. زمانی که همه تصور می‌کردند درهای شهادت با پایان جنگ بسته شده است، بهنام این خادم و عاشق سرور شهیدان حضرت ابا عبد الله (الحسین ع) و مادر گرامش حضرت فاطمه زهرا (س) به سوی خدا هجرت کرد و در غربت چون پیشوایش مظلومانه خاطره رشادت‌های خون‌نگار جبهه‌های بوسنی و هرزگوین را زنده نگه داشت.

او عاشق امام حسین (ع) بود و همیشه در عزاداری‌ها در صف اول یاران و عاشقان اهل بیت (ع) قرار داشت. خاطره‌ای از فرزندم دارم که تجلی عشق وافر ایشان به سالار شهیدان می‌باشد. یک‌بار پسرم در طول مأموریت با من تماس گرفت. در حین صحبت متوجه ناراحتی بیش از حد ایشان شدم. هنگامی که در مورد علت ناراحتی‌اش پرسیدم این طور اظهار داشت که این اولین محرمی است که در هیئت حسین جان (ع) شرکت ندارم. هیتی که پسرم از دوران جوانی طی سال‌هایتمادی خادم آن بود. ایشان گفت که این توفیق از من سلب شده است.

همه ما واقف به این مسئله هستیم که حرکت ایشان و سفرش به یک کشور مسلمان که مظلومانه مورد تهاجم عده‌ای نامسلمان قرار گرفته است دنباله رو حرکت سرورش امام حسین (ع) بود و دفاع از حق و ناموس مسلمانان وظیفه سنگینی است که بر عهده همه مسلمانان می‌باشد.

به ایشان دل‌داری دادم و گفتم مادر جان همان تعدادی که هستید (طبق اظهارات بهنام کارمندان سفارت هفت نفر بودند) عزاداری کنید. ان شاء الله مورد قبول واقع خواهد شد. البته به این مسئله کاملاً واقف بودم که آن شور و شوقی که در هیئت و در کنار دوستان در تهران دارد، در کشور غربت نخواهد داشت. بعدها در فیلمی که از ایشان به دست‌مان رسید، دیدم با چه خلوصی سجاده‌اش را پهن کرده و در شب عاشورا با صدای حاج منصور ارضی زیارت عاشورا می‌خواند و اشک می‌ریزد...

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد. ■

سخن گفتن حقیر از شهید و آنهم شهید بهنام نیکنام، خدشه نمودن به عظمت جایگاه و منزلت رفیع شهید خواهد بود که من گناهکار اگر لیاقت داشتم آن روزها به همراه آن عزیز به دیار دوست شتافته بودم، که نبود این توفیق و من ماندم تا بار گناهان بیشمارم را با اعمالی خیر پاک کنم. اما چه سود که این ماندن تنها مفید نیستند که هر روز بیشتر از گذشته بر بار گناهانم افزوده شد. مگر که ایزد رحمان با رحمت و وسع خود این حقیر را مورد لطف و بخشش قرار دهد.

شهید از مقوله عشق است و با عشق است که می‌توان از او سخن راند و لا غیر. آن چه به عنوان خاطرات آن روزها به تحریر در می‌آید، خاطرات خوب و بد آن روزهاست. دوست ندارم گزافه بنویسم یا به بیراهه روم که شهید با اولین قطره خون خود از تمامی گناهان، پاک و به ملاء اعلیٰ اوج می‌گیرد و حرمت او بسی بالاتر از این چند کلمه ما ماندگان در هبوط خودخواهی‌ها است. این دیگر به عهده آن سرورانی است که می‌خواهند یاد او را گرامی و پایدار دارند تا از میان این دست‌نوشته آن چه را که صلاح می‌دانند برگزیده و به رشته تحریر درآورند. شهید بهنام نیکنام را از اداره می‌شناختم. تازه سفارت تأسیس شده بود و به نیرو نیاز داشت. من هم یک ماه پس از عزیمت سفیر آقای طاهریان و بهنام به سارایوو رسیدم. در محل سفارت از صبح تا نیمه شب همه به دنبال کار بودیم. بهنام علاوه بر انجام امور دفتری و تایپ به هر کاری که به او محول می‌شد با عشق و علاقه تن می‌داد. بر خلاف برخی که همیشه به مسئولیت‌های واگذار شده می‌اندیشند و نه بیشتر تا زمانی که مسئله مفقود شدن شهید سید حسین نواب پیش آمد. آقای طاهریان می‌خواست شخصاً به دنبال پیدا کردن او برود. ولی با مشورتی که با همکاران به عمل آمد قرار شد من و شهید بهنام به همراه یکی دیگر از برادران کمک رسانی این مسئولیت را انجام دهیم. شب بود و همه کارهای مان را تمام کردیم. یکی دو ساعت قبل از حرکت به بهنام گفتم راستی وصیتنامه فراموش نشود!! گفتم: من که در این دنیا چیزی ندارم. گفتم: به هر حال دارید یا نه بهتر است وصیتنامه بنویسید.

لبخندی زد و به شوخی گفت: مگر خودت نوشته‌ای؟



من هم به شوخی گفتم: من نوشته‌ام و گذاشته‌ام نزد وارث در تهران.

ساعت ۱۱ شب با دو نفر دیگر از تونل معروف سارایوو که از زیر بانند فرودگاه می‌گذرد، به سمت پارازیچ، شهری که آن سوی کوه‌های ایگمان قرار دارد حرکت کردیم. پس از طی نمودن مسیر کوهستانی در تاریکی مطلق به شهر پارازیچ رسیدیم. صبح زود با شهردار و دو نفر همراه که یکی از آن‌ها مترجم بود به سمت شهر موستار حرکت کردیم. از این جا به بعد تا زمان پیدا شدن پیکر شهید سید حسین نواب و حمل آن به بندر اسپیلیت همیشه همراه ایشان بودم. با عشق و علاقه خاصی مسئولیت‌های محوله را پیگیری می‌کرد. در شهر موستار موقعی که پیکر شهید نواب را به بخش مسلمان نشین آوردیم، بهنام با دوربین فیلمبرداری تمام آن لحظات را ثبت کرد. قرار بود پیکر شهید را به بندر اسپیلیت انتقال دهیم. البته قبل از آن اسامی حقیر و بهنام به پلیس محلی بخش غربی موستار داده شده بود تا برگ عبور از موستار تا اسپیلیت را برای ما صادر کنند. در بندر اسپیلیت پس از تحویل جنازه شهید نواب به فرودگاه رفتیم. لازم به ذکر است که شهید نیکنام به همکار مسئول تحویل جنازه شهید نواب گفت: لطفاً جنازه را خوب بسته‌بندی کنید. آنچنان که در شأن یک ایرانی است. اگر روزی جسد مرا هم نزد شما آوردند خوب بسته‌بندی کنید.

به او گفتم: این چه صحبتی است می‌فرمایید؟ گفت: خوب است پیشاپیش سفارش‌های لازم را کرده باشم.

آخر شب به کنار دریای آدریاتیک رفتیم و عکس

همه به این مسئله واقف هستیم که حرکت ایشان و سفرش به یک کشور مسلمان که مظلومانه مورد تهاجم عده‌ای نامسلمان قرار گرفته است دنباله رو حرکت سرورش امام حسین (ع) بود و دفاع از حق و ناموس مسلمانان وظیفه سنگینی است که بر عهده همه مسلمانان می‌باشد

روایت پاسدار فاضل اسدی

در تاریخ ۱۳۷۳/۶/۲۲، مقارن ساعت ۴/۳۰ صبح، شهید بهنام نیکنام به همراه سه نفر از برادران ایرانی و یک نفر راننده بوسنیایی به نام جنان از پارازیچ عازم ساریوو بودند که در ارتفاعات ایگمان و پس از عبور از آن در محلی به نام هراسنیتا که در دید و تیررس نیروهای صرب و به دلیل خطرات بسیار زیادی از قبیل تیراندازی دقیق صرب‌ها به سوی خودروهای در حال حرکت و قرار داشتن جاده بر روی مرز حایل بین منطقه صرب‌ها و ارتش مسلمانان بوسنی با کامیون که از سمت ساریوو عازم پارازیچ بود به شدت تصادف می‌نماید و در همان محل که زیر آتش صرب‌ها نیز قرار داشت به شهادت می‌رسد.

از چند روز قبل جاده مذکور زیر آتش مستقیم و منحنی زن صرب‌ها قرار داشت و عبور و مرور با سختی فراوان و فقط با رعایت خاموشی کامل مقدور بود که شهید بهنام نیکنام با آگاهی کامل از خطرات جاده و به دلیل اهمیت کار و مأموریت واگذار شده در این راه قدم می‌گذارد و جانش را در طبق اخلاص تقدیم دوست می‌نماید. شهید نیکنام و دیگر مصدومان حادثه بلافاصله توسط مردم به بیمارستان هراسنیتا منتقل می‌شوند و ساعت ۱/۵ روز بعد با کمک پلیس جنازه شهید پس از شستشو و بسته بندی از طریق تونل به ساریوو انتقال داده می‌شود. در ساریوو نیز پس از انجام مراحل قانونی و پیگیری‌های سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۷۳/۶/۲۶، پیکر شهید در ساعت ۱۲/۱۰ با هواپیمای UN به زاگرب انتقال یافت و پس از یک روز توقف در زاگرب، در روز ۱۳۷۳/۶/۲۷ مقارن ساعت ۹ صبح به همراه شهید گرانقدر عباس اهوازی همکار خوب شهید در بوسنی و هرزگوین پیکره‌های این دو شهید بزرگوار به فرانکفورت و سپس با پرواز ایران ایر به تهران انتقال یافت و مراسم تشییع و خاکسپاری در تهران و بهشت زهرا (س) برگزار گردید. ■

بر خلاف برخی که همیشه به مسئولیت‌های واگذار شده می‌اندیشند و نه بیشتر تا زمانی که مسئله مفقود شدن شهید سید حسین نواب پیش آمد. آقای طاهریان می‌خواست شخصاً به دنبال پیدا کردن او برود. ولی با مشورتی که با همکاران به عمل آمد قرار شد من و شهید بهنام این مسئولیت را انجام دهیم

من خوابیده بودم را دیدم. یکی دیگر از برادران کمک رسانی با چهره‌ای پر امید به رویم لیخند زد. دور و برم را نگاه کردم. روی تخت رو به رو راننده را شناختم. اما از بهنام و یک نفر دیگر که با هم همسفر بودیم خبری نبود. از برادر کمک رسانی که گمان کنم حمید نام داشت پرسیدم بهنام کجاست؟ با آرامش گفت در اتاق بغل است. نمی‌دانم در آن لحظه چه چیز در درونم به غلیان آمد. به او گفتم فکر می‌کنی اگر بگویی شهید شده من ناراحت می‌شوم؟ گفت نه در اتاق بغل است. پرسیدم زنده یا مرده؟ اشک در چشمان حمید جمع شد....

حمید گفت: ماشین سفارت در هم پیچیده شده بود و هر کس آن را می‌دید گمان می‌کرد همه سرنشینان آن کشته شده‌اند. اما بهنام و برادر دیگری در اولین لحظه تصادف جان به جان آفرین تسلیم کردند. به زنده ماندن شما هم امید نداشتند. من دو روز در بیهوشی و کما بودم تا آن روز به هوش آمدم.

در بیمارستان محقر هراسنیتا که در زیر زمین یک مجتمع مسکونی آپارتمانی برپا شده بود، به لحظات بودن با بهنام و این که سبکبار به ملاء اعلی شتافت و ما ماندیم تا بار گران امانت به سر منزل مقصود برسانیم، می‌اندیشیدم. به لحظاتی که در سفارت هنگام برگزاری مراسم دعای کمیل مخلصانه اشک می‌ریخت و هر از چند گاهی دلش هوای هیئت حسین (ع) جان و نوحه سرایی برای اهل بیت (ع) را می‌کرد، فکر می‌کردم. دلش خیلی برای عزاداری سرور شهیدان امام حسین (ع) و بودن در جمع بچه‌های هیئت تنگ شده بود. چرا که اولین سالی بود که در هیئت مزبور شرکت نداشت. می‌گفت آدم در غربت به ارزش چیزهایی که پیرامون خود دارد و به ارزش واقعی آن‌ها واقف نیست پی می‌برد. قرار بود پس از گذشت سه ماه مأموریت به ایران برگردد. ولی گویا تقدیر چیز دیگری بود. چون اهل درد بود و کار بی بهانه ماند. می‌گفت تصمیم گرفته وقتی به وطن بازگشت ازدواج کند. چه نیکو که در بوسنی مظلوم با عروج شهادت راز عشق سرداد و به دیار عاشقان نزد معشوق هستی سفر نمود.

وقتی حقیر پس از یک ماه معالجه در وین به ایران برگشتم، افراد خانواده این شهید عزیز به عیادت به منزل بنده آمدند. صبورانه و با چهره‌ای سرشار از رضایت و شکر در من می‌نگریستند. به سختی اشک خود را بازمی‌داشتند. پدر شهید بهنام گفت: من در تو بهنام را می‌بینم. تو با بهنام برای من فرقی نداری. مادر شهید گفت: خدا را شکر که شما نرفتید. چون بهنام مجرد بود و شما زن و دو فرزند دارید. هنوز بر این درد که هرگاه به یاد می‌آورم، می‌گیرم. آن شهید عزیز بلند آوازه آن خطه شهیدان ایران در سرزمین عشق و خون، بوسنی بود که خون پاکش در بلندای کوه‌های سترک و سر به آسمان ساییده ایگمان با خاک در هم آمیخت، تا برای همیشه تاریخ گواهی بر پیوند دو ملت مظلوم ایران و بوسنی باشد. او به جرگه شهیدان امت جهانی اسلام پیوست و من بی لیاقت در این هبوط ماندم. روح بهنام شاد باد. ■



یادگاری گرفتیم. پس از بازگشت به تهران عکس را به خانواده شهید نیکنام تقدیم کردم. هر بیننده‌ای با نگاه سطحی به چهره شهید متوجه می‌شود که او در آن لحظات متعلق به این دنیای مادی نبوده است. کمتر حرف می‌زد و بیشتر در فکر بود. سپس به سمت پارازیچ حرکت کردیم. در میان راه و در نزدیکی آن شهر به دلیل درگیری بین صرب‌ها و کرووات‌ها ناگزیر به توقف شدیم و فرصت را مغتنم دانسته و نماز ظهر و عصر خواندیم. آن‌گاه بهنام گفت حالا که وقت داریم برویم گوسفند خریداری کنیم و گوشت آن را برای بچه‌های سفارت ببریم. چون در آن روزها راه‌های ورودی و خروجی شهر ساریوو توسط صرب‌ها مسدود و مواد غذایی کمیاب شده بود. از پیشنهاد او استقبال کردم و دو رأس گوسفند خریده و آن را ذبح کرده و چون هوا خیلی سرد بود آن را عقب ماشین لندور گذاشته و وقت‌مان را تا نیمه شب به استراحت گذرانیدیم. به یاد ندارم که بهنام در آن شب حرف خاصی زده باشد. ساعت سه بامداد که هوا هنوز تاریک و وقت نماز صبح نشده بود از خواب برخاستیم. کسانی که قرار بود به همراه ما با ماشین لندور از کوه ایگمان بگذرند آماده شده بودند. وضو ساختیم تا بین راه نماز بخوانیم. از دوستان کمک رسانی خدا حافظی کرده و راه افتادیم. من و بهنام تا قبل از رسیدن به آخرین ایستگاه کنترل مسلمانان با هم صحبت کردیم. از این ایستگاه به بعد چون منطقه در تیرس نظامیان صرب بود، می‌بایست با چراغ خاموش به سمت شهر هراسنیتا در نزدیکی تونل زیر باند فرودگاه ساریوو حرکت می‌کردیم در جاده در حال حرکت بودیم که به علت انحراف خودروی نظامی ارتش بوسنی و هرزگوین که از مقابل ما می‌آمد، برخورد کردیم و نفهمیدم چه اتفاقی افتاد. دو روز بعد روی تخت بیمارستان برای لحظه‌ای چهره خندان آقای طاهریان را دیدم و صدای او را که می‌گفت خدا را شکر زنده است شنیدم. وقتی به هوش آمدم و چشمانم را باز کردم هیچ چیز از جزئیات حادثه به یادمانده بود. می‌خواستم تکان بخورم دیدم گردن و دستانم به شدت درد می‌کند. دهانم را نیز به سختی می‌توانم تکان بدهم. به سختی رویم را برگرداندم و عبد الله از برادران کمک رسانی که روی تخت سمت چپ

روایت غیائی همکار شهید

ایامی که با شهید بهنام نیکنام به ویژه در سارایوو گذرانیدیم، پر خاطره است. وی را که از همکاران اداره دوم مرکز و شمال اروپا بود می‌شناختم. می‌دانستم که فردی متعهد، دلسوز انقلاب و از خدمت گزاران به سید و سالار شهیدان آقا ابوالحسن (ع) است. در اولین روزهای افتتاح سفارت جمهوری اسلامی ایران در سارایوو با یکدیگر بوده و با توجه به شرایط خاص این شهر با بقیه برادران در محل سفارت اقامت داشتیم. لذا الفت و صمیمیت این ایام خاطرات شیرینی را به دنبال داشت. در خرداد ماه ۱۳۷۳ که مصادف با ماه محرم بود شهید نیکنام برای برگزاری مراسم عزاداری در آن شرایط حساس همت ویژه‌ای مبذول داشت و خادم بسیار واقعی مولای خویش امام حسین (ع) به شمار می‌رفت. همچنین ایشان با اشتیاق وصف ناپذیر در مراسم ویژه دروایش بوسنیایی که به مناسبت دهه محرم برگزار می‌گردد شرکت می‌نمود. در این مجمل مناسب است خاطره زیبایی از آن شهید بزرگوار نقل نمایم: در شب تاسوعا پس از برگزاری مراسم در محل سفارت کشورمان در سارایوو در حالی که شب از نیمه گذشته بود و بقیه همکاران سفارت برای استراحت رفته بودند، شهید نیکنام در دفتر کارش با روشن نمودن ضبط صوت، همزمان با پخش نوحه به آرامی در رثای مصایب اهل بیت (ع) نوحه سرایی می‌کرد. صبح هنگام وقتی برای نماز بیدار شدم، او را در حال زمزمه سرایی با سرور و مقتدایش یافتم. از او پرسیدم مگر شب را نخوابیدی؟ این شهید بزرگوار در جواب پاسخ داد: هرگز در طول عمرم تا به حال شب‌های تاسوعا و عاشورا را نخوابیده‌ام. از آنجا که قرار بود بامداد روز عاشورا، قبل از روشن شدن هوا به همراه سفیر کشورمان از شهر محاصره شده سارایوو خارج شویم و جهت بازدید به بوسنی مرکزی برویم، شب عاشورا تا ساعت دو بامداد برای انجام هماهنگی بیدار ماند و در حالی که برای خوابیدن رفتم، مجدداً شهید نیکنام را در دفتر کارش با هاله‌ای نورانی از عشق و وفا به ساحت آن منتقم الهی یافتم که به دعا و ذکر مصایب مشغول بود. ساعت ۴/۳۰ با مداد که برای رفتن آماده می‌شدیم او همچنان بیدار ماند و به ذکر مولا و سرور شهیدان عالم شب را به روز رساند. در حالی که شهید بهنام نیکنام آخرین شب‌های تاسوعا و عاشورای عمرش در سوگ امام حسین (ع) بیدار مانده بود، با او خدا حافظی کردم. به راستی که شهید عزیزمان سلوک قرب به وصال یار را در واپسین لحظات غروب عمر نورانی خویش در سوگ مولایش ابوالحسن (ع) رقم زد و از موهبت منتعم اتم العیش بهره‌مند گردید. ■

روایت بهروز احمدی دوست صمیمی شهید

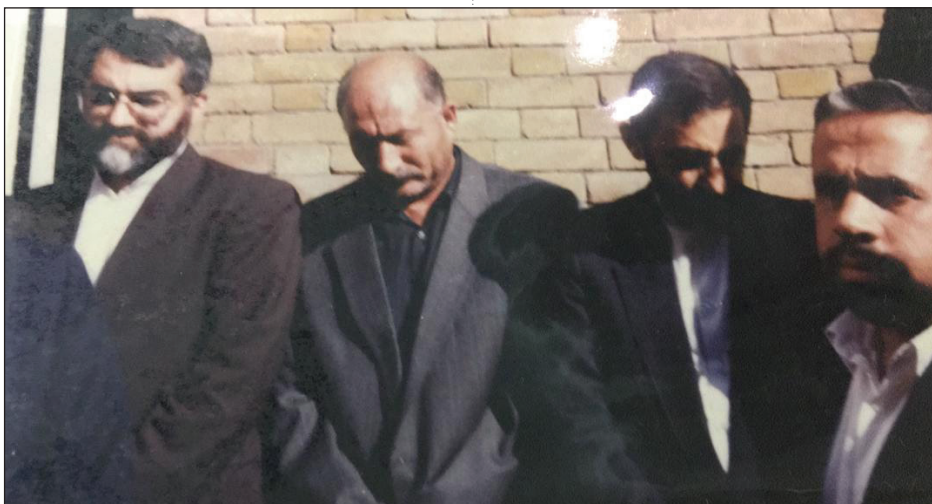
آن روزها که در میان ما بود، یا آن‌که جایگاه ویژه‌ای داشت و همه او را دوست داشتند، هیچ‌گاه فکر نمی‌کردیم اگر روزی نباشد، چقدر جایش خالی خواهد بود. چه خلاء بزرگی در میان دوستان ایجاد خواهد شد. تجمعات دوستانه چه بی روح و بی مزه خواهد بود. چه کارهای مهمی بر زمین خواهد ماند چه دست کمک خالصانه‌ای کوتاه خواهد شد...

از زمانی که از میان ما رفت تاکنون حد اقل هفته‌ای یکبار دوستان گرد هم می‌آیند و در این تجمعات حتی یکبار هم نمی‌شود که یادی از او به میان نیاید و خاطره زیبایی از رفتار او بیان نشود. به راستی او هنوز در میان ما زنده است. چون خاطرات بسیاری که برای ما به یادگار گذاشت، زنده است. به ندرت اتفاق می‌افتد کسی از دیده برود ولی اینچنین در دل باقی بماند. دوستان صمیمی و نزدیک بسیاری را در جنگ از دست دادیم. ولی داغ بهنام چیز دیگری بود. حرف سنگینی است اما می‌توانم بگویم کرم شکست.

آن روزها در خارج از کشور بودم. وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدم تا چند روز گیج بودم. یا آن‌که حکم برادر بزرگتر او را داشتم. اما واقع مطلب این بود که او پشت و پناه من بود. همیشه وقتی مشکلی یا کاری برایم پیش می‌آمد اولین و تنها کسی که برای استمداد به ذهنم خطور می‌کرد بهنام بود. در جبهه که بودیم با آن‌که من مجرب‌تر بودم، اما او آن‌جا را به بهشت تبدیل کرده بود. سخت‌ترین شرایط را با رفتار و سخنان منحصر به فرد خویش به زیباترین و خاطره انگیز ترین شرایط تبدیل می‌کرد. با بودن او غم غربت

شهید نیکنام در برپایی عزای حسینی (ع) بیش از همه زحمت می‌کشید. از وقتی سفر کرد، بخشی از کارها به سختی انجام می‌شد و بچه‌ها دایم می‌گفتند «جای بهنام خالی است». در هیاهوی شب‌های تاسوعا و عاشورا در کنار دیگرها به هنگام پذیرایی از خیل عزاداران سید الشهداء (ع) همه به او فکر می‌کنند

نبود. به همین خاطر از نبودش هراس داشتم و می‌خواستم همیشه در کنارم باشد. در برپایی عزای حسینی (ع) بیش از همه زحمت می‌کشید و وقت می‌گذاشت. به همین دلیل از وقتی او سفر کرد، همیشه بخشی از کارها به سختی انجام می‌شد و بچه‌ها دایم می‌گفتند «جای بهنام خالی است». در هیاهوی شب‌های تاسوعا و عاشورا در کنار دیگرها به هنگام پذیرایی از خیل عزاداران سید الشهداء (ع) همه به او فکر می‌کردند. همواره می‌گفتند «جای بهنام خالی است». خلاصه هیچ مجلسی اعم از شادی و عزای نیست که همه شرکت کنندگان بارها یاد او نکنند. چنین نیست مگر به خاطر آن‌که دل از همه ربوده و دست همه را به نوعی گرفته بود. بارها خانواده محترم بهنام نیکنام از من خواسته بودند از خاطراتش بنویسم. اما هر بار به بهانه‌ای امتناع می‌کردم. چون ضعف خود را می‌دانستم و می‌دانم که به هیچ وجه نمی‌توانم حق مطلب را آن‌گونه که شایسته بهنام است ادا کنم. لذا شاید نوشتن بهتر از بد نوشتن یا کم نوشتن باشد. این را هم که اجباراً نوشتن ان شاء الله شهید با بزرگواری می‌بخشد. ■



« آقای ارضی منت بگذار د دستی بر کفنی که شب‌های عاشورا بر تن می‌کردم، بکشند

بسمه تعالی

اینجانب بهنام نیکنام فرزند الله شکر به شماره شناسنامه ۶۶۴ صادره از تهران، مؤرخ ۱۳۷۳/۶/۱۵ ساریوو را به قصد موستار ترک خواهم کرد که امیدی است برای راهگشایی یکی از برادران که در اسارت نیروهای کروات می‌باشد. از دوستان و عزیزان التماس طلب مغفرت برای اینجانب از درگاه خداوند، اگر لیاقت داشته باشم. مقادیری نقدینه تحویل برادر علی جان مکاری سپرده‌ام که آن را به خانه و به دست پدرم برساند. موارد زیر به استحضار می‌رسد:

۱- مقداری پول از آقای داوود فراهانی طلب دارم که تمام و کمال آن را به ایشان می‌بخشم. چون قبلاً از ایشان همین مقدار گرفته و راضی نیستم هیچ وجهی از ایشان مطالبه شود.

۲- مقداری پول از آقای علی امانی طلب دارم و به ایشان هم از قبل بدهکار بودم، حساب‌مان تسویه می‌شود و راضی نیستم از ایشان هیچ وجهی مطالبه شود.

۳- مبلغ پنجاه هزار ریال به آقای ناصر غنیمتی بدهکارم که حتماً آن را به ایشان پردازید و حلالیت بابت دیرکرد بگیرید.

۴- مبلغ دویست هزار ریال به آقای سعید کریمی بدهکار هستم. آن را حتماً پرداخت و حلالیت بطلبید.

۵- مجموع نقدینه‌ها که برای اینجانب است، پدرم آقای الله شکر نیکنام وکیل است. فقط مقدار سیصد هزار تومان، معادل سه میلیون ریال به آقای منصور ارضی فر بدهید و حاج آقای ارضی عند الصلاحدید برای هیئت (ترجیحاً برای ازدواج افراد مورد تأیید) استفاده نمایند.

۶- پدر و مادر و خراهران و برادرم مرا حلال کنند که می‌دانم برایشان پسر خوبی نبودم.

۷- از آقای ارضی، استاد عزیزم معذرت می‌خواهم اگر به نصایح با ارزش و گرانقدرشان گوش نکردم. امید است این حقیر را مورد عفو قرار داده، منت بگذارند و دستی فقط بر کفنی که شب‌های عاشورا بر تن می‌کردم بکشند. این کفن در کمدم قرار گرفته که اگر مقدور بود آن را بر تن کنند. چون وقتی ندارم به همین بسنده می‌کنم. از دوستان و عزیزان درخواست می‌کنم نمازها و واجبات انجام نشده این حقیر را متقبل شوند.

التماس دعا...

بهنام نیکنام

۱۳۷۳/۶/۱۵



بهشت زهرا (س) انتقال یافت و در کنار هزاران شهید خفته به خون میهن اسلامی آرام گرفت. روح عبدالله کلاشک شاد و با خاندان نبی اکرم (ص) محشور گردد. ان شاء الله. ■

✓ شهید عبدالله کلاشک که در سارایوو به حاجی معروف شده بود، سرانجام در حین انجام وظیفه انسانی کمک رسانی به آوارگان مسلمان جنگی در سارایوو به اسارت گروه‌های مسلح صرب در آمد که ایشان را در مرداد سال ۱۳۷۱ به شهادت رساندند

عبدالله کلاشک

در آزمون زندگی سربلند بیرون آمد

به همین دلیل عبد الله رشته پزشکی را انتخاب کرد و برای ادامه تحصیلات دانشگاهی رهسپار یوگسلاوی سابق گردید و در یکی از دانشگاه‌های معتبر شهر سارایوو مشغول به تحصیل شد. چند سالی نگذشته بود که نظام کمونیستی فروپاشید و جنگ داخلی این کشور را فراگرفت و نسل کشی مسلمانان بوسنی و هرزگوین شروع شد، بنابر این عبد الله خود را موظف دانست از مسلمانان بی دفاع حمایت کند و از بازگشت به ایران خودداری نماید. کلاشک بر این عقیده بود که مبارزه در راه اسلام و عزت مسلمانان مرز نمی‌شناسد. لذا با وجودی که دانشگاه‌های بوسنی و هرزگوین تعطیل شده بود در سارایوو ماندگار شد و با همکاری با نهادهای جمهوری اسلامی از جمله سفارت کشورمان به حمایت از مسلمانان مظلوم پرداخت.

شهید عبدالله کلاشک که در سارایوو به حاجی معروف شده بود، سرانجام در حین انجام وظیفه انسانی کمک رسانی به آوارگان مسلمان جنگی در سارایوو به اسارت گروه‌های مسلح صرب در آمد که ایشان را در مرداد سال ۱۳۷۱ به شهادت رساندند، و سرانجام عبد الله پس از یک عمر ایثار و فداکاری به آرزوی خود رسید. از پیکر شهید در مراسم خاص و با شکوهی در فرودگاه مهر آباد و نماز جمعه تهران استقبال گرم به عمل آمد، سپس پیکر ایشان به قطعه شهدای

شهید دکتر عبد الله کلاشک اولین شهید ایرانی در آغاز بحران خونین بوسنی هرزگوین بود که در آزمون سرنوشت ساز زندگی، پیروز و سربلند بیرون آمد. عبد الله در سال ۱۳۴۲ در کرج متولد شد، و در سن جوانی برای درمان بیماری قلبی مدتی به خارجی از کشور سفر کرد. کلاشک شخصیت انقلابی و وطن دوستی داشت که با عشق به انقلاب اسلامی و رهبری جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) به میهن بازگشت و در صف مردم مسلمان و انقلابی قرار گرفت. با آغاز جنگ تحمیلی درس را نیمه تمام گذاشت و به فرموده امام امت (ره) به عنوان یک بسیجی پرشور و میهن دوست راهی جبهه‌های نبرد با متجاوزان صدامی گشت.

با وجودی که عبد الله کلاشک ناراحتی قلبی داشت و از لحاظ جسمانی شرایط مناسبی برای حضور مستمر در جبهه نداشت، اما دست از پیکار با متجاوزان بعثی برنداشت و به مدت چهار سال در جبهه‌های مختلف رزم با دشمن متجاوز مقاومت کرد و سرانجام روزی دچار مشکل قلبی شدید شد و به همین دلیل به پشت جبهه انتقال یافت و تحت عمل جراحی قرار گرفت. عبد الله پس از پایان جنگ تحمیلی بر این عقیده بود، اکنون که جنگ تمام شده و من لیاقت شهادت را نداشتم، چه بهتر که تحصیلات را ادامه دهم و به مردم میهنم خدمت کنم.



آقایان عباس حیدر و اکبر ترکان دوتن از مسئولان انجمن دوستی ایران و بوسنی در دیدار با پدر شهید کلاشک



نگاهی به مبارزات سیاسی علی عزت بیگوویچ

درآمد

علی عزت بیگوویچ، اندیشمندی توانا و سیاستمداری دور نگر بود که در شرایط خاصی مسلمانان بوسنیایی را به سوی استقلال و حفظ هویت دینی رهنمون کرد. دیدگاه‌های فلسفی و تراوش فکری ایشان فراتر از شبه جزیره بالکان رفت. با وجودی که اغلب عمر خود را پشت میله‌های زندان گذراند، در عین حال شاهد فروریزی نظام سلطه کمونیسم بر جهان مادیگری بود. وجود بحران هویت در جوامع شرق و غرب را خوب شناخت و در کتاب «اسلام میان شرق و غرب» به نقد و بررسی آن پرداخت. او معتقد بود بحران خونین بوسنی و هرزگوین، ریشه در جنگ‌های صلیبی غرب علیه مسلمانان دارد و به همین دلیل همسایگان اروپایی اجازه برپایی یک کشور اسلامی را در بالکان نمی‌دهند. طوری نسل کشی به راه خواهند انداخت تا عبرتی برای دیگران باشد.



آزادی او شدند.

محاکمه علی عزت بگوویچ و همراهانش بیش از چهار ماه طول کشید و سرانجام در ۲۰ اوت ۱۹۸۳ رأی دادگاه مبنی بر محکومیت بگوویچ صادر شد. سپس دادگاه بر اثر فشارهای بین المللی متقاعد شد با درخواست استیناف توسط محکومین موافقت کند. قاضی دادگاه استیناف ساریوو که به این پرونده رسیدگی می کرد اظهار داشت که این افراد مرتکب جرایم کیفری نبوده تا چنین احکام سنگینی در حق شان صادر بشود. بهرحال قاضی استیناف که اراده ای از خود نداشت تا محکومان بیگناه را تبرئه کند و دستورات را از مقامات بلغراد دریافت می کرد، مدت محکومیت هر کدام از متهمان را دو سال کاهش داد. سرانجام پس از شکست احزاب کمونیست بلوک شرق و آغاز بحران در جمهوری یوگسلاوی سابق، علی عزت بگوویچ در حالی که به شدت بیمار شده بود، مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد گردید.

بگوویچ در سلول شماره ۲۰ زندان جنایی و مخوف «فوکا» قرار گرفت و از برپایی نمازهای یومیه و مطالعه مطبوعات منع شد. بیش از ۸۰ درصد محکومین این زندان متهم به قتل و مرتکب جرایم کیفری هستند و این زندان یکی از بدنام ترین و ترسناک ترین زندان های یوگسلاوی سابق بشمار می رفت. علی عزت بگوویچ در جریان تشکیل رسمی دادگاه خود را بیگناه معرفی کرد و اتهامات باز پرس را به شدت رد کرد. در دفاعیه خود گفته بود که کتاب «بیانیه اسلامی» پیامی برای همه مسلمانان جهان است و هیچ نامی از یوگسلاوی در آن به میان نیامده است. در کتاب بیانیه اسلامی تصریح شده: «برای فرد مسلمان جایز نیست جانش را فدای یک امپراتور یا یک زمامدار دیکتاتور کند. مسلمانان نباید احزاب سیاسی و حکومت های مشخصی را بپذیرند. زیرا آن ها همه بت هستند. دیکتاتوری و بی دینی

اولین رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین در ماه مارس سال ۱۹۹۱ انجمن جوانان مسلمان را با شرکت تعدادی از جوانان پر شور و انقلابی یوگسلاوی سابق تأسیس کرد، اما دولت های وقت به او اجازه ثبت و فعالیت انجمن را ندادند و در سال ۱۹۹۵ آن را منحل اعلام کردند. ایشان در سال ۱۹۹۶ به اتهام اقدام علیه منافع خلق یوگسلاوی مورد محاکمه قرار گرفت و به ۲۰ سال زندان محکوم شد. بگوویچ پس از آزادی از زندان به مبارزات سیاسی ادامه داد و بیش از پیش مورد توجه محافل مذهبی و دانشجویان جوان مسلمان یوگسلاوی قرار گرفت. محافل جوانان به علت محدودیت هایی که رژیم کمونیستی مارشال ژوزف تیتو وضع کرده بود به طور مخفیانه در خانه های مخصوصی و به دور از چشم مأموران برگزار می شد به مرور زمان افکار و اندیشه های بگوویچ تأثیر شایانی روی جوانان مسلمان داشت. جوانان مسلمان در یکی از مناسبت های سیاسی، طی یادداشتی به دولت خواهان آزادی های دینی شده بودند. علی عزت بگوویچ در راستای تجدید حیات دینی مسلمان شبه جزیره بالکان، نه فقط با دولت مرکزی یوگسلاوی مبارزه می کرد، بلکه با مخالفان عقاید خود، همچون اندیشمندان کمونیست و لائیک بحث و مناظره فکری داشت که نتیجه آن زندان و بایکوت سیاسی بود. ایشان در سال ۱۳۶۲ (آوریل ۱۹۸۳) به همراه ۱۲ تن از اندیشمندان مسلمان بوسنیایی در کنفرانس وحدت اسلامی تهران شرکت کرد. اما پس از بازگشت اعضای هیئت به ساریوو، بازداشت و به اتهام تلاش برای نشر اندیشه های دینی، شرکت در یک کنگره اسلامی در تهران و تلاش برای برپایی حکومت اسلامی در بوسنی و هرزگوین محاکمه و به مدت ۱۴ سال زندانی شد. سازمان کنفرانس اسلامی و تعدادی از سازمان های حقوق بشر اروپایی از جمله سازمان عفو بین الملل از محکومیت بگوویچ انتقاد کردند و خواستار

علی عزت بگوویچ روز هشتم اوت سال ۱۹۲۵ در شهر بوسانسکی سماک از توابع ایالت خود مختار وقت بوسنی هرزگوین در یک خانواده مسلمان کروات تولد یافت و پدرش مصطفی و مادرش هبه عزت بگوویچ نام داشتند. این خانواده دو پسر و سه دختر داشت که علی بزرگترین آن ها بود. خانواده ثروتمند بگوویچ ابتدا در بلغراد سکونت داشت که پس از عقب نشینی قوای دولت عثمانی از شبه جزیره بالکان در سال ۱۸۶۸ میلادی، به ایالت بوسنی و هرزگوین کوچ کرد. علی تحصیلات ابتدایی و دینی را در زادگاهش به پایان رساند و برای اولین بار در سن ۲۰ سالگی به خاطر داشتن اعتقادات دینی با رژیم نوپای کمونیستی یوگسلاوی سابق به مقابله برخاست.

در سال ۱۹۴۳، در اوج جنگ جهانی دوم خانواده علی عزت بگوویچ دچار ورشکستگی مالی شدند و در معرض فقر و گرسنگی قرار گرفته و ناگزیر به ساریوو که در آن برهه بزرگترین شهر بوسنی و هرزگوین بود کوچ کردند. این شهر نیز از پیامدهای جنگ جهانی در امان نبود و کروات های حاکم برای مقابله با لشکریان نازی جوانان را به خدمت سربازی فراخواندند. علی برای فرار از خدمت سربازی به زادگاهش بوسانسکی رفت و تا پایان جنگ در دره ساوا به فعالیت های پنهانی از قبیل کمک به آوارگان و زخمی های جنگی پرداخت. البته فرار از جنگ به معنی نداشتن حس وطن دوستی و ملی گرایی نبود، ولی چون دولت های شرکت کننده در جنگ را باطل، ظالم و اشغالگر می دانست و سودی برای مسلمانان شبه جزیره بالکان نداشت، از شرکت در آن امتناع کرد.

در سال ۱۹۴۵ و پس از پایان جنگ جهانی دوم به جمع خانواده در ساریوو بازگشت و در دانشگاه آن شهر سرگرم تحصیل شد و در سال ۱۹۵۰ مدرک کارشناسی ارشد در رشته حقوق دریافت کرد. با وجودی که علی عزت بگوویچ اغلب عمر خود را در زندان گذرانده بود، اما به تحصیلات دانشگاهی و مطالعه در زندان ها ادامه داد و سرانجام در سال ۱۹۶۲ مدرک کارشناسی ارشد در رشته علوم اقتصادی دریافت کرد. بگوویچ در یک خانواده ثروتمند و مذهبی اصیل تولد یافته بود و به همین دلیل امکانات آموزش زبان های معتبر دنیا مانند عربی، آلمانی، فرانسه و انگلیسی برای ایشان فراهم گردید و با فرهنگ های ادبیات گوناگون جهان به خوبی آشنا شد.

اولین رئیس جمهوری بوسنی و هرزگوین در ماه مارس سال ۱۹۹۱ انجمن جوانان مسلمان را با شرکت تعدادی از جوانان پر شور و انقلابی یوگسلاوی سابق تأسیس کرد، اما دولت های وقت به او اجازه ثبت و فعالیت انجمن را ندادند و در سال ۱۹۹۵ آن را منحل اعلام کردند

✓
**محافل مطبوعاتی و فرهنگی
 یوگسلاوی به این مسئله اذعان
 داشتند که بگوویچ یک متفکر
 برجسته و نویسنده توانا می باشد.
 کتاب‌هایی که با روش نوین علمی
 در نقد اندیشه‌های کمونیستی و
 غربی نگاشت همواره مصدر فکر و
 منبع الهام برای مسلمانان جهان به
 شمار می‌رفته است**

در این انتخابات اکثریت آراء نمایندگان را به دست آورد و در روز ۱۹ نوامبر همان سال به ریاست جمهوری بوسنی منصوب گشت. متعاقب این گزین، بحث‌ها و اقدامات تقسیم قدرت در جمهوری تازه استقلال یافته آن کشور شروع شد و ابعاد سر آغاز جنگ خونین نژادی به خود گرفت. به خصوص پس از آغاز جنگ میان صرب‌ها و کروات‌ها در جمهوری کرواسی که در همسایگی بوسنی و هرزگوین قرار دارد.

طبق قانون اساسی جمهوری بوسنی و هرزگوین قرار بود آقای بیگوویچ به مدت یک سال عهده دار ریاست جمهوری باشد. ولی به علت شرایط استثنایی شبه جزیره بالکان و تعلیق عضویت حزب اتحاد دمکرات کروات و حزب کار دمکرات بوسنی در دولت، ریاست جمهوری بیگوویچ نیز به حال تعلیق درآمد. در تابستان سال ۱۹۹۱ وقتی جنگ میان اسلوانی و کرواسی شروع شد، روشن بود که جنگ‌های استقلال طلبانه از جمله در بوسنی و هرزگوین هم دامنگیر سایر مناطق یوگسلاوی سابق را خواهد گرفت. در چنین شرایطی علی عزت بیگوویچ پیشنهاد تشکیل دولت فدرالیتته در بوسنی را ارائه داد تا تمامیت ارضی کشورش از جنگ احتمالی آینده در امان بماند.

در عین حال سران اسلوانی و کرواسی را به یافتن راه حل مسالمت آمیز فراخواند و در فوریه همان سال اعلام کرد: «اگر قرار باشد مسلمانان بوسنی و هرزگوین بهای تمایلات فزون خواهانه دیگران را بپردازند، شخصا در گفت و گوهای صلح شبه جزیره بالکان شرکت نخواهد کرد. اکنون که صلح و امنیت در بوسنی و هرزگوین برقرار است، هرگز حاضر نیستم از تمامیت ارضی این سرزمین چشم پوشی کنم». ولی با آغاز سال ۱۹۹۲ مشخص شد خواسته‌های اقوام متخاصم در بوسنی (مسلمان، کروات و صرب) برای یکدیگر پذیرفتنی نبوده است. از یک طرف میان مسلمانان و کروات‌های بوسنی برای کسب امتیازات بیشتر رقابت وجود داشت، در حالی صرب‌ها خواهان باقی ماندن بوسنی زیر حاکمیت خود بودند.

علی عزت بیگوویچ در فوریه سال ۱۹۹۱ مردم کشورش را به شرکت در همه پرسی ملی برای اعلام استقلال بوسنی و هرزگوین فراخواند. برگزاری این فرآیند شرط اتحادیه اروپا برای به رسمیت شناختن این کشور به عنوان یک

- ۱- مشکلات نهضت اسلامی.
- ۲- علمی نبودن مارکسیسم.
- ۳- قرآن را چگونه بیاموزیم.
- ۴- پیام هجرت.
- ۵- زن مسلمان به عنوان مادر و همسر.
- ۶- بیانیه اسلامی.
- ۷- اسلام میان شرق و غرب.
- ۸- فرار به سوی آزادی.
- ۹- موانع نهضت اسلامی.

۱۰- اقلیت‌های مسلمان در کشورهای کمونیستی.
 پس از تحولات شرق اروپا و فروپاشی کمونیسم، فضای سیاسی در اتحاد یوگسلاوی دگرگون شد و نظام چند حزبی به وجود آمد. در این شرایط علی عزت بیگوویچ و تعدادی از فعالان سیاسی بوسنی و هرزگوین در روز ۲۷ مارس سال ۱۹۹۰ به تأسیس حزب اسلام‌گرای کار دمکراتیک شتافتند. متقابلاً اقوام صرب و کروات بوسنی و هرزگوین نیز به تأسیس احزاب نژادی روی آوردند و با حزب کار دمکراتیک به رقابت برخاستند و در انتخابات پارلمانی همان سال شرکت کردند. حزب کار به ریاست بیگوویچ

و مادی‌گرایی و به اصطلاح مبارزه طبقاتی همگی از نظر ما محکوم است». بهرحال آقای بیگوویچ بر اساس محاکمه کذایی می‌بایست تا سال ۱۹۹۵ در زندان می‌ماند اما در پی تحولاتی که در اروپای شرقی و بطور کل پس از فروپاشی نظام‌های کمونیستی رخ داد، آزادی‌اش را بازیافت. بسیاری از محافل مطبوعاتی و فرهنگی یوگسلاوی سابق به این مسئله اذعان داشتند که بیگوویچ یک متفکر برجسته و نویسنده توانا می‌باشد. کتاب‌هایی که با روش نوین علمی در نقد اندیشه‌های کمونیستی و غربی نگاشت همواره مصدر فکر و منبع الهام نه فقط برای مسلمانان شبه جزیره بالکان به شمار می‌رفته بلکه به زبان‌های زنده دنیا نیز ترجمه یا تجدید چاپ شده و مورد بهره برداری مسلمانان اروپا قرار گرفته است. کتاب «بیانیه اسلامی» که در سال ۱۹۷۰ میلادی بقلم عزت بیگوویچ منتشر شد، پس از فروپاشی کمونیسم به زبان‌های عربی، ترکی، انگلیسی، آلمانی و فرانسه ترجمه و منتشر شده است. افزون بر آن، کتاب‌های گوناگون نیز به قلم آقای علی عزت بیگوویچ رئیس جمهور بوسنی هرزگوین منتشر شده که می‌توان به چند نمونه آن‌ها اشاره کرد:



کشور مستقل بود. ولی صرب‌های بوسنی همه پرسی را اقدامی غیر قانونی و موجب بروز نا آرامی خواندند و آن را تحریم کردند. به هر حال ۹۹/۴٪ شرکت کنندگان مسلمان و کروات مسیحی به نفع استقلال بوسنی رأی مثبت دادند. بیگوویچ در ماه مارس ۱۹۹۲ استقلال جمهوری بوسنی و هرزگوین را رسماً اعلام کرد و به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. متعاقب آن اغلب دولت‌های جهان این کشور نو پا را به رسمیت شناختند. بیگوویچ از جامعه جهانی انتظار داشت به منظور جلوگیری از جنگ افروزی صرب‌ها در واکنش به استقلال بوسنی، نیروهای حافظ صلح در این کشور مستقر کند.

کشورهای غربی نه فقط به قول‌شان عمل نکردند، بلکه با شکل‌گیری یک کشور اسلامی مستقل در جنوب اروپا مخالفت کردند. با وجودی که علی‌عزت بیگوویچ خود را به موجودیت یک کشور چند ملیتی و چند نژادی در سایه یک دولت مرکزی متعهد می‌دانست، اما پس از اعلام نتایج همه پرسی، دیری نپایید که جنگ و جنایت و نسل‌کشی مسلمانان سرتاسر بوسنی و هرزگوین را فرا گرفت. نیروهای صرب با کمک ارتش یوگسلاوی سابق مناطق وسیعی از کشور بوسنی را از دست ارتش نوپا و ناتوان بوسنی به تصرف درآوردند. آن‌گاه شهرها و روستاهای مسلمان‌نشین زود هنگام به دست مهاجمان سقوط کردند و نسل‌کشی وحشتناک در آن‌ها آغاز شد. در عین حال دولت مستقل کراوسی به مسلح نمودن اقلیت کروات بوسنی و هرزگوین شتافت و نمایندگان کروات در دولت بوسنی بیدرنگ کناره‌گیری کردند. با این وصف جنگ و خونریزی سرتاسر بوسنی و هرزگوین را فرا گرفت. کروات‌ها در اغلب مناطق‌شان به خصوص مناطق واریس، کریسیفو و ویایسی، با صرب‌ها علیه مسلمانان متحد شدند.

در ماه ژوئن سال ۱۹۹۲ اسلوبودان میلوسویچ و فرانکو توگمان دو تن از سران صرب‌ها و کروات‌های بوسنی و هرزگوین توافق کردند کشور تازه استقلال یافته مسلمانان بوسنی را میان خود تقسیم کنند. بر اساس این توافق صرب‌ها با کمک ارتش یوگسلاوی جنایات نسل‌کشی را در شهرهای سربرنیتسا، توزلا و ساریوو در مناطق شرقی بوسنی و کروات‌ها نیز جنایات خود را در گورنی فاکوو، نوفی تراونیک و تعدادی از شهرهای مرکزی بوسنی آغاز کردند. این جنایات‌ها که بدترین نسل‌کشی و پاکسازی

در پی امضای موافقتنامه دیتون، اولین انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی در بوسنی و هرزگوین با شرکت مسلمانان، صرب‌ها و کروات‌های این سرزمین در سپتامبر سال ۱۹۹۶ برگزار گردید و حزب کار دمکرات به ریاست بیگوویچ به نمایندگی مسلمانان در آن به پیروزی رسید

قومی در اروپا پس از جنگ جهانی دوم به شمار می‌رفت، زیر نظر مستقیم دولت‌های عضو اتحادیه اروپا صورت گرفت و برای همیشه لکه ننگی بر پیشانی محافل مدافع دروغین حقوق بشر باقی خواهد ماند. این وضعیت تا زمان امضای توافق دیتون در روز پنجم اکتبر سال ۱۹۹۶ در آمریکا ادامه داشت.

از موقعی که میلوسویچ و توچمان برای تقسیم بوسنی و هرزگوین به توافق رسیدند، فقط ۲۵ درصد از مجموع مساحت بوسنی و هرزگوین در حاکمیت دولت مسلمان علی‌عزت بیگوویچ قرار داشت. ایشان در مدت سه سال و شش ماه که شهر ساریوو پایتخت بوسنی در محاصره صرب‌ها و کروات‌ها بود، بی‌تفاوتی دولت‌های غربی را نسبت به تلاش برای توقف جنایات نسل‌کشی مسلمانان به شدت محکوم کرد و از برخی دولت‌ها و محافل اسلامی همچون جمهوری اسلامی ایران تقاضای کمک کرد. در نتیجه این فراخوانی صدها نیروی آموزش‌دهنده از سپاه پاسداران انقلاب ایران و حزب الله لبنان و حدود سه هزار داوطلب عرب از کشورهای مصر، پاکستان و ترکیه وارد بوسنی و هرزگوین شدند. همیاری نیروهای امداد رسان ایرانی و سیل سلاح‌هایی که به بوسنی رسید، سرنوشت جنگ را تا حدودی به نفع مسلمانان بوسنیایی دگرگون کرد. در دوران جنگ منطقه‌ای چهار ساله علیه مسلمانان بوسنیایی، بجز جمهوری اسلامی ایران، هیچ دولتی در جهان اسلام اراده کمک و همیاری به مسلمانان مظلوم آن سامان را نداشت. همه دولت‌های اسلامی و عربی مرعوب قدرت‌های سلطه‌گر شرق و غرب بودند و نسل‌کشی مسلمانان را نظارت می‌کردند. قدرت‌های استعمارگر جهان ارسال هرگونه اسلحه دفاعی به مسلمانان بوسنی و هرزگوین را به بهانه تلاش برای توقف خونریزی در شبه جزیره بالکان تحریم کرده بودند. نیروهای هلندی و آلمانی که به منظور برقراری صلح و امنیت در مناطق مسلمان‌نشین بوسنی استقرار یافته بودند، کاری بجز نظارت بر تکمیل جنایت نسل‌کشی مسلمانان به دست صرب‌ها از دست‌شان ساخته نبود. دبیر کل وقت پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو» روز ۳۹ اوت سال ۱۹۹۴ اعلام کرد حملات وسیع هوایی علیه مواضع نظامی صرب‌های بوسنی و هرزگوین به زودی آغاز خواهد شد. ولی هرگز چنین تصمیمی به مورد اجرا گذاشته نشد.

جنایات‌های قرون وسطایی و نسل‌کشی مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین در اواخر قرن بیستم، ادعاهای انسان دوستی و تمدنی دولت‌های شرق و غرب را زیر سؤال افکار عمومی جهان قرار داد. در این خصوص مقام‌های روسیه که از صرب‌های ارتودوکس و همعقیده خود حمایت می‌کردند و مقام‌های آمریکا که به هیچ وجه موافق شکل‌گیری یک جمهوری مسلمان و مستقل در جنوب اروپا نبودند به توافق رسیدند که به این بحران پایان دهند. غربی‌ها در شرایطی به این باور رسیده بودند که رزمندگان ارتش بوسنی و هرزگوین روحیه تازه گرفته‌اند و در جبهه‌های نبرد بادشمنان حرف اول را می‌زنند. لذا برای تسلیم شدن آنان و برقراری آتش بس، طرح‌گفت و گوهای دیتون را پیشنهاد کردند. به همین دلیل از وزیران خارجه بوسنی و هرزگوین، جمهوری کراوسی و

جمهوری صربستان دعوت کردند روز ۲۶ سپتامبر سال ۱۹۹۵ در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک جلسه فوق العاده تشکیل دهند و پیش‌نویس امضای موافقتنامه صلح را تهیه نمایند. در پی این نشست تصمیم به برقراری آتش بس دو ماهه گرفته شد که از روز ۱۲ اکتبر به مورد اجرا گذاشته شد.

به دنبال نشست مقدماتی وزیران خارجه طرف‌های درگیر در بحران بوسنی در اوایل ماه نوامبر سال ۱۹۹۵ کنفرانس بین‌المللی دیتون در پایگاه هوایی رایت باترسون در ایالت اوهایو آمریکا با شرکت علی‌عزت بیگوویچ رئیس جمهوری قانونی بوسنی و هرزگوین، اسلوبودان میلوسویچ رئیس جمهوری صربستان و فرانکو توچمان رئیس جمهوری کراوسی برگزار شد و روز ۲۱ نوامبر با امضای چارچوب موافقتنامه نهایی «توافق دیتون» پایان یافت و به ترازوی سه سال و شش ماهه مسلمانان بوسنی و هرزگوین خاتمه داد. به موجب این توافق اقوام سه‌گانه بوسنی و هرزگوین (مسلمان، صرب و کروات) حق تعیین سرنوشت خود را در چارچوب قلمرو یکپارچه مرزهای بین‌المللی بوسنی، با داشتن ۳۰ درصد از کرسی‌های پارلمانی به دست گرفتند. همچنین بر اساس توافق دیتون یک شورای ریاست جمهوری سه نفره به عنوان نمایندگان اقوام یاد شده به مدت چهار سال این کشور را اداره می‌کند. بی‌تردید اغلب بندهای موافقتنامه استعماری جدید دیتون، اهداف و آرمان‌های مسلمانان این سرزمین را بر آورده نکرد. علی‌عزت بیگوویچ هنگام امضای آن در حضور بیل کلینتون رئیس جمهوری وقت آمریکا اعلام کرد: «امضای موافقتنامه غیر عادلانه بهتر از ادامه جنگ و نسل‌کشی است». با امضای این توافق، آمریکا و اتحادیه اروپا احساس آرامش کردند که مسلمانان بوسنیایی از این به بعد در پایگاه و جامعه مسیحیت اروپا حرف اول را نخواهند زد. غربی‌ها با گنجاندن دو قدرت صرب و کروات در حاکمیت بوسنی و هرزگوین، آینده خود را تضمین کردند.

در پی امضای موافقتنامه دیتون، اولین انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی در بوسنی و هرزگوین با شرکت مسلمانان، صرب‌ها و کروات‌های این سرزمین در سپتامبر سال ۱۹۹۶ برگزار گردید و حزب کار دمکرات به ریاست بیگوویچ به نمایندگی مسلمانان در آن به پیروزی رسید. موسشیلو کراپچنک به نمایندگی از صرب‌ها و کریشمر زوباک به نمایندگی کروات‌های بوسنی و هرزگوین به شورای ریاست جمهوری سه نفره راه یافتند. بگوویچ در پایان این دوره چهار ساله (در سال ۲۰۰۰) تصمیم گرفت به دو علت از فعالیت‌های سیاسی کناره‌گیری کند. علت اول به خاطر فشارهای فزاینده سیاسی بین‌المللی که بر مسلمانان کشورش وارد می‌آمد. علت دوم به دلیل بیماری قلبی است که دچار آن شده بود. سرانجام علی‌عزت بیگوویچ روز ۱۹ اکتبر ۲۰۰۳ در سن ۷۸ سالگی در بیمارستان مرکزی ساریوو درگذشت. در وصیتنامه ایشان خطاب به مسلمانان بوسنیایی آمده است: «تلاش کنید بهتر از شرایط قبل از جنگ باشید. نبرد برای پیروزی نهایی بوسنی و هرزگوین و یکپارچگی این سرزمین ادامه خواهد یافت».



میلوسویچ: هیتلر کوچک

نگاهی به سرگذشت یک دیکتاتور

درآمد

هیتلر کوچک - قصاب بوسنی، نام‌های دیگر اسلو بودان میلوسویچ رئیس جمهوری معدوم صربستان است. او ابتدارهبری صرب‌های بوسنی و هرزگوین را به عهده داشت که پیش از انتقال به بلگراد و انتصاب به ریاست جمهوری صربستان به کشتارهای فجیعی علیه مسلمانان دست زد. وی سمبل نسل‌کشی و جنایات فجیع ضد انسانی و نژادپرستانه است که روزانه در کشور مسلمان نشین بوسنی هرزگوین جریان داشت. اسلو بودان میلوسویچ، این هیتلر جدید کیست؟ چگونه نشات گرفت و طرز تفکر او چیست؟ او سرانجام هنگام گذراندن دوره محکومیت خود در زندان دادگاه بین‌المللی لاهه به دلایل نامعلومی درگذشت.



ایدنولوژی کمونیستی یوگسلاوی که مارشال تیتو بنیانگذارش بوده روز به روز کم‌رنگ می‌شد. اسلو بودان معتقد بود که ملت صرب همیشه در طول تاریخ از طریق جنگ و خونریزی به حقوقش نایل شده و همواره در شرایط صلح‌آمیز حقوقش را از دست داده است. او می‌گفت صرب‌ها حق دارند در چارچوب یک کشور مستقل زندگی کنند. وی اسلونی‌ها را مردمی فاسد و کروات‌ها را خون‌خوار و آلبانیایی‌ها را خبیث معرفی کرده و می‌گفت چنانچه این ملت‌ها دست‌شان به ملت صرب برسد صرب‌ها را نابود می‌کنند.

در سال ۱۹۸۷ طی میتینگ‌هایی که در ایالت خود مختار و مسلمان نشین کوزوو برگزار گردید، اسلو بودان این شعار را مطرح کرد: «امروز هیچ کس اجازه ندارد به ملت صرب توهین کند و ستم روا بدارد». اکثر صاحب نظران و کارشناسان مسائل شبه جزیره بالکان بر این عقیده‌اند که تولد سیاسی میلو سوویچ سه سال پیش از شروع بحران شبه جزیره بالکان و فروپاشی یوگسلاوی و در میتینگ کوزوو بوده است. چه قبل از آن هیچ کس پیش‌بینی نمی‌کرد که این کارمند بدخو و کم‌حوصله روزی به عنوان قهرمان ملی خلق صرب شناخته شود. البته رهبر صربستان همچون بسیاری کمونیست‌های اروپای شرقی خوب فهمیده بودند که اروپا در آستانه تحولات عظیمی قرار دارد و بازی با احساسات دینی و قومی می‌تواند آرزوهایشان را برآورده کند. به ویژه که ملت صرب از روحیه فرقه گرایانه و تعصب آمیز برخوردار است.

میلو سوویچ پس از سخنرانی‌اش در آوریل ۱۹۸۷ در کوزوو مبادرت به برگزاری میتینگ‌های متعددی در سرتاسر یوگسلاوی نمود و در آن‌ها از حقوق رفته اقلیت‌های قوم صرب در ایالت‌های خود مختار یوگسلاوی سابق اشک تمساح ریخت و وعده داد تا زنده است از حقوق صرب‌ها در ایالت کوزوو و کرواسی و بوسنی هرزگوین دفاع کند. اسلو بودان میلو سوویچ از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷ رئیس جمهوری صربستان بود و در سال ۲۰۰۱ توسط پلیس دادگاه بین‌المللی لاهه بازداشت و به جرم نقش داشتن در جنایات جنگی و کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین محاکمه شد. او در سال ۲۰۰۶ به علل نامعلومی در زندان درگذشت و سپس جنازه او به بلگراد انتقال یافت و در آن جا خاکسپای شد. ■

جواد منتظری

تحصیلات دانشگاهی‌اش را با جدیت دنبال کرد و از بازی و سرگرمی، همچون دیگر دانشجویان هم‌دوره‌ای خود شدیداً روی گردان بود. او در میان دانشجویان به عنوان یک عضو فعال کمیته‌های حزب کمونیست دانشگاه بلگراد شهرت داشت و تنها با همکلاسی خود ماریانا ماکوفیچ روابط جنسی داشت که در نهایت با او ازدواج کرد. ماریانا نیز یکی از دانشجویان فعال و کمونیست‌های افراطی یوگسلاوی بشمار می‌رفت که پس از اتمام تحصیلاتش به عنوان استاد جامعه‌شناسی دانشگاه‌های یوگسلاوی برگزیده شد. با این وصف ناهنجاری‌های خانوادگی اثر شکننده‌ای روی شکل‌گیری شخصیت اسلو بودان گذاشت و باعث شد از همسرش ماریانا حساب ببرد.

اسلو بودان در سال ۱۹۶۴ از دانشگاه بلگراد فارغ التحصیل شد و دو سال بعد به عنوان مشاور اقتصادی رئیس شورای شهر بلگراد منصوب گردید. در سال ۱۹۶۹ به استخدام شرکت تولید گاز مایع درآمد و مسئولیت‌های کلیدی در این شرکت به عهده گرفت و در فاصله سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۳ ریاست بانک مرکزی بلگراد را به عهده داشت. او از طریق این پست چند بار به آمریکا اعزام شد تا در کنفرانس‌های اقتصادی بین‌المللی شرکت نماید. علاوه بر موفقیت‌هایی که در زمینه‌های اداری و مدیریتی کسب کرده بود نام اسلو بودان همواره در صدر فعالیت‌های حزبی و سیاسی یوگسلاوی مطرح شد، تا اینکه در سال ۱۹۸۴ به ریاست حزب کمونیست بلگراد انتخاب شد. اسلو بودان در ماه مه ۱۹۸۶ ریاست کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگسلاوی را به عهده گرفت و در سال ۱۹۸۹ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی به ریاست جمهوری صربستان رسید.

در حقیقت پس از مرگ مارشال جوزف تیتو رئیس جمهور یوگسلاوی اقشار و مجامع مختلف ملت صرب اعم از کمونیست‌ها و نیروهای اپوزیسیون و حتی کلیسای ارتودکس برنامه‌ریزی مجددی را برای حفظ و تداوم وحدت و انسجام صربستان بزرگ آغاز کردند. جریانات یاد شده به این نتیجه رسیده بودند که شرط تداوم و توسعه صربستان بزرگ به یک عامل اساسی بستگی دارد و آن عامل رهبری است که می‌تواند قاطعانه سیاست‌های اتخاذ شده را اعمال نماید. در همین حال اندیشه‌های سوسیالیستی ملی که توسط اسلو بودان میلو سوویچ مطرح می‌گشت، در میان صرب‌ها رواج پیدا کرد و متقابلاً

اسلو بودان میلو سوویچ در ۲۰ اوت ۱۹۴۱ در شهر بوگاریواتس نزدیک بلگراد به دنیا آمد. پدر و مادرش اهل منطقه مونته‌نگرو می‌باشند که به شرق بلگراد کوچ کردند. پدرش یک کشیش مسیحی بود که از دانشکده علوم دینی بلگراد فارغ التحصیل شد و به تدریس زبان‌های روسی و صربی اشتغال داشت. مادرش یکی از اعضای تندروی حزب کمونیست یوگسلاوی سابق بشمار می‌رفت که او هم به تدریس اشتغال داشت، اما بیشتر اوقات خویش را در فعالیت‌های حزبی صرف می‌کرد. افرادی که از نزدیک با خانواده اسلو بودان آشنایی دارند می‌گویند که مادر اسلو بودان فردی خشمگین و تندخو بوده و همواره برای همسرش در درس ایجاد می‌کرده است. بنابر این اسلو بودان در خانواده‌ای متشنج به دنیا آمد که هیچ نشانه‌ای از تفاهم و انسجام در آن وجود نداشت و از جهت محبت و عواطف انسانی تهی بود. به هر حال وضعیت خانوادگی اسلو بودان به این نحو دوام نیافت و پدرش بناچار در سال ۱۹۴۶ همسر و فرزندان‌ش را به حال خودشان واگذارد و به زادگاهش مونته‌نگرو بازگشت و سه سال بعد به علت شکست‌هایی که پی در پی در زندگی متحمل شده بود دست به خودکشی زد.

حدود ۹ سال از سن اسلو بودان نمی‌گذشت که با شنیدن خبر خودکشی پدرش دچار شوک مغزی شد و در یکی از بیمارستان‌های بلگراد تحت درمان روانی قرار گرفت. به هر ترتیب خودکشی پدر اسلو بودان نخستین اقدام در این زمینه نبود، چه خودکشی به صورت یکی از رفتارهای معمولی این خانواده شده بود. به طوری که مادر اسلو بودان نیز در سال ۱۹۷۴ اقدام به خودکشی کرد. گفته می‌شود که عمو و همسر عموی اسلو بودان نیز در زندگی اجتماعی‌شان موفق نبوده و با شیوه خودکشی به زندگی‌شان پایان دادند. در این زمینه یک نشریه عربی زبان چاپ لندن گزارش داد که دختر اسلو بودان قبل از فروپاشی یوگسلاوی با یک جوان مسلمان بوسنیایی بنام سعد فتاح آقا آشنا شد و به او عشق ورزید. اما پس از شروع جنگ و نزاع میان صرب‌ها و مسلمانان، جوان مسلمان از ازدواج با دختر اسلو بودان امتناع کرد و این امر باعث شد دخترک جوان با خوردن تعدادی قرص خواب‌آور دست به خودکشی بزند، و پزشکان جان او را از مرگ حتمی نجات دادند.

یکی از همکلاسی‌های کروات اسلو بودان در مرحله دبیرستان به نام جوران میلیتیکی که نخستین کانال تلویزیونی مستقل سارایوو را تأسیس کرد نقل کرده که اسلو بودان پس از طی نمودن مرحله دبیرستان و ورود به دانشکده حقوق دانشگاه بلگراد

اسلو بودان میلو سوویچ از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷ رئیس جمهوری صربستان بود و در سال ۲۰۰۱ توسط پلیس دادگاه بین‌المللی لاهه بازداشت و به جرم نقش داشتن در جنایات جنگی و کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین محاکمه شد



جنگ ناشناخته سپاه پاسداران و حزب الله در بوسنی و هرزگوین

روزی که بار سفر به سوی سارایوو بستند

درآمد

حضور گسترده بچه‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حزب الله لبنان در دفاع از مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین در برابر جنایات صرب‌ها و سایر جریانات همدست اروپایی‌شان در اواخر قرن گذشته میلادی، ستایش برانگیز و موجب قدردانی است. روزنامه لبنانی الاخبار در شماره روز پنجشنبه چهارم فوریه سال ۲۰۱۶ با انتشار مقاله‌ای به قلم علی یحیی گوشه‌ای از حضور این فداکاران را مورد بررسی قرار داد. این مقاله با استناد به بخشی از سخنان آقای سید حسن نصر الله دبیر کل حزب الله لبنان در پاسخ به یاهو گوئی محافل غربی و وهابی که حزب الله را تروریست و فرقه‌گرا خوانده‌اند آغاز شده است. نصر الله با تأکید بر این نکته که حزب الله هر جا لازم باشد، حضور خواهد یافت و از کسی اجازه نخواهد گرفت، با صراحت گفت: «برادران، شاید اولین بار باشد که در باره این موضع با صراحت صحبت می‌کنم. بهترین جوانان حزب الله به بوسنی و هرزگوین رفتند و آن‌جا اردوگاه آموزشی ایجاد کردند. جنگیدند و شهید دادند. از چه کسی دفاع کردند؟ از مسلمانان اهل تسنن بوسنایی». این مقاله با اصلاحات و اضافات ضروری تقدیم خوانندگان گرامی شاهد یاران می‌گردد:

نویسنده مقاله روزنامه الاخبار اظهار عقیده کرده که بیانات گویا و روشن، هرچند دیر هنگام دبیر کل حزب الله بیانگر این نکته است که حزب الله پیش از حضور در سوریه و عراق سال‌های متمادی در ساریوو و فلسطین حضور داشته و هرگاه رهبری حزب الله تصمیمی بگیرد، حضور رزمندگان این حزب در قاره‌های مختلف جهان، مرزهای زمانی و مکانی نمی‌شناسد. چه ژنرال لوتیس مکنزی صهیونیست تبار کانادایی و اولین فرمانده نیروهای بین‌المللی حافظ صلح در بوسنی و هرزگوین در سخنانی در نشست بحث و بررسی راه‌های گسترش حضور و افزایش تعداد نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل مستقر در جنوب لبنان، پس از جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶، از فعالیت‌های گذشته حزب الله در بوسنی و هرزگوین با پشتیبانی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران ابراز ناخوشی و از تکرار این تجربه در جنوب لبنان ابراز نگرانی کرد. مکنزی در پایان مأموریتش در بوسنی و هرزگوین در سال ۱۳۷۱ کفرانس مطبوعاتی در دفتر سازمان ملل در ساریوو برگزار کرد و مسلمانان را به ادامه روند جنگ و خونریزی معرفی نمود. به این علت که صرب‌ها به او باج می‌دادند تا جنایات آنان را پنهان نگه دارد.

پروفسور کایز وایس، استاد دانشگاه آمستردام و نویسنده کتاب «سرویس‌های اطلاعاتی و جنگ در بوسنی و هرزگوین» در این باره اظهار عقیده کرده که در پی شکست تلاش‌های بین‌المللی برای مهار بحران و افزایش موارد قتل عام (مسلمانان) و پس از یادداشت مقدماتی ایران به سازمان کنفرانس اسلامی به منظور لغو تحریم ارسال اسلحه به طرف‌های درگیر در جنگ، بیانیه جنگی قابل پیش‌بینی قوای مسلح ایران در تاریخ ۱۹۹۲/۱۱/۵ صادر شد. در این بیانیه برای کمک به بوسنیایی‌ها و شرکت در جنگ و پشتیبانی از آن‌ها علیه صرب‌ها، اعلام آمادگی کامل شده بود. اما پس از کمتر از یک هفته، وزیر امور خارجه ایران کوشید در جریان سفر دیپلماتیک به ساریوو، محاصره بوسنی را بشکند، ولی نیروهای پیمان ناتو از ورود ایشان جلوگیری

به عمل آوردند. در همان حال دولت‌های هم‌پیمان آمریکا، مانند عربستان و ترکیه وارد خط بحران شدند و کوشیدند با کمک تسلیحاتی به بوسنیایی‌ها، راه‌های کمک‌های ایران را متوقف نمایند. ولی موضع منفی علی عزت بیگوویچ (رهبر وقت مسلمانان بوسنی) نسبت به نظام‌های آتاتورک حاکم بر ترکیه و وهابی‌های عربستان موجب شد دولت بوسنی و هرزگوین، بیش از پیش به سمت ایران گرایش پیدا کند.

با وجودی که مرحوم بیگوویچ به منظور شرکت در همایش‌های فکری بین‌المللی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی چند بار به تهران آمده بود و شخصا و حزب پیکار دمکراتیک او تحت تأثیر انقلاب اسلامی و دیدگاه‌های امام خمینی (ره) قرار داشتند و به خاطر این سفرها توسط ژوزف تیتو رهبر معدوم حزب کمونیست یوگسلاوی، برای دومین بار دستگیر و به مدت ۱۰ سال زندانی شده بود، با شدت یافتن دامنه قتل عام‌های مسلمانان بوسنیایی بیدرنگ در سال ۱۹۹۲ وارد تهران شد و در دیدار با مقام‌های جمهوری اسلامی راه‌های ارسال کمک‌های نظامی و تدارکاتی به مسلمانان مظلوم بوسنی را بررسی کرد.

بنابر این سپاه پاسداران و حزب الله تجربیات فزاینده خود را برای ایجاد ساختار نظامی بوسنیایی توانمند برای دفاع از مردم خویش و باز پس‌گیری سرزمین‌شان را شروع کردند. همچنین برای کروات‌ها در مراحل آتش بس با بوسنیایی‌ها اسلحه خریداری کردند. ولی در میان این مثلث سه‌جانبه قومیتی، نژادی و دینی (صرب‌ها، کروات‌ها و بوسنیایی‌ها)، مسلمانان بهره ضعیف‌تر از دیگران بودند. با وجودی که مسلمانان از ارتش ۶۰ هزار نفره به استثنای نیروهای ذخیره برخوردار بودند، اما این ارتش از نظر امکانات و تجهیزات رنج می‌برد و آمادگی جنگیدن در دو جبهه مقابل را نداشت.

برخی از مقام‌های ایران، مانند آیت الله جنتی رئیس شورای نگهبان قانون اساسی در تسریع مکانیزم ارسال کمک نقش مهمی ایفا کردند. سپاه پاسداران گروه‌هایی را به فرماندهی سردار محمد رضا نقدی رئیس کنونی سازمان بسیج مستضعفین و سردار و فرمانده برجسته

سعید قاسمی رئیس مرکز میثاق سپاه، را به بوسنی و هرزگوین اعزام کرد. دیری نپایید که نام و مشخصات افراد یاد شده زیر ذره بین رسانه‌ها و سرویس‌های اطلاعاتی بین‌المللی قرار گرفت.

همچنین در بندی از گزارش محافل بین‌المللی تصریح شده بود که ۵۰ آموزگار و مستشار نظامی از حزب الله و جنبش توحید اسلامی در تاریخ ۱۹۹۲/۱۱/۹ از بندر طرابلس در شمال لبنان رهسپار بوسنی و هرزگوین شدند تا رزمندگان آنان را سازماندهی نمایند. از سوی دیگر روزنامه واشنگتن تایمز در تاریخ ۱۹۹۴/۶/۲ به نقل از منابع سازمان اطلاعات آمریکا از ورود ۴۰۰ تن از اعضای سپاه پاسداران به بوسنی در ماه مه همان سال خبر داد. این در حالی است که حدود ۳۵۰ تا ۴۰۰ تن از نیروهای سپاه از قبل در آن‌جا حضور داشتند. با این وصف تعداد نیروهای سپاه پاسداران مستقر در بوسنی و هرزگوین به میانگین سه هزار تا چهار هزار داوطلب افزایش یافت. این رقم منهای ۴۰۰ آموزگار و مستشار حزب الله هستند که از منطقه بقاع وارد بوسنی شده بودند و ده‌ها اردوگاه آموزش نظامی زیر نظر خودشان دایر کرده بودند. پایگاه اصلی نیروهای کمکی، شهر زنیچا در مرکز بوسنی قرار داشت.

پروفسور کایز وایس درباره فعالیت و نقش نیروهای سپاه و حزب الله چنین اظهار نظر کرده است: «هر چند نقش مجاهدین خارجی در جنگ بوسنی محدود بود، اما بسیار حایز اهمیت به نظر می‌رسید». در گزارشی که لورین میتری و بورکو آکان برای انستیتوی صلح نوشته‌اند، آمده است: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در برگیرنده جنگ‌آوران سرسختی بود که عملیات کیفی، سریع و غافلگیرکننده انجام می‌دادند و دشمن را شوکه می‌کردند. در حالی که وظیفه رزمندگان حزب الله شرکت در جنگ‌های تن‌به‌تن بود. با وجودی که بچه‌های حزب الله از تجربیات اندک و مهارت‌های ساده برخوردار بودند، اما جنگ آوری آنان ارزشمند و تحسین برانگیز بود.

این در حالی است که آندرو گیون، متخصص «ریشه‌یابی نشانه‌های جنگ جهانی سوم» اظهار داشت که سپاه پاسداران به منظور تدارکات لجستیک و



■ علی احمد فیاض از شهدای حزب الله که چند سال در بوسنی و هرزگوین فعالیت می‌کرد

برخی از مقام‌های ایران، مانند آیت الله جنتی رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی در تسریع مکانیزم ارسال کمک نقش مهمی ایفا کردند. سپاه پاسداران گروه‌هایی را به فرماندهی سردار محمد رضا نقدی رئیس وقت سازمان بسیج مستضعفین و سردار و فرمانده برجسته سعید قاسمی رئیس مرکز فرهنگی میثاق به بوسنی و هرزگوین اعزام کرد



در سخنانی بی نظیر به غرب هشدار داد و گفت: «اگر وضعیت کنونی مردم بوسنی به همین شکل ادامه پیدا کند، ما برای دفاع از مردم خویش ناچاریم از سلاح‌های نامتعارف استفاده کنیم و به جنایات صرب‌ها پایان دهیم. شاید این خواسته واقعی ما نباشد». گزارش‌های مستند درباره دلایل و عمق نفوذ فزاینده و میزان تأثیرگذاری ایران در بوسنی و هرزگوین پی در پی به سوی واشنگتن سرازیر می‌شده است. در گزارش یکی از کمیسیون‌های کنگره آمریکا چنین تصریح شده است: «عناصر ایرانی با برقراری روابط مستحکم با رهبران بوسنی و هرزگوین، و نسل آینده این سرزمین نقش خطرناکی در قلب اروپا بازی می‌کنند.

علی عزت بیگوویچ ضمن ابراز خرسندی از قدرت‌نمایی فزاینده نیروهایش در میدان جنگ، و با تشکر و قدردانی مسلمانان بوسنی و هرزگوین از پشتیبانی رهبری انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهوری وقت و مردم ایران به خاطر حمایت در برابر اقدامات جنایت‌کارانه صرب‌ها، در سخنانی بی نظیر به غرب هشدار داد

شده توسط ایران از فرودگاه‌های آن کشور به بوسنی ارسال می‌شده است. در همان حال کارل ساویچ روزنامه‌نگار صربستانی در این زمینه نوشت که ایران از ماه مه سال ۱۹۹۴ تا ژانویه سال ۱۹۹۶ حدود پنج هزار تن اسلحه و مهمات به بوسنی فرستاد. در شرایطی که ائتلاف بین‌المللی به خاطر وجود تضاد در منافع دولت‌های اروپایی، تأثیرگذاری قابل توجهی نداشت و پشتیبانی انبوه و فشرده ایران، میادین جنگ نظامی را به نفع مسلمانان بوسنیایی دگرگون می‌کرد، این دو عامل هرگونه تصمیم‌گیری قطعی برای دخالت نظامی ائتلاف بین‌المللی را خنثی کرده بود. ولی حملات هوایی ائتلاف پس از کشتار مسلمانان شهر سربرنیتسا آغاز شد. کمک‌های تسلیحاتی ایران موجب شد نیروهای بوسنیایی مرحله پیشروی و آزادسازی سرزمین‌های تحت اشغال صرب‌های بوسنی را آغاز کنند. زیرا در آن مرحله حدود ۷۰ درصد سرزمین‌هایشان در اشغال صرب‌های بوسنی قرار داشت. این پیشروی به قدری سریع و شکننده بود که نیروهای بوسنیایی را در آستانه آزادسازی شهر بنیالیوکا پایتخت صرب‌های بوسنی قرار داده بود. مرحوم علی عزت بیگوویچ رهبر وقت مسلمانان بوسنیایی ضمن ابراز خرسندی از قدرت‌نمایی فزاینده نیروهایش در میدان جنگ، از جنگ روانی علیه غرب به خوبی بهره‌برداری کرد. او ضمن ابراز تشکر و قدردانی مسلمانان بوسنی و هرزگوین از پشتیبانی رهبری انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهوری وقت و مردم ایران به خاطر حمایت در برابر اقدامات جنایت‌کارانه صرب‌ها،

پذیرش هزاران داوطلب از ملیت‌های مختلف به خصوص کشورهای افغانستان، چین، یمن و الجزایر و سازماندهی آنان برای جنگ، سازمان مرکزی ایجاد کرده بود که از آن نیز برای فراهم نمودن سفر رزمندگان بوسنیایی به ایران برای آموزش نظامی تلاش به عمل می‌آمد. یک افسر بلند پایه نظامی اروپایی در گفت‌وگو با روزنامه نیویورک تایمز در تاریخ ۱۹۹۶/۳/۳ آن اقدام را بزرگترین عامل تهدید برای غرب عنوان کرده بود. آن چه معادله جنگ را به طرز چشمگیری به نفع بوسنیایی‌ها دگرگون کرد، ورود صدها قبضه اسلحه بود. بخشی از این سلاح‌ها گاهی از طریق کرواسی، یا به شیوه ابتکاری به وسیله هواپیماهای مسافربری تا قبل از برقراری ممنوعیت پروازی به سوی فرودگاه زاگرب ارسال می‌شده است. البته انتقال اسلحه از طریق هوایی کار آسانی نبوده است. در این زمینه یکی از مقام‌های سازمان ملل متحد به روزنامه آبزور مورخ ۱۹۹۲/۱۰/۱۸ گفته بود که یکی از این محموله‌ها کشف گردیده است. سومین راه قاچاق اسلحه به بوسنی و هرزگوین که پیچیده‌ترین راه به شمار می‌رفت، از مسیر ایتالیا و آلبانی با همکاری برخی از جریان‌های محلی منطقه بوده است. فراموش نشود که موارد متعددی از تلاش‌های ایران برای انتقال اسلحه به بوسنی از طریق دریا ثبت شده است. کریستوفر کوکس در مقاله‌ای به عنوان «تقویت نفوذ ایران در بوسنی و هرزگوین در تاریخ ۱۹۹۶/۴/۲۶، نوشت: «دو سوم سلاح‌هایی که در آن برهه وارد بوسنی شد، به وسیله ایران تهیه و ارسال شده بود. ماهانه هشت پرواز هوایی حامل انواع اسلحه و مهمات خریداری

جنگ تحمیلی دول غربی علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین حدود یکصد هزار شهید بوسنیایی و ده ها شهید و اسیر ایرانی و حزب الله لبنانی و نیز هزاران زخمی و هزاران آواره بر جای گذاشت. فرمانده شهید رسول حیدری، شهیدان محمد حسین نواب، بهنام نیکنام و عبد الله کلاشک چهار تن از شهدای شاخص ایرانی سرزمین بالکان می باشند.

اما علی عزت بگوویچ رئیس شورای ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین با شرکت در کنفرانس مطبوعاتی در سارایوو پس از استقلال کشورش طی سخنانی تاریخی به نمایندگی از سوی مردم کشورش که از عمق روابط تهران و سارایوو حکایت داشت، اعلام کرد: «این پیروزی مدیون رهبری جمهوری اسلامی ایران آیت الله خامنه‌ای و مردم مسلمان ایران است که پیوسته در کنارمان ایستادند. اگر حمایت‌های همه جانبه جمهوری اسلامی ایران در کار نبود، امروزه کشوری به نام بوسنی و هرزگوین روی نقشه جغرافیایی جهان وجود نداشت.

جنگ تحمیلی دول غربی علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین که در اواخر سال ۱۹۹۵ به پایان رسید حدود یکصد هزار شهید بوسنیایی و ده ها شهید و اسیر ایرانی و حزب الله لبنانی و نیز هزاران زخمی و هزاران آواره بر جای گذاشت. فرمانده شهید رسول حیدری، شهیدان محمد حسین نواب، بهنام نیکنام و عبد الله کلاشک چهار تن از شهدای شاخص ایرانی سرزمین بالکان می باشند. روح‌شان شاد و یادشان گرامی باد. ■

به زانو در آوردن مسلمانان بوسنیایی و تسلیم بدون قید و شرط آنان در برابر خواسته‌های آمریکا و غرب بوده است. با وجودی که نیروهای نظامی بوسنیایی با کمک‌های مستشاران ایرانی پیشرفت‌های چشمگیری در میداين نبرد با صرب‌ها و کروات‌ها کسب کرده بودند، اما آمریکا همچنان به تسلیم شدن بدون قید و شرط مسلمانان بوسنیایی و پایان دادن به حضور و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در آن کشور اصرار می‌ورزید. در نتیجه ادامه کشتارهای بیرحمانه مسلمانان بوسنیایی و تجاوز و وحشیانه به زنان و دختران آن‌ها در برابر سمع و نظر و مشارکت مستقیم دولت‌های متمدن اروپایی، مقام‌های بوسنی و هرزگوین به ناچار به توافقنامه معروف «دایتون» تن دادند و آتش بس را پذیرفتند. یکی از شروط این توافقنامه برقراری روابط دیپلماتیک میان سارایوو با تل آویو بود. پس از برگزاری اولین دور انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب آقای علی عزت بگوویچ به شورای ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین، آمریکا به فشارهای فزاینده خود ادامه داد و توانست حسن جنجیچ و باکر علی سباهیچ را از مسئولیت‌هایشان عزل کند. البته دولت‌های غربی امضا کننده موافقتنامه مزبور نتوانستند مانع تحقق اهداف ایران مبنی بر پشتیبانی از استقلال کامل بوسنی و هرزگوین و تبدیل شدن این کشور به پایگاه مقدم پیمان نظامی آتلانتیک شمالی «ناتو» بشوند. با وجودی که فشارهای فزاینده آمریکا و غرب تا حدودی به برخی از اصول مناسبات برادرانه تهران و سارایوو آسیب وارد آورده بود، ولی روابط دو جانبه و پشتیبانی نظامی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران از مسلمانان بوسنی و هرزگوین و حمایت از خانواده‌های شهدا و ایثارگران بوسنیایی همچنان ادامه یافت. با پایان یافتن بحران بوسنی و هرزگوین آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهوری وقت اعلام کرد: «جمهوری اسلامی ایران امیدوار بود پس از پایان یافتن جنگ در بوسنی و هرزگوین، در امر بازسازی این سرزمین مشارکت فعال داشته باشد. ولی دخالت دشمنان باعث کاهش میزان روابط سیاسی بین تهران و سارایوو شد.»

آن‌ها برای خود جای پای در اروپا دست و پا کرده‌اند که عامل تهدید راهبردی برای آینده منافع آمریکا در اروپا به شمار می‌رود. سازمان‌های مختلف وابسته به دولت ایران با ایجاد شبکه‌های گوناگون، مناطق زمینی متعددی را در بوسنی اداره می‌کنند. رابرت بایر، یکی از کارگزاران سازمان «سیا» در سارایوو در زمان بحران این کشور اظهار داشته بود: «دولتمردان بوسنی میان دو گزینه قرار دارند. یا سازمان سیا، یا ایرانیان را انتخاب کنند. من معتقدم که روزی ایرانیان را انتخاب خواهند کرد». گزارش‌هایی که به واشنگتن فرستاده می‌شد سرانجام مؤثر واقع شد، و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا «سیا»، در سال ۱۹۹۵ مدیر جدیدی برای دفتر نمایندگی خود در سارایوو منصوب کرد. اما دیری نپایید که همکاران بوسنیایی مأمور جدید سیا، هویت و مشخصات او را به دوستان ایرانی لو دادند و او مورد سوء قصد نافرجام قرار گرفت. تلاش برای به قتل رساندن مدیر دفتر منطقه‌ای سازمان سیا اولین و آخرین تنش در میدان رقابت میان ایران و آمریکا در بوسنی و هرزگوین نبود. چه نفوذ فزاینده ایران در آن کشور، دولت‌های اروپایی را نیز به وحشت انداخت. نگرانی محافل غربی و ارسال گزارش‌های گوناگون جاسوسی به واشنگتن موجب شد تدابیر بازدارنده علیه کمک‌های تسلیحاتی و امدادی جمهوری اسلامی ایران اتخاذ گردد. مسئول نیروهای سازمان ملل متحد در گفت و گو با روزنامه انگلیسی آبزور، در شماره روز ۱۸/۱۰/۱۹۹۲ اعلام کرد که یک محموله سلاح ارسال از ایران به بوسنی کشف و ضبط گردیده است. در ۱۱ نوامبر همان سال هواپیمای ایرانی حامل تسلیحات در فرودگاه زاگرب مورد بازرسی قرار گرفت و محموله سلاح‌های آن مصادره گشت. در ماه فوریه همان سال نیروهای فرانسوی وابسته به پیمان ناتو سه مستشار نظامی ایرانی را شناسایی و دستگیر کردند. اقدامات تعقیب، شناسایی و مصادره کمک‌های جمهوری اسلامی ایران به بوسنی و هرزگوین از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ همچنان ادامه داشت. در آن فاصله نظامیان نیروی دریایی ترکیه یک کشتی ایرانی حامل اسلحه در مسیر سارایوو را شناسایی و توقیف کردند. همچنین یک گروه کماندویی فرانسوی مستقر در بوسنی در تاریخ ۱۵/۲/۱۹۹۶ به یک مجتمع متروکه گردشگری ساحلی یورش بردند و سلاح‌های سبک و سنگین موجود در آن را غارت کردند. آنگاه معلوم شد که مجتمع مزبور، مرکز آموزش نظامی بوده و به وسیله حسن جنجیچ جانشین وزیر دفاع وقت و دو تن از معاونان باکر علی سباهیچ رئیس اسبق سازمان اطلاعات و امنیت بوسنی و هرزگوین با همکاری سپاه پاسداران ایران اداره می‌شده است. در آن برهه طرح‌ها و تلاش‌های بین المللی متعددی به منظور پایان دادن به جنگ در بوسنی و هرزگوین مانند طرح مشترک اوئن نوفانس ارائه شد که به دلیل مخالفت مرحوم علی عزت بگوویچ با آن‌ها با شکست مواجه شد. در حقیقت اهداف اصلی همه طرح‌های مزبور،

نیروهای سرزمین بالکان





مسلمانان بوسنی و هرزگوین، قربانی تمدن غرب

درآمد

جهان به ظاهر متمدن غرب در اواخر قرن بیستم میلادی شاهد انتقادات گسترده مجامع بین المللی و محافل مدافع حقوق بشر نسبت به زیر پا گذاشتن اصول منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد در بوسنی و هرزگوین بوده است. هیچ کدام از کشورهای غربی عملاً حاضر نبودند در قبال جنایات هولناک صرب‌ها در قبال استقلال مسلمانان آن سرزمین، موضع قاطع اتخاذ کنند، واکنش مناسب نشان دهند، یا یک گام عملی بردارند و دست جنایتکاران لجام گسیخته صرب را از سر مسلمانان آزادی خواه کوتاه نمایند. زیرا کشورهای پایه‌گذار منشور حقوق بشر تنها در جایی که منافع‌شان به خطر می‌افتد وارد عمل می‌شوند، یا جار و جنجال به راه می‌اندازند و متخلف را بر سر جای خود می‌نشانند. تهاجم کاتولیک‌های غرب و ارتودکس‌های شرق و باقیمانده کمونیست‌های سابق و میلیشیاهای صرب در برابر سمع و نظر جهانیان علیه مسلمانان بی‌دفاع بوسنی و هرزگوین اتفاق افتاد با تحولاتی که پس از فروپاشی مارکسیسم در اروپای شرقی روی داد تفاوت بسیار دارد.



ضد کمونیستی و نشر اندیشه‌های اسلامی و دیدار از جمهوری اسلامی ایران و پایین آوردن تصاویر مارشال تیتو از منازل خود دستگیر و در معرض شدیدترین شکنجه قرار گرفتند.

۲- با مراجعه به تاریخ در می‌یابیم از بدو ایمان آوردن مردم منطقه بلکان به دین اسلام در شش قرن پیش مسلمانان همواره در معرض تاخت و تاز وحشیانه صرب‌ها قرار داشته‌اند. پس از جنگ جهانی دوم رژیم مارکسیستی مارشال جوزف تیتو مدارس دینی و مراکز اسلامی را لاک و مهر کرد و فعالیت‌های اسلامی را متوقف ساخت. در همان برهه مسلمانان را وادار ساخت اسامی اسلامی و عربی‌شان را تغییر دهند و اسامی صربی برای خودشان برگزینند. فشار و اختناق علیه عموم مسلمانان این کشور ادامه داشت تا این‌که دولت یوگسلاوی در دهه ۱۹۷۰ میلادی بر اثر دخالت برخی محافل بین‌المللی و موسسات اسلامی جهانی به ناچار اجازه داد تعداد معدودی از مدارس دینی و مکتب‌خانه‌های سنتی در روستاهای دور افتاده فعالیت‌شان را از سرگیرند، به این شرط که زیر نظر معلمان و مدیران دولتی اداره شوند. آموزگاران لائیک وابسته به دولت، دانش‌آموزان مسلمان را مورد تحقیر و تمسخر قرار می‌دادند و از آنان دعوت می‌کردند از عقاید پدرانشان دست بردارند. در این خصوص مدیر کمیته «فرهنگ و تمدن» وابسته به حزب سوسیالیست یوگسلاوی در ایالت خود مختار بوسنی و هرزگوین در مصاحبه با روزنامه بریورد چاپ بلگراد (۱۹۸۵/۵/۴) تصریح کرد شایسته است مدارس اسلامی یوگسلاوی برچیده شوند. ولی بر اثر فشارهای بین‌المللی کار بازسازی مسجد بزرگ زاگرب پایتخت جمهوری کرواسی در سال ۱۹۸۰ از سر گرفته شد. اما دیری نپایید که پس از بازگشایی این مسجد در سال ۱۹۸۴ توسط عوامل رژیم به آتش کشیده شد و خسارات سنگینی به آن وارد آمد. چند روز از آتش‌سوزی مسجد زاگرب نگذشته بود

مسلمانان این کشور از اقوام آلبانیایی و کرواسی و ترک تبار بودند که در مناطقی چون کرواسی و بوسنی و هرزگوین و مقدونیه متمرکز می‌باشند. از مجموع این جمعیت دو میلیون آنان از ملیت کرواسی هستند که در جمهوری بوسنی و هرزگوین زندگی می‌کنند. دو میلیون دیگر شامل اقوام ترک تبار و آلبانی هستند که در ایالت‌های مقدونیه، کوزوو و مونته‌نگرو به سر می‌برند. مسلمانان آلبانی تبار کوزوو نیز منتظر بودند بحران بوسنی و هرزگوین خاتمه یابد تا استقلال‌شان را اعلام نمایند و یک کشور مستقل تشکیل دهند و یا در صورت بروز تغییرات عمده در آلبانی به این کشور بپیوندند.

در چهار دهه گذشته و هم‌زمان با آغاز بیداری اسلامی در جهان اسلام، مسلمانان یوگسلاوی نیز خود را بخشی از این حرکت جهانبگیر دانسته و با روند توسعه گرایش‌های اسلامی در جهان همراه شدند. مسلمانان توانستند شخصیت ملی و اعتبار دینی از دست رفته‌شان را بازیابند، و به نوعی موفق شدند در چهارچوب ضوابط رژیم کمونیستی بلگراد به اهداف‌شان برسند. مرکز بزرگ اسلامی ساریوو پس از توقف ۳۰ ساله فعالیت‌های تبلیغی‌اش را از سر گرفت و تعداد محدودی از عناوین متون اسلامی از جمله آثار مرحوم شریعتی و شهید مطهری در آنجا منتشر گردید. اقدامات فرهنگی مسلمانان، محافل کمونیستی حاکم را نگران ساخت و واکنش‌های خنثی‌کننده‌شان را موجب شد. در این راستا حملات تبلیغی گسترده کمونیست‌ها علیه مسلمانان به راه افتاد و آنان را به واپس‌گرایی و بنیادگرایی متهم می‌ساخت. هم‌زمان، محاصره شدید اقتصادی مناطق مسلمان نشین توسط ژنرال‌های مارکسیست آغاز گردید، و رهبران اقلیت مسلمان چون علی عزت بگوویچ رئیس جمهور فقید بوسنی هرزگوین و صالح بهمن و عمر بهمن و مصطفی سپاهک و عصمت قاسموویچ و حسن کونچک و ملیحه صالح بگوویچ به اتهام ترویج افکار

در حقیقت جنایاتی که صرب‌ها به نمایندگی از سوی محافل استکباری در حق مسلمانان آن سامان روا داشتند، بیانگر عمق توحش و کینه‌توزی کشورهای متمدن غربی است. موقعی که کشورهای اسلوانی و کرواسی استقلال‌شان را اعلام کردند، جز چند مورد درگیری به هنگام نقل و انتقال قدرت و جداسازی نیروها و تقسیم سلاح‌ها و جنگ افزارهای سنگین، درگیری قابل توجهی پیش نیامد. چرا که مردم کشورهای یاد شده، نور چشمی‌های مذهبی غرب بودند، و بیدرنگ مورد حمایت اروپای غربی به خصوص آلمان فدرال و فرانسه قرار گرفتند، تا از گسترش دامنه جنگ و خونریزی در خانه مسیحیت جلوگیری نمایند و از وارد آمدن تلفات خونین به فرزندان حضرت مسیح (ع) پیشگیری کنند. چرا که اعلام استقلال دو ایالت کاتولیک اسلوانی و کرواسی تاثیر چشمگیری در خانه مسیحیت اروپا بوجود نمی‌آورد. به قول آنان مناقشه زود گذر میان دو برادر دینی ارتودوکس - کاتولیک در یک خانواده مسیحی بوده که به صورت مسالمت آمیز فیصله یافت. کما این‌که دولت صربستان حق نداشت در برابر استقلال آن دو ایالت مقاومت نشان دهد و کارشکنی کند.

در شرایطی که مسلمانان بوسنی و هرزگوین به خاطر دفاع از هویتشان، پایبندی به اعتقاداتشان و دفاع از اصالت دینی‌شان در قلب اروپا قربانی می‌شدند، مسلمانان دریای آدریاتیک از نظر اروپاییان، قومی بیگانه‌اند و نباید به آنان اجازه داد برای خودشان کبان مستقل داشته باشند. برای روشن شدن ماهیت قضیه بحران شبه جزیره بالکان و شناخت عوامل تاثیر گذار در دامن زدن به این بحران و چرا تاکنون کشورهای غربی به اتخاذ برخی مواضع صوری و غیر اصولی اکتفا کرده و در مقابل قتل‌عام‌های بیرحمانه واکنش نشان ندادند، لازم دانستیم نکاتی را شرح دهیم و ریشه‌های این بحران دردناک را شناسایی کنیم:

۱- یوگسلاوی سابق قبل از فروپاشی و استقلال کشورهای اسلوانی، کرواسی، مونته‌نگرو و کوزوو دارای ۲۲ میلیون نفر جمعیت بوده که حدود ۴ میلیون آنان را مسلمان بوسنی و هرزگوین تشکیل می‌دادند.

در شرایطی که مسلمانان بوسنی و هرزگوین به خاطر دفاع از هویتشان، پایبندی به اعتقاداتشان و دفاع از اصالت دینی‌شان در قلب اروپا قربانی می‌شدند، مسلمانان دریای آدریاتیک از نظر اروپاییان، قومی بیگانه‌اند و نباید به آنان اجازه داد برای خودشان کبان مستقل داشته باشند

در پی اعلام استقلال جمهوری بوسنی و هرزگوین، اسلوبودان میلوسویچ رییس جمهوری پیشین صربستان، ضمن رد استقلال این کشور گفت: اجازه نخواهد داد این منطقه از صربستان جدا شود. زیرا استقلال این سرزمین به معنی پراکندگی ملت صرب تلقی می شود

بوسنی و هرزگوین را برنیاگیزند و به نگرانی شان دامن زنند ابتدا با مهربانی با آنان رفتار کردند. ارتش کرواسی در مرحله اول عملیاتی اش وانمود می کرد که هدفش دفاع از خاک بوسنی و هرزگوین در مقابل حملات وحشیانه صرب هاست. ولی به مرور زمان و پس از توافق با صربها در ایالت کراینیا و تشکیل گروه های شبه نظامی به بهانه دفاع از قوم کروات و بی تفاوتی نسبت به قتل عام مسلمانان توسط صربها اهداف حضور این نیروها در خاک بوسنی و هرزگوین آشکار گردید و دیری نپایید که مسلمانان بوسنی و هرزگوین از دو جبهه در منگنه صربهای ارتودکس و کرواتهای کاتولیک قرار گرفتند.

صربستان باشد. زیرا منطقه شبه جزیره بالکان از دهها قرن پیش مسلمان نشین بوده و دوم اینکه حدود دو میلیون تن دیگر از مسلمانان یوگسلاوی سابق در بخش های دیگری از این سرزمین زندگی می کردند. البته مسلمانان آلبانی تبار و کوزوو هم دوست داشتند با برادران شان در بوسنی و هرزگوین متحد باشند و به صورت مستقل زندگی کنند.

۳- از سوی دیگر جمهوری کرواسی هم به خاطر وجود اقلیت بیشماری از اتباع این کشور در جمهوری بوسنی و هرزگوین ادعا می کرد که در این بحران ذینفع بوده و به هدف دفاع از قوم کروات وارد معرکه شده است. این جمهوری با اجرای نقش های پلید سعی داشت در ماهی گیری از آب گل آلود استفاده کند. چون مقامات زاگرب که با حمایت اتحادیه اروپا و کلیسای کاتولیک به قدرت رسیدند، دعوی منافع ارضی در بوسنی داشتند. کرواتها به منظور مشروعیت بخشیدن به دخالت شان در سرزمین های بوسنی و بی تفاوت ساختن غربی ها نسبت به اقدامات بعدی شان ادعا کردند دخالت شان در بوسنی و هرزگوین در اصل برای مقابله با توسعه طلبی مسلمانان در قلب اروپا می باشد. کرواتها با طرح این القاءات واهی و ارائه دلایل غیر منطقی، از قبیل دفاع از جان و مال قوم کروات، موفق شدند نیروهای نظامی شان را به درون خاک جمهوری بوسنی هرزگوین گسیل بدارند.

نیروهای کروات برای این که احساسات مسلمانان

که مقامات بلغراد یک راهپیمایی در پایتخت به راه انداختند و از تظاهر کنندگان خواستند در رابطه با تجدید بنای مسجد زاگرب اعتراض کنند تا دولت بلغراد این تظاهرات را به عنوان بهانه قرار دهد و اجازه بازسازی مجدد این مسجد را صادر نکند. خشونت صربها زمانی به اوج رسید که مسلمانان بوسنی و هرزگوین رسماً استقلال کشورشان را اعلام کردند و بسیاری از مجامع و محافل بین المللی این جمهوری تازه استقلال یافته را به رسمیت شناختند و بر این اساس مسلمانان محروم بوسنی هرزگوین برای خودشان یک کیان سیاسی مستقل تشکیل دادند. در پی اعلام استقلال جمهوری بوسنی و هرزگوین، اسلوبودان میلوسویچ رییس جمهوری پیشین صربستان، ضمن رد استقلال این کشور گفت اجازه نخواهد داد این منطقه از صربستان جدا شود. زیرا استقلال این سرزمین به معنی پراکندگی ملت صرب تلقی می شود. وی ادعا کرد هدف رویدادهایی که آن مرحله در منطقه بوسنی و هرزگوین جاری است، جلوگیری از استقلال بوسنی و هرزگوین و ممانعت از تجزیه ملت صرب می باشد. لذا مشاهده کردیم که حملات وحشیانه نظامیان صرب به شهرها و روستاهای مرزی مسلمان نشین بوسنی و هرزگوین به منظور برقراری تماس و حفظ ارتباط با دیگر شهرهای داخلی است که فقط ۳۰ درصد جمعیت آن را صربها تشکیل می دادند. البته این اظهار نظر نتوانست دلیل قانع کننده رئیس جمهوری معدوم



آنچه در سرزمین مسلمانان بوسنی و هرزگوین روی داد، با جنایات نژادپرستانه نازی هادراروپا، فاشیست‌های ایتالیا و تزارهای روسیه و سفیدپوستان آفریقای جنوبی و صهیونیست‌های غاصب فلسطین هرگز قابل مقایسه نیست

ویژه اتحادیه اروپا را متهم ساخت که از بدو شروع بحران خونین از جنایات زشت و وحشتناک صرب‌ها در اردوگاه‌ها و بازداشت‌گاه‌های متعدد اطلاع کافی داشته‌اند. ولی از موضع بی‌تفاوتی با این مسئله برخوردار کرده‌اند. وی این پرسش را مطرح کرد چرا از زمانی که لرد کارینتون از وضعیت اسفبار اردوگاه‌ها باخبر بوده است، جنایات وحشیانه را افشاء و محکوم نساخته است؟ هرگاه که روند جنگ در یکی از جبهه‌ها به نفع مسلمانان دگرگون می‌شده است، ملاحظه می‌کنیم که نیروهای ناظر سازمان ملل، و واحدهای امداد رسانی صلیب سرخ از منطقه خارج می‌شدند تا دست جنایتکاران وحشی را برای قتل عام و سرکوب مسلمانان و پاکسازی قومی باز بگذارند و موازنه قدرت را مجدداً بنفع صرب‌ها تعدیل نمایند. ایشان واژه پاکسازی را به معنی بریدن حنجره مردان مسلمان در مقابل چشمان حیرت زده همسران و فرزندان‌شان تعبیر که همه روزه در گوشه و کنار شهرهای بوسنی هرزگوین اتفاق می‌افتاده است. طوری که صرب‌های ارتودوکس سر از بدن مسلمانان جدا می‌کردند و نقش صلیب را به وسیله سلاح سرد روی سینه قربانیان ترسیم می‌کردند.

در پایان این مقاله یادآوری گزارش مجله نیوسیتسمان چاپ انگلستان در اوج بحران بوسنی و هرزگوین به نقل از سربازان صرب ضروری است. این مجله نوشت «صرب‌ها برای دفاع از مسیحیت می‌جنگیدند. چون به عقیده آن‌ها جنگ در بوسنی و هرزگوین برای متوقف کردن گسترش اسلام در اروپا یک امر ضروری و حیاتی بوده است». به هر حال مسلمانان اروپای مرکزی نخستین قربانیان نظم نوین جهانی بشمار می‌رفتند. این نظم که بر پایه نفاق و نژادپرستی غربی وضع شده بود، نمی‌توانست پیروان اسلام را به عنوان یک اقلیت در جامعه متمدن اروپا به رسمیت بشناسد. زیرا نژادپرستی و خودخواهی از عمق اروپا جوشیده و به سایر مناطق جهان سرایت کرده است. واژه‌های مزورانه‌ای که در جهان غرب به نام فرهنگ، تمدن، پیشرفت، نوع دوستی و حقوق بشر رواج یافته نتوانست بر نژادپرستی وحشیانه قوم صرب سرپوش بگذارد. ■

اساساً هراس داشتند مسلمانان برای خودشان در غرب یک کيان مستقل داشته باشند. بنابراین بهترین راه‌حل برای غرب نابودی مسلمانان و یا حداقل تضعیف آنان بود که پس از امضای موافقتنامه دیتون به زشت‌ترین شیوه دنبال می‌شود. جهان غرب به رغم ادعاهای واهی آزادی خواهانه و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت خلق‌ها، حتی اولین رفراندومی که در ماه مارس ۱۳۷۲ برگزار گردید و مردم بوسنی و هرزگوین به استقلال کشورشان رأی مثبت دادند به رسمیت نشناخت. غرب در واکنش به این همه پرسى به صرب‌ها و کروات‌ها چراغ سبز نشان داد تا از دو محور به خاک بوسنی و هرزگوین حمله کنند و نتایج همه پرسى مردم را مخدوش و یک تراژدی بیسابقه وحشتناک را در برابر سمع و نظر جهانیان در قلب اروپا به وجود بیاورند.

مقامات جمهوری بوسنی و هرزگوین برای تشریح اوضاع اسف بار کشورشان هیات‌هایی را به چند کشور غربی گسیل داشتند. ولی سیاستمداران و محافل غرب نسبت به جنایات صرب‌ها و کروات‌ها بی‌تفاوتی نشان دادند و به سادگی از این قضیه گذشتند. بی‌تفاوتی غرب نشان داد که مسلمانان تازه استقلال یافته قربانی سیاست بازی‌های بین‌المللی شرق و غرب بودند. در عین حال کاری از دست دولت‌ها و سازمان‌های اسلامی که لازم بود به سوی نجات برادران دینی‌شان بشتابند، ساخته نبود. چرا که قطعنامه‌های سازمان ملل و تحریم‌های اقتصادی غرب تنها برای اعمال فشار به کشورهای مسلمان صادر می‌شده و نه برای دولت‌های زورگو و قدرتمند. آنچه در سرزمین مسلمانان بوسنی و هرزگوین روی داد، با جنایات نژادپرستانه نازی‌ها در اروپا، فاشیست‌های ایتالیا و تزارهای روسیه و سفیدپوستان آفریقای جنوبی و صهیونیست‌های غاصب فلسطین هرگز قابل مقایسه نیست. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در یکی از گزارش‌های خود که به ناچار درباره فجایع انسانی قلب اروپا منتشر ساخت اعلام داشت که هزاران بوسنیایی در اردوگاه «لوکر» و هشت هزار تن در «سربیتسا» توسط جنایتکاران صرب قتل عام شدند. همه این جنایات در برابر سمع و نظر سیاستمداران غرب و مدعیان حقوق بشر صورت گرفت و هیچ موضع جدی برای متوقف ساختن این کشتارها اتخاذ نشد. زیرا غرب با اهداف صرب‌ها برای نابودی مسلمانان همگام و دست آنان را برای ارتکاب هر جنایتی باز گذاشته بود. صدور قطعنامه شماره ۷۵۲ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر ممنوعیت صدور جنگ افزار به همه گروه‌های درگیر در جمهوری‌های یوگسلاوی سابق بیانگر عمق ریاکاری محافل سیاسی غربی است. این در حالی است که صربستان انواع سلاح‌های مدرن باقی مانده از یوگسلاوی سابق را در اختیار داشت.

در آن برهه محمد ساکربی نماینده جمهوری بوسنی هرزگوین در سازمان ملل متحد، محافل غربی به



۴- ارتش یوگسلاوی سابق پس از خروج پرسنل ملیت‌های غیر صرب از آن، خاصیت خلقی و فدرالی خود را از دست داد و یک دست به صورت ارتش صربی درآمد که وظیفه اصلی‌اش به تامین امنیت مرزهای صربستان و دفاع از حقوق شهروندان صرب در چهارچوب مرزهای تعیین شده از سوی کنفرانس امنیت و همکاری اروپا محدود گردید. چون در پی فروپاشی بلوک شرق، این کنفرانس پس از یک وقفه ۱۵ ساله مجدداً در نوامبر ۱۹۹۰ در پاریس انعقاد یافت و میثاق اروپای جدید پس از جنگ سرد را صادر کرد. در این کنفرانس سران اروپا، آمریکا و کانادا تصمیم گرفتند بلایی بر سر اروپای شرقی بیاورند تا اثری از جنگ سرد باقی نماند.

بنابراین طرح قتل عام وحشیانه مسلمانان بوسنی و هرزگوین و تخریب تاسیسات زیربنایی این جمهوری به وسیله بلوک غرب ریخته شد و باقیمانده ارتش یوگسلاوی فقط مجری اصلی آن بود. این همان چیزی است که در مناطق دیگری از اروپای شرقی به روشنی شاهد آن بودیم و نظیر چنین کانون‌هایی در مناطق دیگری همچون آلبانی و کشورهای مسلمان نشین آسیای میانه به وجود آمد. با این وصف باقیمانده ارتش یوگسلاوی نقش اساسی در مسلح نمودن میلیشیا‌های صرب در جمهوری بوسنی و هرزگوین بازی کرد و درب زرادخانه‌ها را به روی آنان گشود و کارشناسان نظامی را به این کشور گسیل داشت تا جنایتکار را آموزش دهند و آنان را با اجرای عملیات وحشتناک در بخش‌های کوهستانی بوسنی و هرزگوین یاری دهند و مسلمانان بی‌دفاع را به بدترین شکل قتل عام کنند.

۵- هنگامی که سران اروپا به دنبال فروپاشی مارکسیسم و پایان جنگ سرد گردهم آمدند و طرح جامعی را برای خانه جدیدشان برنامه ریزی کردند، هرگز میل نداشتند در این خانه جدید اتاقی را به مسلمانان اختصاص دهند، چون آمریکا و اروپا



موافقتنامه دیتون... تحمیل «سازش آمریکایی» بر مسلمانان بوسنی و هرزگوین

درآمد

پس از گذشت چهار سال جنگ و ارتکاب زشتترین کشتار و پاکسازی نژادی علیه مسلمانان قلب اروپا، پیش نویس موافقتنامه سازش دیتون میان سران جمهوری بوسنی و هرزگوین، جمهوری صربستان و جمهوری کرواسی در روز ۲۱ نوامبر سال ۱۹۹۵ در پایگاه هوایی رایت پترسون در نزدیکی شهر دیتون آمریکا به امضا رسید. تعدادی از سران دولت‌های غربی که به مدت چهار سال ناظر کشتار مسلمانان بیدفاع اروپا به دست صرب‌ها بودند، بر امضای این موافقتنامه نظارت کردند. در این جنگ حدود یک میلیون زن و کودک مسلمان کشته، زخمی یا آواره شدند. رسانه‌های غربی در آن برهه گزارش دادند آنچه در شهر مسلمان نشین سربرنیتسا روی داد در تاریخ معاصر اروپا بی نظیر بوده است. افزون بر نسل کشی مردم بوسنی و هرزگوین تعداد ۶۱ شهر از جمله سارایوو پایتخت این کشور و ۴۷۵ روستا ویران شد. در آن برهه دولت‌های متمدن به خصوص آمریکای جنایتکار شاهد و مشوق جنایات وحشیانه صرب‌ها و کروات‌ها بودند و خم به ابرو نیاوردند. شکی نیست که نسل کشی مسلمانان محروم و تازه استقلال یافته این کشور لکه ننگی بر پیشانی دولت‌های غربی و محافل مدافع حقوق بشر جهانی خواهد بود که پیامدهای آن همچنان تا امروز ادامه دارد.



اشد مجازات می‌باشد.

محمد شاکر بیگ وزیر امور خارجه پيشين بوسنی و هرزگوین و یکی از امضا کنندگان موافقتنامه دیتون در گفت و گو با تلویزیون اروپایی یورونیوز اعلام کرد «هر چند امضای این موافقتنامه به جنگ در بوسنی و هرزگوین پایان داد، اما شکاف عمیقی در افکار عمومی جهان به وجود آورد و به پیشرفت و ثبات دایمی در بوسنی و هرزگوین آسیب رساند. جنگ استقلال کشورم تلفات سنگینی در پی داشت و ما ناچار بودیم این سازش نا عادلانه و اجحاف آمیز از سوی قدرت‌های بزرگ را بپذیریم. یکی از دلایل تداوم نا آرامی در بوسنی و هرزگوین، تحمیل موافقتنامه دیتون است. من شخصا از امضای این موافقتنامه نابرابر راضی نبودم و دیری نپایید که امضای خود را پس گرفتم».

وزیر امور خارجه بوسنی و هرزگوین افزود: «نیروهای بوسنیایی در صورت مخالفت با آتش بس فوری و تن ندادن به مذاکرات سازش، با تهدیدات جدی حملات هوایی پیمان ناتو رو به رو بودند. بعد از گذشت مدتی متوجه شدیم این تهدیدات فریبی بیش نبوده و اگر آن را در آن مرحله نمی پذیرفتیم، شاید به ریسک خطرناکی دست زده بودیم. آمریکایی‌ها در جریان مذاکرات سازش به سوی کله من و کله سایر اعضای هیئت بوسنیایی مذاکره کننده کلت نشانه گرفته بودند. در حقیقت کلت و تهدید به قتل به سوی کله شهروندان و سایر سربازان جان بر کف بوسنیایی نشانه گیری شده بود. آیا در آن لحظات حق داشتم به آمریکایی‌ها بگویم خیلی خوب شلیک کنید؟ لذا هیئت مذاکره کننده بوسنیایی به منظور تداوم سازندگی کشورشان این سازش تحمیلی آمریکایی را پذیرفتند. لذا می‌توان گفت امضای موافقتنامه دیتون گامی برای پایان دادن به جنگ و خونریزی بوده، نه مبنای نهایی برای سازندگی و به وجود آوردن یک کشور مستقل و طبیعی بوده است. چون مردم کشور در شرایطی

بندهای اصلی این موافقتنامه به این شرح است:

۱- پایبندی به یکپارچگی و تمامیت ارضی بوسنی و هرزگوین.

۲- تجزیه سرزمین بوسنی و هرزگوین به دو بخش. یک بخش به صورت فدرالیته برای حاکمیت مسلمانان و کروات‌ها و دیگری برای حاکمیت صرب‌ها.

۳- دو سوم کرسی‌های پارلمان به مسلمانان و کروات‌ها، و یک سوم به صرب‌ها اختصاص می‌یابد.

۴- مسئولیت سیاست خارجی و شهروندی و مهاجرت به عهده دولت مرکزی است.

۵- بازگشت آوارگان جنگ به زادگاه‌شان.

به موجب این موافقتنامه، شورای ریاست جمهوری سه نفره به نمایندگی از سوی مسلمانان، صرب‌ها و کروات‌ها در یک دوره چهار ساله بر بوسنی و هرزگوین حکومت می‌کند. به هیچ وجه نمی‌توان گفت که این موافقتنامه صلح و ثبات پایدار را برای مسلمانان بوسنیایی به ارمغان آورد و تضمین کند. چرا که جزئیات و سر فصل‌های بحران به خصوص رسیدگی و مجازات جنایتکاران جنگی و کشتار مسلمانان در این کشور جنگ زده همچنان ادامه دارد. در مدت ۲۵ سال گذشته تعدادی از این جنایتکاران جنگی از جمله رادوان کراویچ رهبر صرب‌های بوسنی و دستیارش راتکو ملادیچ عامل کشتار هزاران مسلمان در سربرنیتسا توسط مأموران دادگاه لاهه بازداشت و به مجازات رسیدند. کارادیچ در دادگاه لاهه اعتراف کرد که با ریچارد هولبروک سفیر اسبق آمریکا در سازمان ملل متحد و مهندس گفت و گوهای دیتون به توافق رسیدند که پس از جنگ بوسنی از قدرت کناره گیری کند تا محاکمه نشود. حارث سیلادیچ وزیر امور خارجه اسبق و رئیس شورای ریاست جمهوری بوسنی و هرزگوین در واکنش به ادعاهای کارادیچ، این ادعاها را پوچ خواند و گفت دست این جنایتکار در نسل کشی مسلمانان و پاکسازی نژادی آلوده است و او شایسته

در اواخر سال ۱۹۹۵، در پی پیشروی نیروهای مسلمان و آزاد سازی بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های اشغالی بوسنی و هرزگوین، از دست صرب‌ها و کروات‌ها، دولت‌های غربی به فکر چاره اندیشی افتادند و طرح صلح دیتون را توسط بیل کلینتون رئیس جمهوری وقت آمریکا به طرف‌های درگیر در بحران شبه جزیره بالکان ارائه دادند. سرانجام مذاکرات سازش از اول نوامبر سال ۱۹۹۵ در شهر دیتون آمریکا با مشارکت مرحوم علی عزت بیگوویچ رئیس جمهوری بوسنی، اسلوبودان میلوسویچ رئیس جمهوری صربستان و فرانکو توچمان رئیس جمهوری کرواسی آغاز و روز ۲۱ همان ماه با امضای موافقتنامه‌ای حل اختلاف و پایان دادن به جنگ و خونریزی پایان یافت. هیئت نمایندگی بوسنی و هرزگوین با جزئیات بندهای پنج‌گانه سازش موافق نبود، اما برای توقف کشتار و جلوگیری از بین بردن مسلمانان این سرزمین چاره دیگری نداشت. آقای بیگوویچ پس از امضای موافقتنامه اعلام کرد: «تن دادن به سازش غیر منصفانه شاید بهتر از ادامه جنگ و نابودی مسلمانان باشد». چون برخی از دولت‌های غرب همچون آمریکا و فرانسه تهدید کرده بودند اگر مسلمانان پای مذاکره ننشینند، آن‌ها را نابود می‌کنند.

در مدت ۲۵ سال گذشته تعدادی از این جنایتکاران جنگی از جمله رادوان کراویچ رهبر صرب‌های بوسنی و دستیارش راتکو ملادیچ عامل کشتار هزاران مسلمان در سربرنیتسا توسط مأموران دادگاه لاهه بازداشت و به مجازات رسیدند

این توافق تعداد ۶۰ هزار نظامی از نیروهای پیمان اتلانتیک شمالی به منظور پایان دادن به جنگ و برقراری امنیت و فراهم نمودن فضای مناسب برای اجرای این سازش در مناطق گوناگون بوسنی و هرزگوین استقرار یافتند. دیتون به نماینده تام الاختیار سازمان ملل مقیم ساریوو اختیارات کامل داد هرگونه اقدامی را به منظور برقراری ثبات سیاسی و تقسیم متعادل قدرت میان نژادهای گوناگون این کشور جنگ زده اتخاذ نماید. همچنین یک نیروی شش هزار نفره اروپایی در اختیار نماینده مزبور قرار داده شد تا مسئولان بلند پایه را عزل و نصب کند و قوانین جدید و متناسب با وضع موجود به تصویب برساند.

با این وجود این پرسش باقی است که آیا موافقتنامه مزبور توانست به مشکلات آوارگان جنگی پایان دهد و جنگ زدگان را به زادگاهشان برگرداند؟ مرحوم علی عزت بیگوویچ در این زمینه توضیح داده است: «سازمان ملل متحد می‌کوشد اوضاع بوسنی و هرزگوین را به زیان مسلمانان سامان دهد. این سازمان از قدرت خود برای بازگرداندن آوارگان مسلمان به خانه‌شان که صرب‌ها و کروات‌ها آن‌ها را تصرف کرده‌اند عاجز مانده است. این نشان می‌دهد که سازمان یاد شده از پاکسازی نژادی جامعه اسلامی در مناطق صرب و کروات پشتیبانی می‌کند. این در حالی که صرب‌ها و کروات‌ها آزادانه در مناطق مسلمان نشین تردد می‌کنند».

به هر حال مشکلات یاد شده بخشی از نارسایی‌های موافقتنامه دیتون است که به رغم گذشت حدود ۲۵ سال همچنان در جامعه اروپا لاینحل باقی مانده است. چون مشکل اساسی وجود کشور کوچکی از مسلمانان در قلب آن قاره است. ■

زندگی می‌کردند که رهبران ناسیونالیست و افراطی صرب، اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها را تشویق می‌کردند و به آن‌ها می‌گفتند: «بیاید از وجود مسلمانان اروپا رهایی یابیم». لذا یکی از دلایل شکست موافقتنامه دیتون در بلند مدت همین گرایش‌ها منفیانه است».

یکی از دلایل تحمیل سازش دیتون بر مسلمانان بوسنی و هرزگوین تصمیم نابخردانه و ضعیف برخی از دولت‌های عضو سازمان کنفرانس اسلامی از جمله مصر، ترکیه، مالزی، پاکستان، سنگال و مغرب مبنی بر عدم پایبندی به تصمیم سازمان ملل متحد درباره ممنوعیت ارسال اسلحه دفاعی به مسلمانان بوسنی و هرزگوین پس از جنایت وحشیانه و زشت قتل عام شهروندان سربرنیتسا بود. باوجودی که کشورهای یاد شده با مصوبه سازمان ملل مخالفت کردند، اما عملاً هیچ اقدامی برای همیاری برادران دینی‌شان انجام ندادند. وقتی رزمندگان بوسنیایی در پی این جنایت تنها از سوی جمهوری اسلامی ایران و پاکستان تقویت شدند و کار آزاد سازی برخی از مناطق از جمله شهر بنیالوسکا پایتخت صرب‌های بوسنی را آغاز کردند، آمریکا و برخی از دولت‌های اروپایی کار تهیه و امضای طرح موافقتنامه دیتون را سرعت بخشیدند. آمریکا و اتحادیه اروپا با فشارهای فزاینده و کمرشکن بر دولت بوسنی و هرزگوین از جمله تهدید نظامی، در پیشروی آن‌ها برای آزاد سازی سایر مناطق اشغالی از دست صرب‌ها و کروات‌ها کارشکنی کردند.

موافقتنامه نهایی دیتون میان طرف‌های درگیر در جنگ بوسنی و هرزگوین روز ۱۴ دسامبر ۱۹۹۵ در پاریس به امضا رسید. در نخستین اقدام برای اجرای



نگاه

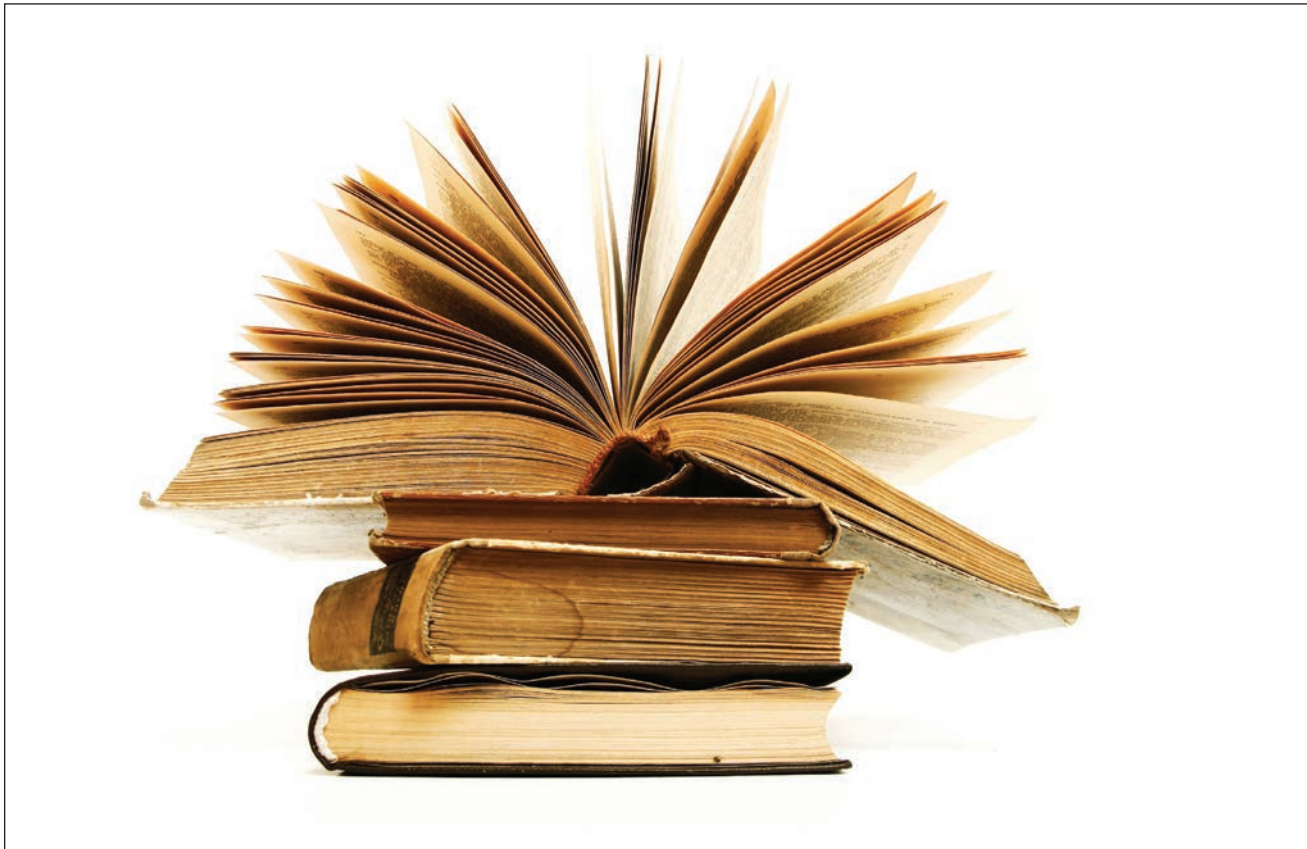
«ملاحظات پیرامون جنایات صربها
مسلمانان بوسنی
و قطعنامه‌های
شورای امنیت

حن خامه‌یار

اواخر ماه گذشته شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۸۱۹ شهر ۷۰ هزار نفری «سربرنیتسا» و مناطق اطراف آن را منطقه امن اعلام کرد. اما طولی نکشید که این شهر بدست صرب‌های جنایتکار سقوط کرد و در نتیجه آن، دهها هزار مردم بیگناه و بی‌دفاع این شهر قتل‌عام و یا در کوهستان‌ها و جنگلهای صعب‌العبور آواره شدند. پنجاهه گذشته نیز شورای امنیت طی قطعنامه‌های بشماره ۸۲۴ پنج شهر دیگر جمهوری مستقل بوسنی هرزگوین از جمله ساریوو را منطقه امن اعلام کرد و بازسازی شهر «سربرنیتسا» مجدداً در این شهرها تکرار می‌شود و صرب‌های نژادپرست هر برابر سکوت مرگبار مجامع بین‌المللی و بی‌تفاوتی کشورهای اسلامی به جنایات بی‌حد و حصرشان ادامه می‌دهند و این شهرها را در معرض شدیدترین حملات وحشیانه هوایی و توپخانه‌ای خود قرار می‌دهند. چنانچه به عملکردها و شیوه‌های برخورد شورای امنیت نسبت به تراژدی وحشتناک ملت مسلمان بوسنی و هرزگوین به قضاوت بنشینیم، به این نتیجه می‌رسیم که فاجعه بوسنی-هرزگوین یک قضیه سیاسی و اقتصادی و نظامی محض نیست. افزون بر این، این بحران بر اثر تضاد فکری، نژادی و دینی میان ملل منطقه نیز نمی‌باشد. منتهای منطقه غیرمطمئن این تضادها، سالهای متعادی در کنار یکدیگر به زندگی مسالمت‌آمیزشان ادامه داده‌اند. بدون شک بحرانی که در شبه جزیره بالکان شاهد هستیم، زائیده فروپاشی اصول و ارزشهای انسانی در جوامع غربی و ظهور پدیده‌های بنام «نظم نوین جهانی» است که علمای افراد نژادپرست و فاشیست و نونیزم زمام امور این جوامع به اصطلاح متعادل و پیشرفته را بدست گرفته‌اند و محافل دادرسی بین‌المللی را قضا کرده و از طریق بوجود آوردن کانونهای بحران در مناطق مختلف جهان می‌خواهند، حسابشان را با مسلمانان جهان بازکنند و منافعی را تضمین نمایند. بر این اساس، اختلافات ظاهری میان مسکو و واشنگتن و یا میان انگلیس و جامعه اروپا و باین دیدگاه سیاسی این کشور و برداشت سیاسی آن کشور، در برخورد با بحران سیاسی بوسنی هرزگوین، یک اختلاف دروغین و بخشی از یک توطئه بین‌المللی باهدف نسل‌کشی مسلمانان آن سامان می‌باشد.

اطهارات اخیر دبیرکل سازمان ملل متحد مبنی بر اینکه «شورای امنیت بر اساس منافع اعضای دائمی عمل می‌کند و نه بر اساس اجرای عدالت» حاکی از همبستگی کل جهان غرب با صرب‌های جنایتکار به‌هدف طولانی‌ترشدن این بحران خونین تاجوو و نابودی مسلمانان از سرزمین اروپا صورت می‌گیرد و گرنه به‌جای دلیل هرگاه که قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت در زمینه تحریمهای اقتصادی و نظامی علیه صربستان صادر می‌شود، شهرهای بی‌دفاع مسلمان نشین بوسنی بی‌دری سقوط می‌کنند؟

موافقتنامه نهایی دیتون میان طرف‌های درگیر در جنگ روز ۱۴ دسامبر ۱۹۹۵ در پاریس به امضا رسید. در نخستین اقدام برای اجرای این توافق تعداد ۶۰ هزار نظامی از نیروهای پیمان اتلانتیک شمالی به منظور پایان دادن به جنگ در مناطق گوناگون بوسنی و هرزگوین استقرار یافتند



کتابشناسی شهدای بوسنی و هرزگوین

درآمد

در پی فروپاشی رژیم‌های کمونیستی در شرق اروپا و در پی آن، انحلال پیمان ورشو و بلوک شرق از جمله نظام یوگسلاوی، جنگ استقلال طلبانه ملت‌های بوسنی و هرزگوین، کروات، اسلوونی و سایر ملت‌های شبه جزیره بالکان رافرا گرفت. جنگ، نسل‌کشی، تجاوز به زنان مسلمان، غارت اموال ملت‌ها یافته بوسنی، فجایعی است که دل مسلمانان جهان را جریحه‌دار کرد. جمهوری اسلامی ایران بر حسب وظیفه دفاع از ملت‌های مظلوم دنیا به طور گسترده و سازماندهی شده به حمایت سیاسی، اقتصادی و نظامی از ملت به پا خواسته بوسنی پرداخت. توجه مقام معظم رهبری به تحولات شبه جزیره بالکان طوری بود که حجت الاسلام احمد جنتی را به عنوان نماینده ویژه خویش در بوسنی و هرزگوین منصوب فرمودند. ایشان همچنین اغلب نهادهای کمک‌رسانی و انساندوستانه را برای همراهی با مسلمانان اروپا بسیج فرمودند. در پرتو تشریح و بررسی رویدادهای خونین تراژدی بوسنی و هرزگوین، تاکنون کتاب‌های انبوهی به زبان‌های مختلف و زنده دنیا از جمله زبان فارسی انتشار یافته و فیلم‌های مستندی نیز ساخته شده است. شاهد یاران در این چارچوب به معرفی تعدادی از کتاب‌های فارسی پرداخته که توسط دیپلمات‌ها، کارشناسان و صاحب‌نظران ایرانی مقیم آن منطقه انتشار یافته که به معرفی تعدادی از آن‌ها می‌پردازیم:

کتاب مروری بر تاریخ مسلمانان در یوگسلاوی و جنگ در بوسنی و هرزگوین

این کتاب نتیجه تحقیقات و عملکرد استاد محمد جواد آساش زارچی سفیر اسبق کشورمان در بلگراد و نیز در زاگرپ می‌باشد که استاد رضا آقا رضی درمنی کارشناس وزارت امور خارجه در تألیف مشترک این اثر همکاری داشته است. این کتاب در ۵۱۹ صفحه حاوی اطلاعات، اسناد، نقشه و مدارک فراوان از تحولات رویدادهای بحران ۲۵ سال گذشته بوسنی و هرزگوین می‌باشد که خواننده را از آگاهی و شناخت هرچه بیشتر علل بروز جنگ‌های خونین دینی و نژادی و کشتار مسلمانان در شبه جزیره بالکان آگاه می‌کند. مروری بر تاریخ مسلمانان در یوگسلاوی می‌تواند مهمترین منبع مستند برای پژوهشگران باشد.

در بخشی از این کتاب آمده است: «براساس اظهارات مسئولان صلیب سرخ شهر «زنیستا» ی بوسنی، صرب‌ها سرانجام مردم شهر کوزاراج را با دو قطار باری سرپوشیده به زنیستا و سپس به زاگرپ پایتخت کرواسی بردند. در قطار اول تعداد ۲۲۰۰ نفر و در قطار دوم ۱۶۰۰ نفر سوار بودند. تبعید شدگان را برحسب جنسیت جدا کردند، اما به بچه‌ها اجازه دادند نزد مادران‌شان بمانند».

اسیر فازلچ گفته است: «خوش شانس‌ترین اسیران کودکان شیرخوار و بدشانس‌ترین آن‌ها بچه‌های کوچک بودند. اکثر مردگان از میان بچه‌های کوچک بودند. نگهبانان در قطار را باز می‌کردند و اجساد آن‌ها را در کنار جاده تخلیه می‌کردند. به ما نیز اجازه نمی‌دادند که آن‌ها را دفن کنیم. گرمای واگنی که من در آن قرار داشتم، طاقت فرسا بود. آب وجود نداشت و هوا گرم بود. مردان تمام لباس‌های خود را از تن درآورده بودند. قطار باری پنج واگنه سفر خود را شروع کرد و ماشینی که مردان مسلح در آن بودند، در پی قطار حرکت می‌کرد. این مردان عضو چتیک‌های صرب بودند که یک نیروی شبه نظامی است. چند ساعت بعد که قطار به بانیا لوکا رسید واحد شبه نظامی از ارتش فدرال خواست که مسئولیت قطار را به عهده گیرد، اما افسران ارتش خودداری کردند. مذاکره بین آن‌ها حدود سه یا چهار ساعت ادامه یافت. سرانجام شبه نظامیان در واگن زنان را باز کردند. ارتش سپس اسکورت قطار را در باقی مانده سفر تا منطقه جنگی به عهده گرفت و نگهبانان جدیدی را برای مراقبت از پناهندگان گماشت. نگهبانان در قطار را باز کردند و آوارگان را کتک زده و از آن‌ها اخاذی می‌کردند. گوشواره‌های زنان را از گوش‌شان کنده و هرچه را که توانستند

گرفتند. صرب‌ها پناهندگان را در همان شب منتظر نگه داشتند و سپس با همان قطار به «ماگلای» فرستادند و نام آن را به «رادوساچی» تغییر دادند. هفته گذشته یکی از مقامات حزب سیاسی مسلمانان در بانیا لوکا گفت: «کوزاراج» یکی از زیباترین شهرهای تریپینای بوسنی بود. اما اکنون اگر شما آمریکایی‌ها تصمیم به مداخله بگیرید، آن را شمیمه به میدان گلف خواهید یافت. صرب‌ها آن را کاملاً با خاک یکسان کرده اند.

تاکنون بیش از هزار غیرنظامی در دو اردوگاه اسیران که توسط صرب‌های مسلح در شمال بوسنی ایجاد شده است، اعدام شده و یا از گرسنگی جان سپرده‌اند. هزاران نفر دیگر تا زمانی که مرگشان فرا رسد، در آن‌جا در اسارت بسر می‌برند. این سخنران را دو اسیر که به تازگی آزاد شده‌اند، در مصاحبه با «نیوزدی» بیان کرده‌اند. شهادت این دو بازمانده که در زاگرپ در ۲ اوت ۱۹۹۲ این اظهارات را بیان داشته‌اند. ظاهراً این اولین گزارش شاهدان عینی از این رخدادهاست. آژانس‌های حقوق بشر، نگران این است که صرب‌ها دست به کشتار برنامه ریزی شده و گسترده زده باشند. «نیوزدی»، صلیب سرخ جهانی و آژانس‌های بین المللی هیچکدام موفق به بازدید از این اردوگاه‌ها نشده‌اند. یک زندانی پیشین که خواست نامش «مهو» ذکر شود، گفت: «یک اردوگاه اسرا در محل مجتمع استخراج آهن اومارسکا در شمال بوسنی قرار دارد که در قفس‌های فلزی آن بیش از هزار غیر نظامی مسلمان نگهداری می‌شدند. این زندانیان فاقد امکانات بهداشتی و غذای کافی بوده و به ورزش و دنیای خارجی دسترسی ندارند. همه نخبگان سیاسی و فرهنگی شهر «پریه دور» در جمع این زندانیان قرار دارند و نگهبانان مسلح صرب، هر چند روزی یک بار آن‌ها را در دسته‌های ۱۵ و ۱۰ نفره اعدام می‌کردند. زندانیان را به کنار دریاچه مجاور می‌بردند. سپس صدای شلیک پیاپی تفنگ‌ها شنیده می‌شد و زندانیان هیچگاه بر نمی‌گشتند».

پیراندر کنود، رئیس هیئت اعزامی کمیته بین المللی صلیب سرخ به زاگرپ که بر اوضاع شمالی بوسنی نظارت می‌کرد، گفته است: «اگر این اردوگاه، از اردوگاه‌های مرگ نیست، چرا ما نباید بتوانیم به اسیران دسترسی داشته باشیم. اگر شرایط این اردوگاه‌ها قابل قبول باشد، دلیلی ندارد که آن‌ها را به ما نشان ندهند». صلیب سرخ اکنون به اردوگاهی که صرب‌های بوسنی آن را اردوگاه اسیران جنگی نامیده‌اند، دسترسی پیدا کرده است. معاون

«میلان پانیچ» نخست وزیر یوگسلاوی به نقل از صلیب سرخ گفت: «وجود اردوگاه‌های مرگ را نه می‌تواند تأیید و نه انکار کند. علاقه‌مند است همه اردوگاه‌های طرف‌های درگیر در جنگ بوسنی برچیده شوند». کشوری را که میلان پانیچ وارث آن شده، بخشی از یوگسلاوی سابق است که فقط از صربستان که متهم به جنگ آفرینی در بوسنی و مونته نگرو تشکیل شده است. صرب‌ها که منطقه بوسنی را از آن خود می‌دانند، سیاست اخراج مسلمانان و کروات‌های کاتولیک را «پاکسازی نژادی» می‌خوانند. اما گزارش‌های بازماندگان به خبرنگاران حاکی است که پاکسازی نژادی در واقع تعبیری برای تهاجمی وحشیانه است که ملایمترین شکل آن، تبعید ظالمانه غیر نظامیان بوده است.

علی لویی نوبیک ۵۳ ساله و مهندس ترافیک که در اردوگاه دیگری زندانی بود. اظهار داشت: «در اردوگاه انبار گمرک در ساحل رودخانه ساوا و در شمال شرقی شهر برکوی بوسنی برپا شده بود ۱۳۵۰ شهروند از تاریخ ۱۵ ماه می تا نیمه ژوئن اعدام شدند. اعدام این زندانیان به وسیله نگهبانان اردوگاه برکوی با بریدن گلویشان و یا با جوخه آتش انجام می‌شده است». مهو ۶۳ ساله که پیمانکار ساختمانی اهل شهر کوزاراج است، اکنون زندگی بی سر و صدایی را می‌گذراند. یک پزشک همشهری مهو توانست وی را راضی به مصاحبه‌ای دو ساعته با خبرنگار نیوزدی و پرسنل صلیب سرخ کند. مهو در این مصاحبه گفته است: «مدت یک هفته درآمده ژوئن در اردوگاه اومارسکا زندانی بودم و فکر می‌کنم به خاطر کهولت سن آزاد شدم. مرا در یک محفظه بارگیری سنگ آهن در داخل قفسی به وسعت ۷۰۰ فوت مکعب، همراه با ۳۰۰ اسیر دیگر نگهداری می‌کردند. این ساختار فلزی از قفسه‌هایی تشکیل شده بود که به وسیله چهار سقف پنجره‌ای بلند از یکدیگر جدا بودند. توالی وجود نداشت و زندانیان در بین کثافات خویش که از سقف‌های پنجره‌ای به پائین می‌چکید، به سر می‌بردند. سه نفر سعی کردند از میان دریچه‌ای که در بالای قفس قرار داشت، روی زمین پریده و فرار کنند. اما پس از پریدن از این ارتفاع ۶۰ پایی، همگی گلوله باران شدند. از زندانیان دیگری شنیدم در مدت یک هفته‌ای که در اردوگاه بودم، تعداد ۳۵ تا ۴۰ زندانی بر اثر ضرب و شتم به طور فجیعی جان دادند».

کارکنان آژانس امداد بین المللی اردوگاه اومارسکا را اردوگاه مرگ خواندند و برای اولین بار اظهارات مهو در حضور مسئولان صلیب سرخ، هلال احمر بوسنی و خبرنگار نیوزدی را تأیید کردند. بیش از یک ماه بود که این آژانس‌ها شایعاتی را در مورد وجود چنین اردوگاهی می‌شنیدند، اما هیچ یک از آنان تا این زمان با یک بازمانده صحبت نکرده بود. کنود گفت: «صلیب سرخ جهانی بیش از دو هفته تلاش کرد به اردوگاه اومارسکا، دسترسی پیدا

کند. اما مسئولان صرب در بوسنی تقاضای آن‌ها را نپذیرفتند و گفتند نمی‌توانند ایمنی آن‌ها را تضمین کنند. دو هفته پیش ارتش صرب در بوسنی از بردن گزارشگر نیوزدی و یک عکاس مستقل به داخل اردوگاه اومارسکا خودداری کردند.

صلیب سرخ هنوز درخواستی برای بازدید از اردوگاه برکو تسلیم نکرده است. پس از کشته شدن یک کارمند صلیب سرخ، اعضای این سازمان در ماه می از بوسنی عقب نشینی کرده و به بانیالوکا بازگشتند. هنوز کار عادی خود را در شرق بوسنی شروع نکرده بودند. مهو گفت: از سوم تا دهم ژوئن که در اردوگاه اومارسکا بودم، هر چهار قفس آن مملو از اسیرانی بود که تعداد آن‌ها را حدود هشت هزار نفر برآورد می‌کردند. اینجا در ساحل رودخانه ساوا در کرواسی، مردان مسلمان و کروات که در مبادله اسیران آزاد شده‌اند از سرنوشت زنان «برسانسکی شاماتس» اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند که آیا زنان را از بچه‌ها جدا کرده‌اند؟ آیا آن‌ها را به اردوگاه‌های دیگری برده‌اند؟ آیا آن‌ها را برای مبادله آماده می‌کنند؟ کسی پاسخ این سؤالات را نمی‌داد. این شهرهای کوچک زمانی از طریق تجارت، ازدواج و مسابقات ورزشی به هم پیوند داشتند. اما امروز همانند روزهای جنگ جهانی دوم، رودخانه ساوا تبدیل به رودخانه خون شده است. پل رودخانه ویران شده و صرب‌ها از پست نگهبانی، تک تیراندازهای مستقر در بام سیلوهای گندم آن را نظاره می‌کردند. تک تیراندازها به تفنگ‌های پر قدرت و موشک‌های آر. پی. جی. ۷ مسلح بودند.

روزانه شش یا هفت جسد در رودخانه بین دو شهر شناورند، این‌ها اجساد کسانی است که در پیشروی صرب‌ها در شمال بوسنی کشته می‌شدند. چهار مردی که

در آن سوی رودخانه اسیر بودند، از فریادهای زندانیان در بهار گذشته می‌گویند که در واقع فریادهای خودشان بود. آن‌ها می‌گویند ضرب و شتم‌ها و شکنجه‌ها در روزهای قبل از آزادی‌شان تشدید شده بود. شکنجه‌هایی که متحمل شده بودند، قابل توصیف نبود. یکی از این چهار نفر که مدت دو ساعت با خبرنگار نیوزدی مصاحبه کرد، نوشته‌ای به او داد که در آن شرح داده بود که چگونه آن‌ها را وادار کرده بودند تا تماشاگر مرگ ۱۵ نفر و شکنجه زندانیان باشند. در این نوشته آمده است که یکی از زندانیان را مجبور کردند مدفوع خود را بخورد. نیروهای صرب که در سرزمین‌های تصرف

شده مسلمانان و کروات‌ها مبادرت به پاکسازی آن‌ها کرده‌اند، اردوگاه‌هایی به عنوان بخشی از تشکیلات گولاگ (اشاره به زندان مخوف شوروی سابق در منطقه سیبری) ایجاد کردند. این اردوگاه‌ها با وجود گزارشی از ضیافت خون ۱۵ شهروند اعدامی، اردوگاه‌های مرگ نبودند.

طبق برآورد چهار زندانی پیشین، صرب‌ها تعداد ۸۰۰ زندانی را در حالی که در خیابان‌ها در حال خرید بودند، دستگیر و به انبارهای ایستگاه پلیس، شرکت تعاونی کشاورزان، مدارس ابتدایی، و متوسطه و دفاتر سازمان دفاع ارضی بردند. آن‌چه وضعیت در مورد اردوگاه‌های شاماتس عجیب به نظر می‌آید ناشناخته ماندن آن‌ها تا مدت‌های طولانی برای دولت

نیوزدی اظهار داشت: طرف صرب وجود اردوگاه‌های غیر نظامیان را در اماکن مختلف جمهوری صرب‌های بوسنی و هرزگوین به شدت انکار می‌کند. نمونه دیگری از اسناد به دست آمده از پلیس ناحیه توزلا و اسناد رسمی مشابه، این جنایات را از زبان قربانیان توضیح می‌دهد. فجایعی که ذکر آن رفت، نمونه ای است که از جنایات سازمان یافته بربرهای متمردن ولی با توجه به اهمیت مطلب، گزارش مستند جامعی در این خصوص، در بخش ضمیمه تحت عنوان نقض حقوق بشر خواهد آمد که در آن جنایات صرب‌ها و هتک حرمت به نوامیس مسلمانان به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. به رغم این‌که کروات‌ها در ابتدای جنگ در کنار مسلمانان با دشمن مشترک می‌جنگیدند، به تدریج با انجام سیاست‌های نفاق افکنانه از طریق طرح صلح ونس و اونن و جبهه طلبی‌های سیاستمداران کروات، این قوم نیز این بار در کنار صرب‌ها قرار گرفتند، تا علیه مسلمانان وارد جنگی نابرابر شوند. توافقات دو رئیس جمهور صربستان و کرواسی نیز تأکید مجددی بر جبهه بندی جدید بود. هر چند که کروات‌ها از قدرت زیادی در بوسنی و هرزگوین برخوردار نبودند و در موارد کمتری به جنایت و اعمال وحشیانه دست زده‌اند، اما برخی از اقدامات‌شان مانند صرب‌ها بوده است. نیروهای ارتش کرواسی در برخی مناطق از جمله کیسلیاک، موستار، اطراف رودخانه نرتوا، پرنیه، ژبیچه، ویتز به کمک یکدیگر شتافتند و اقدامات جنایت کارانه مرتکب شدند. مازوویتسکی نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در یوگسلاوی در ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۷۲ گفت: کروات‌ها نیز مثل صرب‌ها به پاکسازی نژادی علیه مسلمانان در جنوب بوسنی دست زده‌اند، تا امتیازات بیشتر ارضی پیش از اجرای طرح صلح ونس و اونن کسب نمایند.

نماینده ارتش چهارم بوسنی و هرزگوین درباره این اقدامات گفت: در ناحیه ۳ پوچیتلی، چاپلینا و استولاتس تعداد ۶۶۲۰ مسلمان توسط کروات‌ها دستگیر شده‌اند که مدتی بعد به ۸۰۰۰ تن افزایش یافتند. در نهم جولای سال ۱۹۹۳ افراد مذکور به تفکیک مردان، زنان و کودکان پرداختند. از این تعداد ۱۲۱۸ کودک ۱۳ تا ۱۶ ساله بودند که از سوی واحدهای شبه نظامی به یک کارخانه خالی در چاپلینا برده شدند تا برای بسیج در واحدهای



بوسنی بود. تا وقتی که فهرست ۹۴ بازداشتگاه کمیساریای پناهندگان سازمان ملل ارائه کرده بود. نبود نام اردوگاه‌های مزبور حاکی از این است که تعداد اردوگاه‌های اسیران بسیار بیشتر از آن تعداد ناشناخته شده است. چون رهبران صرب‌های بوسنی نگهداری غیر نظامیان را به شدت انکار می‌کردند. رادوان کاراجیچ رئیس حزب دموکراتیک صرب که قصاب بوسنی نیز نامیده می‌شود طی اعلامیه‌ای به

ارائه نمود.

صرب‌ها به طور آشکار به حفظ کنترل خود در بوسنی و هرزگوین ادامه دادند. افسر فرمانده صرب‌ها ژنرال راتکو ملادیچ تماس‌های روزانه خود را با نیروهای خود و نیز وزارت دفاع فدرال یوگسلاوی در بلگراد حفظ کرده بود. افسران در این زمینه ادعا می‌کردند که نمی‌توانند عملیاتی انجام دهند، مگر این که از بلگراد دستور دریافت نمایند. به طور کلی نیروهای صرب تسلط و برتری خود را از لحاظ تجهیزات حفظ نمودند. اما به دلیل ناتوانی بلگراد در تأمین نیاز نیروهای درگیر صرب به علت گستردگی جبهه‌ها و تحریم‌های سازمان ملل متحد و ادار شدند، کمک‌های تدارکاتی خود را تقلیل داده و در عوض اعزام سربازان وظیفه را افزایش دهند. در اوایل سال ۱۹۹۳ ارتش صرب در شرق بوسنی، جایی که چریک‌های مسلمان به بنیادگرایی و طرفداری از انقلاب اسلامی ایران شهرت داشت و تا حدودی از ارتش بوسنی عملیات خود را مستقل انجام می‌داد، آسیب پذیر شد. چون این چریک‌ها در براتوناتس به صرب‌ها آسیب زده و شکست‌های سختی بر آن‌ها وارد آوردند. مسلمانان عملیات خود را براساس یک

سری حملات جنگ و گریز تنظیم نموده بودند. نیروهای مسلمان در ژانویه ۱۹۹۳ توانستند مقداری از تسلیحات صرب‌ها را به غنیمت بگیرند، و واحدهای صرب را تا رودخانه درینا به عقب برانند. رودخانه مزبور مرز بین بوسنی و صربستان می‌باشد. همان طوری که نیروهای صرب در سراسر درینا به داخل صربستان عقب نشینی می‌کردند، مسلمانان آن‌ها را تحت تعقیب قرار دادند و برای اولین بار جنگ را به داخل خاک صربستان کشاندند. در نتیجه ارتش فدرال صربستان برای اولین بار از تابستان سال ۱۹۹۲ ناچار شد در جنگ میان ارتش بوسنی و صرب‌های بوسنی درگیر گردد و از این سوی رودخانه به سوی خاک بوسنی آتش توپخانه بگشاید. در نتیجه موفقیت‌های چشمگیر واحدهای ارتش بوسنی در شرق اطراف شهر سربرینیتسا بود که ارتش صرب بوسنی موضع خود را در غرب بوسنی تقویت نمود و حملات خود را بر سلسله جوامع مسلمان نشین دره درینا تشدید کرد و به سرعت به پاکسازی قومی مسلمانان در این مناطق دست زد. در آن شرایط حساس جنگ، نیروهای صرب ظرفیت شرایط بین المللی و افکار عمومی جهانی را در نظر می‌گرفتند و اجازه نمی‌دادند سایر کشورهای جهان با استفاده از نیروهای مسلمان بوسنی برتری‌شان علیه صرب‌ها را حفظ نمایند. البته این ظاهر قضایا بود. اما آنچه حقایق روزگار بعدها نشان داد، چنین بود که غربی‌ها هرچند دچار اختلاف منافع زیادی در یوگسلاوی بودند، اما در یک چیز و آن هم جلوگیری از تشکیل یک دولت قدرتمند مسلمان در قلب اروپا بود، با صرب‌ها موضع مشترک داشتند. ■



جمع آوری شده است. این وزارتخانه گزارشات دیگری مبنی بر قتل و تجاوز که توسط نیروهای کروات بوسنی انجام شده است را در اختیار دارد. توفیق ارتش مسلمان بوسنی و هرزگوین در شمال توزلا مرهون عملیات ویژه‌ای در ماه می می‌باشد که در جریان حمله به یک ستون نظامی صرب بیش از ۱۵ هزار اسلحه را ضبط کرد. هرچند که این تسلیحات سلاح‌های سبک بودند ولی تعدادی راکت‌های ضد زره و تعدادی خمپاره در میان آن‌ها وجود داشت، افزون بر آن این که نیروهای بوسنی در یک قابلیت صنعتی دفاعی محدود قادر به عملیات بودند. صنعت نظامی در بوسنی توسط ارتش یوگسلاوی سابق پایه ریزی شده که صرب‌ها نتوانستند از فروریزری بخش‌های تحت کنترل نیروهای دولت بوسنی به خصوص عناصر توپخانه و به طور برجسته راکت اندازهای چندگانه ۱۲۸ میلیمتری جلوگیری به عمل آورند. پیروزی‌های مسلمانان تا حدی فشار بین المللی بر صرب‌ها، بلگراد را واداشت تا فدراسیون یوگسلاوی نوین در پایان آوریل ۱۹۹۲ را اعلام کند. در ماه می ارتش یوگسلاوی همان طور که پیشتر یادآوری شد، تقسیم گردید و نیمی از قابلیت نیروها را در اختیار صرب‌های بوسنی و هرزگوین باقی گذاشت که بعدها ارتش جمهوری صرب نامیده شد. نیم دیگر آن به ارتش دولت جدید یوگسلاوی تعلق گرفت و رسماً به عنوان ارتش یوگسلاوی شناخته شد. در عین حال بلگراد در کوششی جهت متقاعد ساختن جامعه بین الملل مبنی بر این که جمهوری فدرال یوگسلاوی جدید در واقع در جنگ داخلی در بوسنی و هرزگوین دخالتی ندارد عمدتاً درگیری و اشغال آشکار خود در این سرزمین را تقلیل داد، هرچند که ارتباط خود با ارتش صرب بوسنی حفظ کرده بود، لیکن پندار جدیدی در برابر جامعه بین المللی را

HVO آماده شوند. همچنین حدود ۷۰۰ زن و مرد سالخورده را در پادگانی در چاپلینا اسکان دادند. در ناحیه لیوبوشکی تعداد ۳۵۷ سرباز ارتش بوسنی دستگیر شدند، برخی اطلاعات حاکی است که زنان و دختران جوان مسلمان در ناحیه اولیچیتسه و پرنیه مورد تجاوز جنسی واقع شده‌اند. دلایل دیگری از انواع بدرفتاری با آنان وجود دارد. ۸۳۶ مسلمان روشنفکر در نواحی مختلف بازداشت شده‌اند. در انفجار تروریستی که از سوی HVO در نزدیکی رودخانه نرتوا روی داد، تعدادی مسلمان از جمله رئیس حزب اقدام دموکراتیک ناحیه چاپلینا کشته شدند.

سرکنسول سفارت بوسنی و هرزگوین در زاگرب با ارسال فاکسی به مونیخ اعلام کرد در نیمه شب ۲۴ اوت ارتباط رادیویی از پادگانی در ایتالیا با قسمت چاپ رودخانه نرتوا برقرار گردید. در گفت و گو با نماینده لشکر ۴ ارتش بوسنی و هرزگوین ایشان مطالب ذیل را عنوان کرد: قسمتی از موستار که تحت کنترل ارتش بوسنی و هرزگوین قرار دارد کاملاً تخریب شده و مورد حمله دو گروه چتینیک‌ها و اوستاش‌ها قرار گرفته که روزانه ۲۰ تا ۳۰ غیر نظامی کشته می‌شوند. در شهر جنگ تن به تن ادامه دارد و نیروهای ارتش بوسنی به خوبی دفاع می‌کنند. تعداد ۲۰ هزار مسلمان که در اردوگاه‌های HVO بسر می‌برند در شرایط بسیار بد زندگی می‌کنند. همچنین ۱۲ هزار مسلمان تحصیل‌کرده در زندان‌ها بسر برده و اطلاعات دقیقی از وضعیت آن‌ها وجود ندارد. آب، برق و دارو وجود ندارد و مردم روزانه فقط یک وعده غذا می‌خورند. تعداد بسیاری از مردم بر اثر بیماری می‌میرند که نیروهای کروات با بستن سنگ، آن‌ها را به داخل رودخانه می‌اندازند. در منطقه سرمانتسی نزدیک موستار مبادرت به کندن گودال‌های عمیق کرده و مردم را زنده زنده یا پس از شلیک گلوله به سر آن‌ها به داخل گودال می‌اندازند. کروات‌های کاتولیک مخالف این کشتارها، نیز توسط سربازان HVO به قتل می‌رسند. درخواست شده که اطلاعات مذکور برای افکار عمومی جهان منعکس گردد. واقعیت این است که کروات‌های بوسنی و هرزگوین شهر موستار را پایتخت خود قلمداد کرده و ارتش کرواسی نیز به کمک HVO در آن جا می‌جنگیده است. شدت جنگ و حصر مسلمانان به قدری جدی بود که روزانه تعدادی به علت بیماری می‌مردند، گرسنگی نیز آنقدر بیداد می‌کرد که دولت‌های آلمان و آمریکا، دولت کرواسی را برای محدودیت‌هایی که در امر کمک رسانی ایجاد می‌کند، تهدید نمودند. ارتش کروات‌های بوسنی در بخش غربی موستار که در کنترل آنهاست، دست به غارت غیر نظامیان زده‌اند و از آنان ۲۰۰ میلیون مارک، ۷۵۰۰ خودرو و شخصی، ۱/۵ تن طلا، عتیقه و دیگر وسایل قیمتی به سرقت برده‌اند. این اطلاعات توسط وزارت کشور بوسنی و هرزگوین در موستار

کتاب بررسی مشکل کوزوو در یوگسلاوی سابق

این کتاب نیز توسط محمد جواد آسایش زارچی سفیر اسبق کشورمان در بلگراد و زاگرب و با مقدمه دکتر علی اکبر ولایتی وزیر امور خارجه اسبق نگاشته شده است. کتاب در ۱۵۰ صفحه به بررسی مشکل کوزوو و تاریخچه تحولات بزرگ از قبیل سرکوب قیام‌های آلبانی‌ها و تشدید رقابت در شرایط بحرانی بالکان توسط صرب‌ها و کرواها و نقش تلاش‌های آزادی‌خواهانه مسلمانان پرداخته است که می‌تواند منبع خوبی برای پژوهشگران باشد. کتاب مزبور در سال ۱۳۷۴ توسط انتشارات روزنامه اطلاعات انتشار یافته است.

ولایتی در مقدمه کتاب گفته است: جمهوری سوسیالیستی فدراتیو یوگسلاوی با ترکیبی از ملیت‌ها، ادیان، فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف که هر یک دارای هویت‌های ملی متمایز از دیگری و نفرت از یکدیگر که ریشه در تاریخ خود دارند، مشخص می‌شود. هنوز هم یوگسلاوی به عنوان کشوری با مشکلات قومی که زیربنای نظام آن براساس نابرابری نژادی استوار است، قلمداد می‌گردد. از جمله حادث‌ترین مسئله پس از دوران جوزف تیتو، ناآرامی‌های سیاسی آلبانی‌ها بوده است. آلبانیایی‌ها بزرگترین ملت غیر اسلاو در یوگسلاوی سابق زندگی می‌کردند که با زبان و مشخصه‌های فرهنگی و اجتماعی خود متمایز می‌باشند. رابطه آنان با دیگر اقوام به خصوص صرب‌ها مبتنی بر نفرت و دشمنی دیرینه تاریخی است. براساس آمارگیری آوریل ۱۹۸۱ تعداد ۱،۷۳۰،۰۰۰ آلبانی نژاد در یوگسلاوی زندگی می‌کردند. اکثریت آنان در کوزوو سکونت داشتند. تعداد زیادی نیز در قسمتی از جمهوری مونت‌نگرو و مقدونیه در مناطق هم‌مرز آلبانی زندگی می‌کنند. آلبانی نژادها در سیاست کمترین نقش را دارند و سیستم کنونی را به عنوان ساختاری برای قربانی نمودن حقوق ملی خود به حساب می‌آورند. در حالی که

آلبانی نژادها از لحاظ جمعیت مقام چهارم نژادی را در یوگسلاوی داشتند. حتی در زمان خودمختاری مطابق قانون اساسی ۱۹۷۴ از حقوق مساوی نسبت به دیگر نژادها برخوردار نبودند، به علاوه به جهت جلوگیری از گرایش‌های ملی‌گرایانه و تجزیه طلبی در جهت حفظ منافع صرب‌ها، استان کوزوو به سه قسمت اداری تقسیم شده بود.

در سال‌های اخیر کوزوو و دیگر مناطق دارای اکثریت آلبانی نژاد با بیداری و آگاهی مردم آلبانی نژاد مواجه شده که از نقش کم‌رنگ خود در سیاست ناراضی‌اند و دولت مرکزی را به عنوان دولتی که حقوق ملی آن‌ها را به عمد نادیده می‌گیرد، می‌نگرند. آلبانی نژادها تقاضا داشتند استان کوزوو به عنوان یک جمهوری دربرگیرنده آلبانی نژادهای ساکن مقدونیه و مونت‌نگرو به رسمیت شناخته شود. در بهار سال ۱۹۸۱ آلبانی نژادها تظاهرات گسترده‌ای برای به دست آوردن استقلال سیاسی برپا کردند که بلگراد تقاضای استقلال جمهوری کوزوو را قاطعانه رد کرد و به دنبال آن اختلافات نژادی در کوزوو به نقطه خطرناکی رسید. آلبانی نژادها به صورت گسترده به مبارزه نظامی روی آوردند که این امر زنگ خطر توسعه جدی را به صدا درآورد که بر خوردهای نژادی و خطر فوق العاده‌ای برای حاکمیت یوگسلاوی داشت. کوزوو مرکز مبارزه میان دو گروه نژادی، یعنی صرب‌ها که خواستار حفظ قدرت برتر در کوزوو و حفظ حق قیمومیت خود بودند و آلبانی نژادها که تحت سلطه صرب‌ها قرار داشتند. از حقوق حقه خود بر اثر ترتیبات سیاسی محروم بودند. کوزوو هسته اصلی منازعه میان دو ملتی بود که هر دو ادعای حاکمیت آن را داشتند.

از لحاظ افکار عمومی و نیت سیاسی، آلبانیایی‌ها خواستار حکومت اکثریت در کوزوو هستند. از طرفی دلبستگی صرب‌ها به این ایالت ناشی از احساسات ناسیونالیستی صربی است که طی قرون گذشته در اشعار و اقوال عامیانه از نبرد سال ۱۳۸۹ برجای مانده است. به علاوه وجود کلیساهای مسیحیت ارتدوکس در کوزوو ارتباط ملموس با دولت قرون وسطایی صرب‌ها را ایجاد و حفظ نموده است. صرب‌ها مدعی هستند کوزوو بخشی از کشور صربستان در قرون وسطی بوده و رئیس قوم آنان در «پیچ» جلوس نموده است. تاریخ شناسان صرب نیز ادعا می‌کنند که صرب‌ها وادار به خروج از کوزوو شدند و آلبانی نژادها در قرون ۱۷ و ۱۸ به این منطقه کوچ کردند. از طرف دیگر آلبانی نژادها معتقدند که اجدادشان ایلیریان‌ها مدت‌ها پیش از اسلاوها

در کوزوو اسکان داشتند و توانستند به رغم تهاجمات خارجی هویت ملی خود را حفظ کنند. تاریخ شناسان آلبانی این نظریه که آلبانی‌ها ابتدا در قرون ۱۷ و ۱۸ در کوزوو اسکان یافتند را به دلیل اینکه حتی قبل از قرن ۱۷ اکثریت جمعیت کوزوو را آلبانی‌های غیر مهاجر تشکیل می‌دادند، رد می‌کنند.

کوزوو برای آلبانی‌ها مرکز مبارزات ملی‌گرایانه بوده است. اولین جنبش ملی سازمان یافته (اتحادیه آلبانی ۱۸۷۸) و (اتحادیه پیپه ۱۸۹۹) در کوزوو تأسیس گردیده بود. طی قیام عمومی سالهای ۱۸-۱۹۰۹ آلبانیایی‌های کوزوو نقش اساسی در مبارزه ملی که منجر به اعلام استقلال کشور آلبانی گردید، ایفا نمود. ولی به دلیل بازی‌های پشت پرده قدرت‌های بزرگ جهت حفظ منافع خود در خلال کنفرانس لندن در سال ۱۹۱۳ استقلال کشور آلبانی را به رسمیت شناختند ولی بیش از نیمی از مناطق آلبانی نشین شامل کوزوو و بیش از یک سوم جمعیت آلبانی مقیم این مناطق را به صرب‌ها و مونت‌نگرویی‌ها بخشیدند. در پی آن آلبانی‌ها اقدام به مبارزه مسلحانه طولانی و ناموفقی در اعتراض به این الحاق کردند که در نهایت به ایجاد یوگسلاوی منجر شد.

در یوگسلاوی قبل از جنگ و فروپاشی، آلبانیایی‌های کوزوو به عنوان یک ملت به رسمیت شناخته نشده بودند و مورد سیاست عمدی اعمال زور برای به سازش کشاندن آنان، سرکوب علایق ملی و راندن آنان از سرزمین مادری قرار داشتند که این امر از طریق آزار و اذیت و نقض حقوق بشر به صورتی گسترده و به طور سیستماتیک انجام شده است. به طوری که آلبانی نژادها از استفاده از زبان مادری خود محروم بودند و اگر چه آن‌ها به صورت متراکم سکونت داشتند به چهار منطقه اداری تقسیم می‌شدند. دولت یوگسلاوی سیاست صربی کردن کوزوو و دیگر مناطق آلبانی نشین را برای تغییر هویت‌های آنان دنبال می‌کرده است. آلبانیایی‌ها مجبور به تغییر اسامی خود با افزودن پسوندی مانند، ایچ، ویچ شدند و زمینهای کشاورزان آلبانیایی نیز به صرب‌ها و مونت‌نگرویی‌های مهاجر داده شد. قبل از سال ۱۹۴۱ بیش از نیم میلیون تن از آلبانیایی‌ها مجبور به مهاجرت از یوگسلاوی شده و به جای آنان تقریباً ۴۰ هزار غیر آلبانیایی در کوزوو اسکان داده شدند. هر چند ژوزف تیتو و بعضی از اعضای حزب کمونیست خواستار حل مسئله کوزوو بودند ولی نفوذ و قدرت صرب‌ها در حزب و در ارتش در طول دوران حکومت کمونیستی مانع این کار شده بود. در نتیجه مشکل بین صرب‌ها و آلبانیایی‌ها ادامه داشت و گاهی اوقات به شورش‌های خیابانی نیز منجر می‌گردید.

پس از سقوط رژیم کمونیستی نه تنها وضعیت کوزوو برای مسلمانان بهتر نشد، بلکه اسلوبودان میلوسویچ همه امتیازات خود مختاری آن را لغو کرد. در نتیجه مسلمانان آلبانیایی نژاد به مقابله برخاستند و دولت موازی تشکیل دادند. در حال حاضر نیز این مشکل همچنان ادامه دارد و در این نوشتار سعی شده وضعیت کوزوو در هر مقطع به طور نسبتاً دقیق مورد بررسی قرار گیرد. به این امید که مورد توجه و استفاده اهل نظر قرار گیرد. ■



کتاب (ر)

کتاب رسول حیدری با نام مستعار مجید منتظری، شاید یکی از مهمترین آثار مستند شهدای ایرانی بوسنی و هرزگوین باشد. این اثر بنا به سفارش خانواده شهید توسط مریم برادران در ۳۰۰ صفحه نوشته شده و می‌توان گفت مهمترین منبع جامع اسناد و تصاویر شهید رسول از دوران کودکی تا زمان خدمت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حضور در بحران کردستان، سپس مرحله اعزام به بوسنی و هرزگوین و شهادت در سرزمین غربت می‌باشد. کتاب (ر) توسط انتشارات (آرما) در اصفهان منتشر شده و در پنج

نوبت به زیور نشر آراسته شده است. نویسنده در آغاز نگارش به توصیف یکی از نامه‌های رسول حیدری به همسرش پرداخته و از زبان بانو معصومه بزرگ نوشته است: «آشنایی با رسول از نامه‌های عاشقانه‌اش آغاز شد و در قالب این لحظه ادامه یافت: روی لباس پلنگی‌اش دوبند ضربداری بسته بود. با سینه خشاب، پدید پشت توپوتا. وانت که در حیاط قرارگاه توقف کرده بود و دستش را گرفت به میله‌ها. خبرهایی رسیده بود از مرزها. توپوتا که از جا کنده شد، نگاه رسول چرخید سمت قرارگاه و با این نگاه خدا حافظی کرد. انگار پایش روی زمین نبود.

نویسنده در تشریح زندگی سرتاسر مبارزه رسول حیدری نوشته است که حیات ایشان را در سه قسمت روایت کرده است. قسمت اول را از زمانی آغاز کردم که رسول از سفر بوسنی در سال ۱۳۷۱ بازگشت. حال و هوای او در خانه و دلنگی‌های همسرش معصومه و بچه‌ها را در آن روزها

ترسیم کرده‌ام. روایت در بخش بعدی وارد دوره دانشجویی او می‌شود که با هم‌زمانش در دانشگاه امام حسین (ع) می‌گذرانند. فوتبال‌های گل کوچک دانشکده فرصتی است برای بازگشت به دوران نوجوانی و از آن‌جا خاطرات دوران کودکی رسول آغاز می‌شود و تا دوران انقلاب ادامه می‌یابد. تشکیل سپاه همدان، سپاه ملایر، دوره‌های آموزشی و جریان مبارزه با ضد انقلاب و شرکت در عملیات غرب از دیگر مواردی است که در این بخش از آن روایت کرده‌ام. در همین دوران است که با معصومه بزرگ در سال ۱۳۶۰ ازدواج می‌کند. در این فصل روزهای زندگی رسول را تا سال ۱۳۶۲ روایت کرده‌ام.

قسمت دوم کتاب به دوران تشکیل قرارگاه رمضان تا پایان جنگ را در بردارد و به دوره ورود رسول به دانشگاه اشاره می‌کند که خواننده با فضای آن در فصل نخست

آشنا شده است. در این فصل سعی کرده‌ام مانند سایر فصل‌ها روایتی انسانی از حضور رسول در تمام مراحل زندگی را بیش از چهره عملیاتی‌اش ترسیم کنم. چرا که برای مخاطب این کتاب، شناخت مردان جنگ و نه صرفاً شاهکارهای جنگی آن‌ها اهمیت دارد. جذابیت زندگی رسول نیز مانند بسیاری از دیگر مردان دوران جنگ، همین چهره انسانی آن‌هاست که در هر شرایطی حفظ می‌کردند و گاه از چشم‌هایمان مغفول مانده است. در بخش‌های کتاب سعی کرده‌ام وارد جزئیات عملیات جنگی نشوم. چرا که به او و روابط انسانی‌اش بیش از هر چیزی توجه کرده‌ام تا بتوانم لذت یک زندگی دلنشین را که در روایت دیگران حس کردم، به دیگران نیز بچشانم.

غیرت دینی او یکی از نکاتی بود که مرا به نوشتن این کار ترغیب کرد. بنابراین نقطه ثقل این کار را حضور او در بوسنی قرار داده‌ام. به علاوه که تجربه‌های او در این مرز و بوم، چیزی متفاوت است که شاید من و مخاطبان این کتاب کمتر از کسی شنیده باشیم یا جایی خوانده باشیم. این مدت ۹ ماه شاید کوتاه اما به چشم من عصاره زندگی رسول است. مردی که به مرحله‌ای از زندگی خود رسیده که باید میوه عمرش را بچیند. احساس من این است که ترسیم رسول در بوسنی با آن شرایط خاص، تصویر روشنی از واقعیت انسانی او ترسیم می‌کند. کسی که با مردمانی با زبانی بیگانه و فرهنگی متفاوت چنین علقه‌ای برقرار کرده است. نشان از روحی منبسط دارد که شاید در دنیای امروزی که این همه از درک متقابل و احترام به تفاوت‌های فرهنگی دم می‌زنیم، مصداقی مناسب و دست یافتنی باشد.

در ادامه توضیحات نویسنده آمده است: به دلیل شرایط خاص شغلی رسول و دوستانش، سعی کرده‌ام حفظ امانت و حرمت کنم تا آسیبی وارد نکند. مهمترین ترسیم رابطه‌های زیبا و هم‌افزایی است که این جمع آفریده‌اند. البته با بیان ویژگی‌های افراد سعی کرده‌ام امکان تجسم و تصور شرایط را همان قدری که خودم دریافت کرده‌ام، برای مخاطب فراهم کنم. همچنین با عکس‌هایی که به کمک مشتاقانه مهدی حیدری تهیه شدند و خاطراتی که با همیاری شاهدان هر عکس تدوین شد، سعی کرده‌ام علاوه بر افزایش اعتبار متن مستند، فاصله خواننده را با واقعیت کوتاه کنم. در سراسر کار و در حد امکان در هر جا که متن مستقیم خوبی داشته‌ام به نقل قول مستقیم متوسل شده‌ام تا خواننده روایت را از زبان گوینده بخواند و لذت بی‌واسطه شنیدن را از دست ندهد. استفاده از متن نامه‌های رسول نیز خودش فرصت درک بهتری از روحیات و خلیقات او را برای مخاطب فراهم می‌کند که در بخش‌های کتاب از آن استفاده کرده‌ام. در آوردن بخش‌هایی از نامه‌ها سعی کرده‌ام همان چیزی که در نامه هست را درج نمایم و به عمد از نظر نگارشی در آن دخل و تصرف نکنم.

همچنین به دلیل شرایط شغلی رسول، متأسفانه هیچ نامه‌ای از نامه‌های معصومه یا سایر اعضای خانواده را در اختیار نداشتم. چون او بعد از خواندن، آن‌ها را معدوم می‌کرده است. البته همین نکته نیز مدرکی است بر گوشه‌ای از تفاوت‌ها و سختی‌های زندگی چریک عاشقی که از ساده‌ترین آرامش دهنده‌های زندگیش نمی‌توانست بهره کافی ببرد. در این کار به طور بسیار مختصر از خاطرات پروژه «سلام بربوسنی» نیز استفاده کرده‌ام که نیروی قدس سپاه در بوسنی آن را جمع‌آوری کرده است. نوشتن این کتاب را ۱۷ مرداد ۱۳۹۲ مصادف با عید فطر شروع کردم و ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳ مصادف با ولادت حضرت علی (ع) به پایان رساندم و همان روز اسم این کتاب را از امضای همیشگی رسول پای نامه‌هایش انتخاب کردم: «(ر)».

قسمت سوم او به بوسنی و هرزگوین اشاره دارد. یعنی ۹ ماه زندگی آخر عمر او (مهر ۱۳۷۱ تا خرداد ۱۳۷۲). بسط این بخش از زندگی رسول چند دلیل دارد: نقطه تمایز زندگی رسول با بسیاری از شهدای دیگر، حضور او در این جنگ و شهادت در دیار غربت است. غریب در آداب و رسوم و زبان، اما نزدیک در روایتی که شکل گرفت و جاودانه شد. در کتاب‌های نگاه‌شده شده تاکنون به حضور ایران در حمایت از مسلمانان در جنگ بوسنی و هرزگوین خیلی توجه نشده است. حال آن‌که این جنگ و جنگ‌های مشابه که هنوز هم جریان دارد، برای بسیاری از ما نقطه سؤال اساسی است که نسبت ما با آن‌ها چیست. دغدغه فراوطنی و



آمریکا از واقعیت تا حقیقت استقلال بوسنی و هرزگوین... سر آغاز جنگ

فرهنگی و اسلامی را در قلمرو یوگسلاوی سابق گردهم آورد. عزت بگوویچ و همکارانش در وهله اول برآن بودند که حزب خود را سازمان مسلمانان یوگسلاوی (JMO) بنامند، اما با توجه به خطر ممنوعیت سیاسی، از این فکر صرف نظر کردند تا اینکه در ۲۶ می ۱۹۹۰ حزب اقدام دموکراتیک (SDA) را در سارایوو تأسیس کردند و بگوویچ نیز به عنوان اولین رئیس آن انتخاب شد.

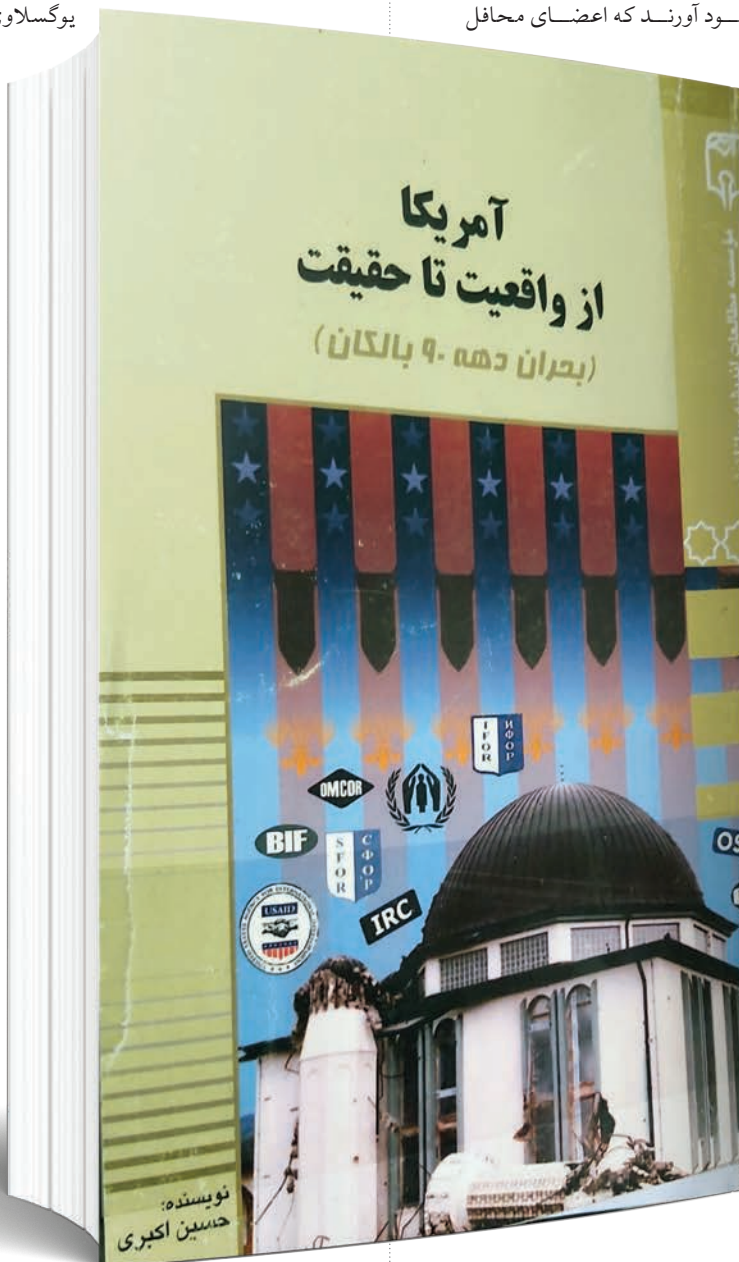
در جریان برگزاری اولین انتخابات چند حزبی در بوسنی و هرزگوین که ۱۸ نوامبر ۱۹۹۰ برگزار شد، بیشترین تعداد آراء را سه حزب قومی که مسلمانان، صرب‌ها و کرووات‌های بوسنی تأسیس کرده بودند، به دست آوردند. برخلاف دیگر جمهوری‌های یوگسلاوی سابق،

دومین دوره محکومیت و خروج از زندان در زمان حکومت تیتو، فعالیت‌های سیاسی علنی خود را آغاز کرد. بگوویچ بعد از خروج از زندان به عنوان یک حقوقدان بازنشسته در میان مردم شهرت فراوان یافت که آن هم به علت محاکمه‌اش در سال ۱۹۸۳ بود. در واقع وی به عنوان یک روشنفکر از مسلمانان سارایوو، به جرم نوشتن مقاله «منشور اسلامی» و نیز سفر به جمهوری اسلامی ایران محاکمه شد. سرآغاز گسترش تفکرات سیاسی مسلمانان بوسنی در واقع هنگامی بود که گروه روشنفکران مسلمان تصمیم گرفت یک حزب سیاسی ویژه تشکیل دهد و این تصمیم سبب شد که اعضای آن در سال ۱۹۸۳ محاکمه و زندانی شوند. البته هواداران تشکیل این حزب نمی‌خواستند حزبی به وجود آورند که اعضای محافل

این کتاب که به قلم حسین اکبری و توسط مؤسسه اندیشه سازان نور در سال ۱۳۸۵ انتشار یافته، شاید از مهمترین منابع بحث و موشکافی بحران دهه ۱۹۹۰ شبه جزیره بالکان بوده باشد. این کتاب ۳۸۰ صفحه‌ای همچون سایر کتاب‌هایی که تحلیل اوضاع مسلمانان قلب اروپا را هنگام فروپاشی یوگسلاوی سابق بررسی کرده‌اند دربرگیرنده اسناد و تصاویر و نقشه‌های جغرافیایی آن منطقه از جهان به خصوص عملکرد سؤال برانگیز دولتمردان آمریکا و اروپا در بحران کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین می‌باشد. در این کتاب آمده است که مسلمانان بوسنی و هرزگوین در دهه ۱۹۷۰ قرن بیستم از موقعیت قومی ویژه‌ای در یوگسلاوی سابق برخوردار شدند؛ حال آن‌که تا قبل از تصویب قانون اساسی جمهوری فدرال یوگسلاوی در سال ۱۹۷۴، آنان تنها اقلیت مذهبی شناخته می‌شدند. مجبور بودند از نظر ناسیونالیستی، گاهی خود را صرب، کروات، یوگسلاو یا کسانی که به هیچ یک از اینها وابسته نیستند، معرفی کنند. شواهد بسیار گویا آن است که تیتو رهبر کمونیست یوگسلاوی به ویژگی ملی مسلمانان بوسنی، در مقایسه با صرب‌ها و کروات‌ها واقف بود و در واقع این ویژگی مسلمانان را از زمان جنگ جهانی دوم که مسلمانان در کوه‌های بوسنی می‌جنگیدند، به درستی می‌شناخت. از این رو، به علت مقاومت‌هایی که در داخل کادر رهبری صورت گرفت، ژوزف تیتو مسئله شناسایی مجدد مسلمانان بوسنی را به عنوان ملیت مسلمان، در دهه ۱۹۶۰ باز مطرح کرد.

در دو دهه آخر حیات جمهوری یوگسلاوی نیز در مورد هویت ملت مسلمان تازه به رسمیت شناخته شده بوسنی و هرزگوین و سنجاک بحث‌های متعددی مطرح بود که نوریس درباره آن‌ها چنین نوشته است: «امروزه در بوسنی و هرزگوین مسلمانانی وجود دارند که خود را قبل از هر چیز، کروات‌های مسلمان می‌دانند و عده‌ای دیگر خود را مسلمانان بوسنیایی می‌نامند. همچنین گروهی از آن‌ها به پیروی از روح و مفاهیم اسلامی خود را فقط مسلمان می‌دانند. در ضمن، مسلمانانی وجود دارند که در آمارگیری جمعیتی سال ۱۹۸۰ خود را یوگسلاو معرفی کرده‌اند. این تصویر با وجود افرادی همانند فواد موهیچ که خود را مسلمان ملحد می‌نامد و دین را از ناسیونالیسم جدا می‌دانند، پیچیده‌تر می‌شود. این توصیف نشان دهنده مشکلی است که بر مسئله هویت مسلمانان بوسنی و هرزگوین از چند دهه پیش حاکم بوده است.

مرحوم علی عزت بگوویچ، رئیس جمهوری فقید بوسنی و هرزگوین، نویسنده کتاب منشور اسلامی که نوریس به آن اشاره کرده است، بعد از سپری کردن



که اگر قصد ما ایجاد یک کشور کوچک متعلق به مسلمانان بود و اگر به این کار تمایل داشتیم، در آن صورت چهار، پنج ماه قبل، با تقسیمات خاصی که در آنجا به عمل آمد، می توانستیم به این هدف دست یابیم، اما هدف ما این نیست. چون انجام چنین کاری در اینجا واقع بینانه نیست. به هر حال این منطقه یک قلمرو متحد و یکپارچه و از نظر فرهنگ، تمدن و سیاست بین المللی در نوع خود منحصر به فرد است. ما می خواهیم این مجموعه را حفظ کنیم تا برای این ملل مشکلی ایجاد نکنیم. فکر می کنم می دانید که هدف ما این نیست. من نمی دانم که آیا سرانجام تحت شرایطی خاص و ناخواسته، چنین کاری انجام می شود یا نه، شاید هم چنین وضعی پیش آید، اما این هدف نیست. چون این امر به علت چند قومی بودن اینجا، مشکلات بزرگی پیش روی ما قرار می دهد، زیرا در این صورت بخشی از ملت مسلمان همانند ملت صرب در موقعیت اقلیت قرار می گیرد و اگر بتوانیم کمی آزاد باشیم و در این لحظه خود را یک صرب تصور کنیم، باید بگوییم که حتی منافع صرب ها را در این کار نمی بینیم. راستش را بخواهید، اگر کمی به نقشه نگاه کنید، آن گاه خودتان همه چیز را خواهید دید، مگر آنکه به زور متوسل شوید. اما اگر زور را کنار بگذارید و روش های دموکراتیک را به کار گیرید، خواهید دید که بخش اعظم ملت صرب در موقعیت اقلیت نژادی در یکی از کشورها باقی خواهد ماند. نمی دانم چرا به جای کشور مشترکی که در اینجا همراه با ما دارید و می توانستیم با هم آن را بسازیم. البته نه با روشی که تا به حال بوده است. بلکه با نشان دادن اندکی وفاداری بیشتر نسبت به بوسنی و هرزگوین می توانیم یک کشور نسبتاً با ثبات و خوشبخت ایجاد کنیم. به دنبال تجزیه بوسنی هستید؟ آیا هیچ فکر کرده اید که در تجزیه قومیت ها در یوگسلاوی سابق ملت صرب بیش از دیگران متضرر خواهد شد؟»

علی عزت بگوویچ در اظهار نظرهای بعدی، فقط حاضر به پذیرفتن تقسیم در سطح یوگسلاوی شد و به هیچ وجه تقسیم در داخل بوسنی و هرزگوین را نپذیرفت. به عبارت دیگر، این تقسیم بندی در سطح یوگسلاوی سابق به مسلمانان امکان می داد که در مناطق مسلمان نشین بوسنی و هرزگوین و منطقه سنجاک واقع در کشورهای صربستان و مونته نگرو و بین بوشنیاک ها پیوند مشترک احیاء شود. رهبران صرب بر این باور بودند که با استفاده از نیروی ارتش مردمی یوگسلاوی می توانند به سوی گرفتن حق خودمختاری ناسیونالیستی در داخل قلمرو کرواسی و بوسنی و هرزگوین پیش روند. بر این اساس در سال ۱۹۹۱ که ارتش یوگسلاوی اقلیت صرب را در کرواسی و بوسنی و هرزگوین مسلح کرده بود، مناطق متعددی را به عنوان مناطق خود مختار صربها اعلام کرد و حاضر به هیچ گونه همکاری با زاگرب و سارایوو نشد. ■



طرح تجزیه سال ۱۹۳۹ براساس به رسمیت شناختن مسلمانان در محدوده جغرافیایی اندک استوار بود. اما در اوایل سال های دهه ۱۹۹۰ انجام این کار نا ممکن شده بود.

به همین دلیل، براساس اسناد موجود، میلو سوویچ و توجمان تصمیم گرفتند یوگسلاوی کوچک در برگزیده صربستان، مونته نگرو و بخش صرب نشین بوسنی باشد. همچنین با الحاق مناطق کروات نشین جنوب بوسنی به کرواسی، کشور کرواسی پدید آید و باقیمانده منطقه مسلمانان، به عنوان قلمرو بوسنی و هرزگوین، به علی عزت بگوویچ رهبر مسلمانان بوسنی واگذار شود. این طرح در واقع به معنای تجزیه بوسنی براساس منافع صربها و کروات ها تلقی شد. البته بگوویچ نیز از این پیشنهاد که قبلاً در کاخ معروف کاراجورج مورد توافق قرار گرفته بود، آگاهی داشت. لذا در اجلاس سه جانبه مسلمان، صرب و کروات که در ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱ در اسپلیت برگزار شد، وقتی این پیشنهاد را میلو سوویچ و توجمان به طور مستقیم مطرح کردند، علی عزت بگوویچ به شدت با آن مخالفت کرد. اگر چه در مقاطع و فرصت های بعدی، پیشنهاد تأسیس کشور کوچک مسلمان را در باقی مانده خاک بوسنی و هرزگوین مورد تأیید قرار داد.

در جریان برگزاری اجلاس غیر علنی پارلمان بوسنی و هرزگوین در اکتبر ۱۹۹۱ عزت بگوویچ خطاب به رادوان کاراجیچ، رهبر حزب دمکراتیک صرب های بوسنی به صراحت گفت: «چون ما نمی توانیم در اینجا همانند یک کشور کوچک و منزوی که قادر نخواهد بود هیچ گونه رابطه ای با دیگران برقرار کند، باقی بمانیم، آماده بودیم روابطمان نسبت به صربستان و کرواسی از تقارن برخوردار باشد تا هر دو ملت را خرسند سازیم. آقای کاراجیچ! باور کنید ما چنین انگیزه ای نداریم. شما به خوبی می دانید

در بوسنی و هرزگوین هیچ قومی نبود که بیش از نیمی از جمعیت را در برگیرد. زیرا مسلمانان ۴۴ درصد، صربها ۳۳ درصد، کرواتها ۱۷ درصد و سایر اقلیت های قومی ۵ درصد جمعیت بوسنی را تشکیل داده بودند. به این ترتیب، مسلمانان که اکثریت جمعیت این جمهوری را تشکیل می دادند، نمی توانستند به تنهایی در مورد استقلال بوسنی و هرزگوین تصمیم بگیرند؛ بلکه ناگزیر بودند از آرای کرواتها نیز استفاده کنند تا بتوانند دو سوم آراء را برای کسب استقلال به دست آورند. به این ترتیب، سرنوشت بوسنی و هرزگوین مبهم بود.

ولی اسلوبودان میلو سوویچ هنگام فروپاشی یوگسلاوی در سال ۱۹۸۹ با تشکیل تنها حزب کمونیست در جامعه صربستان توانست کنترل این سازمان را در دست گیرد. وی منشور آکادمی علوم صربستان را که در آن نسبت به موقعیت و موجودیت صربها در جامعه دولتی یوگسلاوی به شدت اعتراض شده بود، به عنوان اساس برنامه خود پذیرفت. میلو سوویچ در رویدادهای ماه مارس سال ۱۹۹۱ با توجمان رهبر کمونیست های اسلوونی در مورد اینکه ملل صرب و اسلوونی به طور متقابل حق استقلال را به رسمیت شناخته و مشکل خاصی در راستای دستیابی به این حق ندارند، به توافق رسیدند. در ملاقات محرمانه دیگری که آن دو در پارک کاراجورج داشتند بر سر تجزیه بوسنی و هرزگوین میان صربستان و کرواسی به توافق رسیدند. یکی از مدل های تاریخی برای تجزیه بوسنی، راه حل مربوط به سال ۱۹۳۹ بود که براساس آن و با توافق چوتکوویچ و ماچک، رهبران سیاسی صربها و کرواتها در زمان پادشاهی یوگسلاوی بود که استان کرواسی تشکیل شد. براساس این توافق مناطقی از بوسنی و هرزگوین که اکثریت جمعیت آن کروات بودند به کرواسی و مناطق با اکثریت صرب به صربستان تعلق می گرفت. البته

محاصرہ سارایوو، خاطرات کاوہ ذاکری

دوستان ترکیہ‌ای بہ منزل‌مان آمدند و بندگان خدا آوارہ و سرگردان شدہ بودند۔ بچہ‌های بی شیلہ و پیلہ هستند۔ ماندہ‌اند بہ قول معروف زیر علم چہ گروہی سینہ بزند۔ ہر گروہی با مقاصد خاصی بہ آن‌ہا پیشنہاد کار می‌دہد۔ وقتی می‌فہمند می‌خواہند از آن‌ہا استفادہ ابزاری کنند، داغ می‌کنند، می‌آیند پیش ما و مشورت می‌کنند۔ بہ گفتہ خودشان تنہا گروہی کہ با آن‌ہا بی غرض صحبت می‌کند، ایرانی‌ہا هستند۔ ولی بہ عقیدہ آن‌ہا تنہا عیب ایرانی‌ہا این است کہ نمی‌توانند مستقیم وارد جنگ شوند۔ بہ ما می‌گویند: «شما ہمہ چیز دارید، از ہمہ خدایی تر کار می‌کنید۔ بہ دل ہمہ، حتی بیشتر مردم و دولت بوسنی ہم نشستہ‌اید، اما تنہا مشکل تان نداشتن یک خط مستقل در جیبہ است۔ اگر داشتید، با خیال راحت پیش شما کار می‌کردیم و پدر صرب‌ہا را در می‌آوردیم»۔ بہ آن‌ہا گفتیم: ما بہ خاطر حضور دیپلماتیک مان نمی‌توانیم وارد جنگ شویم و فقط کار پشتیبانی از ما بر می‌آید۔ توضیح نویسنده: البتہ اگر جایی کار واقعا پیچیدہ می‌شد و حضور ما حتی در خط

شب‌هایی کہ برای نوشتن خاطرات بہ طبقہ بالای خانہ در ویسکو می‌رفتم و می‌دیدم قنوت طولانی می‌گیرد و حال خوشی با خدا دارد۔

آن روز تا شب در فکر حاج رسول و محمد بودم۔ شب اخبار سراسری شبکہ یک، ضمن پخش خیر مراسم تشییع جنازہ حاج رسول، زمان و محل آن را اعلام کرد۔ گویا روز قبل خیر شہادتش را اعلام کردہ بودند، اما من اطلاع نداشتم۔ فردا صبح با رضا بہ ستاد رفتیم و در مراسم با شکوہ تشییع حاج رسول شرکت کردیم۔ پس از سال‌ہا کہ از دفاع مقدس می‌گذشت، این مراسم رنگ و بوی شہادت رفقای مان را زندہ کرد۔ در حسینیہ ستاد جای سوزن انداختن نبود۔ بچہ‌های جنگ و رفقای قدیمی حاج رسول کنار تابوت او ضجہ می‌زدند و حاجی شمس با اشک و نالہ در وصف یار دیرینش سخن می‌گفت۔ پس از مراسم عدہ‌ای از دوستان و بچہ‌های ستاد بوسنی بہ ہمراہ جنازہ بہ ملایر رفتند و پس

از خاکسپاری بہ تہران برگشتند۔

در ادامہ کتاب محاصرہ سارایوو آمدہ است: امروز ۱۸ بہمن سال ۱۳۷۱ مصادف با روز میلاد با سعادت حضرت مہدی (عج) است۔ بہ خاطر تداخل در کارها و گرفتاری و اسارت بچہ‌ها توی این چند روزہ حال خوشی برای کسی نماندہ بود، تا برای جشن امروز مراسم تدارک ببینیم۔ امروز خوشحال هستیم، ہم بہ خاطر ولادت آقا و ہم بہ خاطر آزادی دو نفر از دوستان مان۔ نزدیکی‌های ظهر تعدادی از

کاوہ ذاکری از رزمندگان جانباز دفاع مقدس است کہ با آغاز بحران خونین بوسنی و ہرزگوین، بہ منظور تربیت و آموزش جوانان مظلوم این سرزمین با فنون نظامی و دفاعی عازم آن سرزمین شد، و بہ مدت چہار سال در آن کشور خدمات شایستہ انجام داد۔ این کتاب در ۴۶۸ صفحہ در سال ۱۳۹۸ توسط انتشارات سورہ مهر وابستہ بہ دفتر ادبیات و ہنر مقاومت حوزہ اندیشہ اسلامی منتشر شدہ است۔ نویسنده در این خاطرات ارزشمند و خواندنی تحولات اوضاع کشور مسلمان بوسنی و جنایات مشترک صرب‌ہا و کروات‌ہا را روز شماری کردہ و برای حفظ ارزش ادبیات و ہنر مقاومت مسلمانان قلب اروپا سنگ تمام گذاشتہ است۔ شاید این کتاب، یکی از آثار مستند و ماندگاری است کہ لحظات حماسہ و مقاومت مسلمانان شبہ جزیرہ بالکان را در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار دادہ باشد۔ در ادامہ کتاب آمدہ است: چند روز قبل از دیدن یاسر در ستاد بوسنی، من و آقا رضا کہ قبلا با ہم در بوسنی بودیم، برای کاری بہ ستاد رفتہ بودیم۔ دیدم ستاد شلوغ است و از حسینیہ و نمازخانہ صدای قرآن می‌آید۔ سر در ساختمان بلوک ۲۳ ہم کہ دفتر ستاد بوسنی بود مشکی پوش شدہ و عکس‌های روی آن زدہ بودند، اما از فاصلہ دور بہ خوبی نمیشد فہمید چہ خبر است۔ جلو کہ رفتیم، دیدم عکس حاج رسول حیدری است۔ یک لحظہ خشکمان زد۔ از بچہ‌های رده پرسیدم چہ خبر شدہ، گفتند: حاج رسول و محمد آودیچ در جادہ کاکانی بہ کمین کروات‌های افراطی بوسنی مرکزی افتادند و توی درگیری بہ شہادت رسیدہ‌اند۔ قرار است حاج رسول فردا صبح در ستاد تشییع و برای خاکسپاری بہ زادگاہش، شہرستان ملایر منتقل شود۔ در راہ بازگشت بہ خانہ، خاطرات حاج رسول و محمد آودیچ در ذہنم تداعی شد۔ حاج رسول در زمان جنگ تحمیلی مسئول یکی از محورهای اصلی قرارگاہ رمضان بود۔ محوری کہ در نزدیکی شہر زاخوی عراق بین سوربہ، ترکیہ و عراق قرار داشت و برای رسیدن از سر مرز ایران تا بہ آن جا باید ۲۵ روز پیادہ از میان کوه‌ها و مناطق صعب العبور گذشت۔ حالا حاج رسول پس از چندین ماہ مجاہدت در راہ یاری رساندن بہ مسلمانان مظلوم بوسنی بہ شہادت رسیدہ است۔ در راہ، صحبت‌هایمان ذکر خاطرات حاج رسول و محمد آودیچ بود۔ بہ یاد نماز شب‌های محمد افتادم و بہ یاد



دریچه‌ای به جهان

حسن خامه‌یار



از بدو جنگ استقلال یونان (۱۸۲۰-۱۸۳۰) و تسلا دوران جنگ دوم جهانی، اروپای میانه و کشورهای شبه جزیره بالکان (آلبانی، بلغارستان، یونان، یوگسلاوی، ترکیه) همواره صحنه درگیری‌ها و جنگ‌های قومی و مذهبی بوده و ملیت‌های مختلف منطقه می‌کوشیدند اراده‌شان را بعنوان اقلیت‌های مستقل تحمیل نمایند. اما سیاستمداران متنفذ دولت‌مردان پیروز در جنگ دوم جهانی هدفشان این بود که نقشه اروپای میانه و مناطق شبه جزیره بالکان را بر اساس معیارهای جدید و بر مبنای نتایج حاصله از جنگ‌های اول و دوم جهانی ترسیم کنند. اما پس از فروپاشی بلوک شرق مشخص شد که تقسیمات جغرافیایی سال ۱۹۴۹ و ترسیم مرزهای کذایی کارساز نبوده و نتوانست مشکلات قومی و فرقه‌ای منطقه را حل کند. ظهور قومیت‌های مختلف در

*** بدون شک تاریخ معاصر شبه جزیره بالکان و تقسیمات جغرافیایی این منطقه مملو از تضادها و تناقضات قومی، نژادی، مذهبی و فرهنگی است**

دولت نوین یونانی رقابت شدیدی وجود داشت. با وجودی که مردم دو کشور یونان و روسیه از مذهب ارتودوکسی پیروی می‌کنند، روسیه نتوانست از این عامل خودی جذب کند. بنابراین یونان ارتودوکسی بسوی غرب گرایید و روسیه مسأله نژاد اسلاوها را برای خلق‌های بالکان مطرح ساخت و تاحدی توانست این خلق‌ها را زیر لوای کمونیسم متحد سازد. بطوریکه ترسیم مرزهای جغرافیایی کشورهای بریده و جدا شده از امپراتوری‌های عثمانی و آتریش کار ساده‌ای نبوده است. زیرا نه زبان‌های مختلف منطقه می‌توانستند عامل اتحاد ملتهای منطقه باشد و نه اختلافات نژادی و مذهبی بنابراین وجود چند قومیت و چند زبان در یک محدوده تنگ جغرافیایی پیوسته باعث بروز تشنج و تنش‌های خونین می‌شده است. تمام این مسائل معنی عدم وجود تفاهم و انسجام میان خلق‌های شبه‌جزیره بالکان نمی‌باشد. نباید آراشی که

خلف‌های منطقه را بر طرف کند، بلکه دامنه این منازعات و مخاصمات و رقابت‌ها را بیش از پیش توسعه داد. پس از فروپاشی امپراتوری آتریش و پیدایش یک امپراتوری نوین در قالب اتحاد جماهیر شوروی مبارزه برای کسب مناطق نفوذ در شبه‌جزیره بالکان ابعاد تازه‌تری یافت. زمامداران جدید مسکو به تنهایی از اهداف دیرینه حکام سابق روسیه تزاری عدول نکرده بلکه با چشم‌پوشی از عامل کمونیستی (ارتودکس) کوشیدند افکار و گرایش‌های جنس کمونیستی را در منطقه بالکان جایگزین و توسعه دهند. این حرکت پس از جنگ جهانی اول و به هنگام جنگ جهانی دوم ابعاد وسیعتری بخود گرفت. بطوری که رومانی و بلغارستان به اردوگاه کمونیستی شرق پیوستند و ارکان دولت عثمانی که از هم باشیده شده بود از محور آلمان خارج شد و به سوی مغرب و مشخصاً یمن آناتلیک شمالی (آناتو) روی آورد. اما جمهوری فدرال سابق یوگسلاوی که تا سال ۱۹۴۸ در

قومی مستقیماً به طریق توسل به کوچاندن مردم شیوه‌های عدم کردن نسبت‌ها آرمان‌ها و آرزوم منطقه را بر یاد روی همرفت کشورهای حوزه در کشور همسایه امر همواره موج خونین و تشنه می‌شده است بلغارستان اقلیت مجاری و حدود مسلمان بلغاری (Kirdjali) سال ۱۹۸۵ ب مجبور شدند از اسلامی‌شان را اسامی بلغاری انت در آلبانی که یونی است. تشکیل می‌دهند کاتولیک و ارتود علاوه بر این حدود از دیگر مسلمان بصورت خودم کوسوفوی یوگس می‌برند.

ریشه‌های بحران در بالکان

اواخر قرن نوزدهم و استقلال‌شان از دولت عثمانی و امپراتوری آتریش و امپراتوری آلمان و برسمیت شناختن اقوام یونانی و صرب و رومانی و بلغاری بعنوان کشورهای مستقل و خروج بلغارستان از امپراتوری آتریش و جدایی لیختن و جمهوری‌های آلتیک از امپراتوری روسیه باعث شد مشکلات قومی و نژادی و

امضاء رسید موجودیت قومیتها برسمیت شناخته شد لیکن مشکل ترسیم مرزهای هرکدام از این قومیت‌های راهی یافته بصورت لاینحل باقی ماند، زیرا این قومیتها در چهارچوب مرزهای خصوصی متمرکز نبوده‌اند و هر قومیتی در سرزمین‌های چندکشور پراکنده بودند. بعلاوه در درون هر مجموعه منسجم

حاجایی جمعیت قبل از نشأت گرفتن دولت‌های نوین که هدف از پیدایش آنها ایجاد کشورها و جوامع منسجم بود نتوانست مشکلات را حل کند. روی هم رفته تاریخ شبه جزیره بالکان به داشتن اختلافات فرقه‌ای و تعصبات نژادی و درگیری‌های سیاسی شهرت داشته و قدرتها بزرگ منطقه

می‌کند، قسمتی از مقدونیه در یونان و قسمت دیگری در یوگسلاوی واقع می‌باشد. بدون شک تاریخ معاصر شبه جزیره بالکان و تقسیمات جغرافیایی این منطقه مملو از تضادها و تناقضات قومی و نژادی و مذهبی و فرهنگی است. زمانی که رم سعی می‌کرد اقلیت‌های کوچک منطقه را، در حاص

بر مبنای نتایج حاصله از جنگ‌های اول و دوم جهانی ترسیم کنند. اما پس از فروپاشی بلوک شرق مشخص شد که تقسیمات جغرافیایی سال ۱۹۴۹ و ترسیم مرزهای کذایی کارساز نبوده و نتوانست مشکلات قومی و فرقه‌ای منطقه را حل کند. ظهور قومیت‌های مختلف در

با نظر مستولان بلند پایه نظام مقرر شده بود اقلام ضروری جنگ زدگان مسلمان با یک فروند هواپیما به مقصد کرواسی ارسال و از آنجا عازم بوسنی شویم. پنجم تیر ۱۳۷۱ همه چیز آماده شده بود. هواپیمای ۷۴۷ نیروی هوایی ارتش پر بود از کمک‌های مردمی ایران و مقداری مهمات برای کمک به مدافعان مسلمان بوسنیایی که داشتند به دست چتینک‌های جنایتکار صرب سلاخی می‌شدند. صبح همان روز پرواز کردیم و ساعت سه بعد از ظهر وارد فرودگاه زاگرب شدیم. خلبان کمی دورتر از ترمینال مسافربری و برج مراقبت ایستاد تا اگر مشکلی پیش آمد و قرار شد برگردیم ابتکار عمل در دست ما باشد. از آنجا که کرواسی با صرب‌ها در حال جنگ بود، فرودگاه زاگرب حالت عادی نداشت. چند دقیقه که گذشت طبق روال پلکان متحرک پای هواپیما آمد. سید مجتبی هم‌هانگی لازم را با مستولان کرواسی انجام داد. ایشان تنها کسی بود که پاسپورت سیاسی داشت و از امنیت دیپلماتیک برخوردار بود. چند دقیقه بعد چند نفر با لباس نظامی از پلکان بالا آمدند. فرمانده‌شان یک فرد درشت هیكل و سرهنگ تمام ارتش آمریکا بود.

مقدم مفید به نظر می‌رسید، بدون شک وارد عمل می‌شدیم. کما این‌که بعدها در چند مورد بچه‌ها وارد خط شدند و عملیات هم رفتند. در ادامه کتاب خاطرات کاوه ذاکری آمده است: در جنگ بوسنی همیشه این سؤال برایم مطرح بود که چطور برای اولین بار پای نیروهای ایرانی به آنجا باز شد؟ چگونه برای اولین بار پروازهای کمک رسانی جمهوری اسلامی برقرار شد؟ از هر کس می‌پرسیدم، به حاجی شمس، سید مجتبی تاج الدینی یا برادر علی عقدایی ارجاع می‌داد. چرا که آن‌ها اولین نفراتی بودند که وارد بوسنی و هرزگوین شدند. حاجی شمس می‌گفت: «حدود چهار ماه از تراژدی نسل کشی مسلمانان بوسنی می‌گذشت. پخش صحنه‌های کشتار از صدا و سیما خون همه مردم را به جوش آورده بود. به خاطر مسئولیت‌هایی که در دوران دفاع مقدس داشتم روزی به بیست تلفن از بچه رزمندگان داشتم. بچه‌های جبهه و جنگ هر کجا مرا می‌دیدند برای حضور در جنگ بوسنی اعلام آمادگی می‌کردند. پس از جلسات متعدد و رفت و آمدهای زیاد مسئولیت ستاد کمک رسانی بوسنی به بنده واگذار شد. در اولین اقدام باید به منطقه می‌رفتم و اطلاعات لازم

تولد سوخته

مرثیه سینا واحد برای شهدای بوسنی و هرزگوین

چه کسی می‌دانست؟

در آستانه دروازه طلایی پیشرفت‌های حقوق بشری
و آزادی‌های سال دو هزار

و خانه‌هایی که مجهز به کامپیوتر آی - بی - ام هستند
و خردسالانی که با کمودورهای شان، هر سپیده دم آسمان
تخیل قرن آینده را دور می‌زنند

و کلینیک‌هایی که نیازهای روحی سگ‌های خانگی را تفسیر می‌کنند
و روزنامه‌هایی که برای هفت گروگان غربی در لبنان،
هفتصد هزار سطر اعتراض اخلاقی می‌کنند،

و تلویزیون‌هایی که هفت هزار برنامه علیه تروریسم شرقی
پخش می‌کنند

خنجری از آسمان چرکین این تمدن یک چشم، فرود بیاید
و به پرستشگاه مرمرین حقوق بشر برود

و در تالار صلیب اندیشه مرواریدهای فریب، زانو بزند
و هفتاد بار به دور آتش مقدس اعلامیه حقوق بشر بچرخد

و سپس به «بوسنی هرزگوین» برود

و فاصله‌ی معصوم تخیل لب‌های کودکان، با سینه‌های مادرهایشان را آتش بزند.

چه کسی می‌دانست؟

چه کسی باور داشت؟

که از پرستشگاه مرمرین درخشنده حقوق بشر

برای دختر نازنین هفت ساله‌ام، که هفت سالگی اش را

جشن گرفته بودیم، هفت عروسک مرگ، هدیه خواهند فرستاد

و او را در زیباترین میدان ساریوو

در سایه‌ی نقره‌ای تخیل غروب تاریخ سرزمینم

هفت بار خواهند کشت

و هفتاد هزار بار خواهند خندید

و کودک هفت ساله‌ام

در پایان هفتمین سال بازی‌های شیرینیش گفت: پدر، وقتی که مرا در خاک گذاشتی،

یک عروسک که مرا دوست داشته باشد در کنارم بگذار، تا برایم آواز بخواند.

نازنینم، نمی‌دانست که حتی آغوشی ندارد، تا هفت سالگی شیرینیش را تقدیم به

خاک کند.

چه کسی می‌دانست؟

چه کسی باور داشت؟

که همسر جوانم را در میدان قهقهه‌های وحشت صلیبی

جلوی چشمانم، برهنه خواهند کرد و در میان دو سینه

پر مهرش، با خنجر خواهند نوشت: زن مسلمان...

سپس او را به درخت سیبی ببندند و بگویند بگو: مرگ بر «امام»، بگو مرگ بر «بوسنی»

همسر نازنینم، نگاهی به سیب‌های بالای سرش بیندازد و نگاهی به خاک و فریاد

بزند: زنده باد «بوسنی»... زنده باد «امام»...

آه... ای وجدان‌های خفته سال‌های دو هزار

قسم به معصومیت درختان سیب بوسنی و لبنان

که همسر، مادر دخترم و عشقم را چوپان سیب معصومی از وسط دو شقه کردند و

با درخت سیب به آتش کشیدند.

همسر، در میان رقص مرگ شعله‌های آتش، از من خواست

تا مظلومیت آخرین نگاه عاشقش را با خاکستر تنش نقاشی کنم

و آن را به معبد مرمرین حقوق بشر سال دو هزار، تقدیم کنم.

آیا، درخت‌های سیب عالم، برای این مظلومیت سوخته، اشک خواهند ریخت؟

آیا وجدان گل‌های عالم، بوی شکنجه این نقاشی زجر را منتشر خواهند کرد؟

چه کسی می‌دانست؟

چه کسی باور داشت؟

که سرخواهر دوازده ساله‌ام را ببرند و آن را در وسط حیاط مدرسه بگذارند، و به ناظران

صلیب سرخ جهانی بگویند: او، یک دختر بچه بوسنیایی بود، یعنی مسلمان بود...

و ناظران صلیب سرخ جهانی، با کاغذهای آرم دار، سر بریده خواهرم را بپوشانند،

تا حقوق بشر حفظ شود.

چه کسی می‌دانست؟

چه کسی باور داشت؟

که زنان حامله مسلمان بوسنی را با نارنجک زایمان کنند

و خردسالان تازه به دنیا آمده را در کوره‌های آتش بیاندازند و آب‌ها را مسموم کنند

و زمین را با زرنیخ فرش کنند و با سرهای بریده جوانان بنویسند: بخاطر صلیب و

صربستان بزرگ...

چه کسی باور داشت؟

که با خنجر صلیب می‌توان فاصله‌ی تبسم و بازی یک کودک هفت ساله را با آتش پرکرد و گلوی ناز دوشیزگان هفده ساله را با آواز وحشت عنکبوت‌های سیاه محاصره کرد...

و با گلوله‌های آتشزای نقاشی‌های کودکان را به آتش کشید و عاطفه‌های سبز پرندگان را هرشب تیرباران کرد و خرناس شکست صلیب را در خیابان‌های شهر به نمایش گذاشت.

چه کسی می‌دانست؟

همراه با آونگ خوش ترنم نظم نوین جهانی

در چند کیلومتری گوشه‌ای پهن واتیکان

گلوی هفت سالگان بوسنیایی را از هفت طرف سوراخ کنند و سینه‌های عشق هفده سالگان را با خمپاره‌های وحشت پاره کند و فریاد بزنند:

زنده باد نظم نوین جهانی

زنده باد صربستان

زنده باد کشتار مسلمانان

چه کسی می‌دانست؟

که در عصر دفاع از حقوق جنگل‌ها و سنگ‌ها

همه کویرهای پنبه‌ای جهان

در گوش‌های مشتاق حقوقدانان جهان فرو رفته است

و بوی حق سوخته خاکسترانه بوسنی مدافعی ندارد و کسی به فکر

گیسوان محبت آتش گرفته بوسنی نیست.

کسی به فکر منفجر شدن معصومیت صبح‌های شادی کودکان نیست... کسی به

فکر اعدام لذت تاریخی هم آغوشی دو نگاه رستگاران نیست...

کسی به فکر صدا کردن آه رقص گند مزارهای تشنه نیست...

کسی به فکر عطش شانه‌های کیوتران بی آشیانه نیست...

کسی به فکر انجماد هوس بازی جوجه‌ها نیست...

کسی به فکر خزان تولد بوسنی نیست...

و چنین شد که: لژیون‌های حقوقدان رم باستان، با لژیون‌های حقوقدان جامعه اروپا

شرکت خاکستر سازی عطوفت‌های پنج ساله را در ساحل غم‌گر گرفته بازوان حامله

در پشت صفا کاذب دانشنامه حقوق بشر تشکیل دادند

و نخلستان‌های تاریخ عاطفه را گردن زدند

تا شهرداران برگردن بریده بلوغ نخلستان‌ها بنویسند: حقوق بین‌المللی خواهشی

خون نخل بفروش می‌رسد...

و چنین شد که در آخرین لحظه خرسندی تولدمان

تبسم‌های پیر شیبه‌ی اسبان‌مان

به اسارت آتش اردوگاه‌ها رفتند

و نجابت ناز نیایش چاپخانه هامان

در اعماق دلهره شهوت دو نگاه طولانی عقاب اعدام شدند

و نقاشی ناز نجیب تاریخی سربریده کودکی مرا نقاشی نکرد

و هیچ نقاشی، نقش تختیل گیسوان نقاش پریشانی پیشانی نوحه خوان مرا درک

نکرد، و هیچ نقاشی مرا در شیرین‌ترین لحظه طلوع تولد به آغوش قلمش نکشید...

و هیچ و هیچ و هیچ نقاشی

گریه‌های هفت سالگی را

که بر شطرنج شکنجه شکوه روابط انسانی

از پشت هفت روزگی من چکه می‌کرد، ندید

و هیچ شاعری، شعور زخمی التماس مرثیه‌های غربت تولد بمباران شده مرا تکریم

نکرد...

و برای چشمان از حدقه درآمده تولد شکنجه شد من

چشمی از ابریشم نیایش نارون‌های ناله نفرستاد

و هیچ مورخی در جشن ویرانی تولدم شرکت نکرد

و اینچنین تولدی در کنج تنهایی مظلومیت خود پیچیده شد

تا در قبرستان غرب سیاه دفن گردد...

اینک، آیا مورخی هست تا چشم‌های خواهش، جشن خونریزانه تولد مرا به کلاس‌های

درسی مدرسه‌ها ببرد...

اینک، آیا شاعری هست، تا یتیمی عاطفه‌های پرپر شده مسلمانی تولد مرا در نم نم

باران بخت سوختگان دلمردگی پاییزی در رنگین کمان ترحم یک مثنوی اشک ببیند...

اینک، آیا نقاشی هست تا معصومیت پاره پاره شده لبخند‌های مقدس کودکیم را

در بستر اندوه یک غروب تیرباران شده نقاشی کند؟

چه کسی می‌دانست؟

چه کسی باور داشت؟

که در پشت غروب جشن تولد مسلمانی‌ام

هزاران خنجر برهنه منتظر بودند

تا شامگاه نیایش چشمان عطوفت کودکی هزاره غروب

جشن تولدم را تیرباران کنند

